میکروفیلم تهیه شد

کتابخانه آستان قدس

اسم کتاب کتاب در فقه عربی و فارسی
مصنف ...
مؤلف
خطی نسخ ۱۷ سطری
چاپی
سال چاپ یا تحریر — عدد اوراق ۷۰
جزء کتب فقه شماره
شماره عمومی ۸۷۱۰ شماره قبض
واقف سید علی اصغر اصغرزاده تاریخ وقف اردیبهشت ۱۳۲۸
طول ۲۲ عرض ۱۸ گنجه

آفت زدائی شد
۲۸/۱۲/
باز بین شد
۱۳۵۳ خ

باز بین شد
۱۳۵۳ خ

کتابخانه آستان قدس رضوی

التلفظ وواجبست قصد کردن چیزی که واجب باشد بر وازج یا عمره وقصد کردن
رضای خدا نه سمعه وریا وواجب نیست بزبان گفتن اینمعنی وَيَجِبُ لُبْسُ ثَوْبَيِ
الْاِحْرَامِ وَيَجُوزُ الزِّيَادَةُ وَالْاِبْدَالُ وَلَا يَجُوزُ الْاِحْرَامُ فِي الْحَرِيرِ الْمَحْضِ وَلَا
مَا لَا تَصِحُّ الصَّلٰوةُ فِيهِ وواجبست پوشیدن دوجامهٔ احرام وجایز است
بیش از دو جامه هم وجایز است عوض کردن وجایز نیست احرام بستن در
ابریشم خالص ونه در چیزی که درست نباشد نماز در آن وَيَجِبُ الْاِحْرَامُ عَلَى الْحَائِضِ
وَالنُّفَسَاءِ كَغَيْرِهَا لٰكِنْ بِغَيْرِ صَلٰوةٍ وَعَلَى الْمُسْتَحَاضَةِ كَالطَّاهِرِ وواجبست احرام
بستن بر حایض وبر نفسا هم چنانکه واجبست بر غیر این دو تا ولیکن بی نماز وواجبست
بر مستحاضه مانند زنی که پاک باشد یعنی با نماز وَلَا يَجُوزُ دُخُولُ مَكَّةَ بِغَيْرِ اِحْرَامٍ
اِلَّا لِلْمَرِيضِ وَمَنْ خَرَجَ ثُمَّ دَخَلَ قَبْلَ شَهْرٍ مِنْ اِحْرَامِهِ اَوْ نَحْوِ الْحَطَّابِ وجایز
نیست داخل شدن بمکه بی احرام مگر برای بیمار وبرای کسی که بیرون میرود از مکه
وبعد از آن داخل شود بمکه پیش از گذشتن یکماه از احرام بستن او یا برای مانند
هیزم کش **فصل** يَحْرُمُ عَلَى الْمُحْرِمِ الصَّيْدُ وَالْفِرَاخُ وَالْبَيْضُ مُبَاشَرَةً وَدَلَالَةً وَ
اِشَارَةً وَاِغْلَاقًا اِلَّا صَيْدَ الْبَحْرِ وَلَا يَحِلُّ لَهُ لَنْ يَأْكُلَ مِنْ صَيْدِ الْبَرِّ وَاِنْ صَادَهُ
مُحِلٌّ این فصلیست در بیان چیزهای که حرامست بر محرم شکار کردن وجوجها
وتخم که خود بکند یا کسی را نشان بدهد یا اشاره کند کسی را بسوی شکار یا ...
بر روی شکار مگر شکار دریا وحلال نیست برای محرم خوردن از شکار خشکی واکر

بازبینی شده
خ۱۳۵۳

چه شکار کند آنرا کسی که احرام نداشته باشد ویحرم صید الحرم علی المحل والمحرم فی الحل
والحرم وکذا صید الحل اذا ذبح فی الحرم ویحرم علی المحرم قتل الجراد واکله
واذا ذبح المحرم صیدا فهو میتة حرام علی المحل والمحرم وحرامست شکار
حرم بر محل ومحرم در حل ودر حرم وهم چنین شکار حل وقتی که ذبح کرده شود
در حرم وحرامست بر محرم کشتن ملخ وخوردن او ووقتی که ذبح میکند محرم
شکاری را پس آن هنگام میته است حرامست بر محل ومحرم ویحرم علیه الجماع
والتمکین والاستمتاع بما دونه حتی النظر بشهوة والاستمناء والتزویج و
العقد والشهادة علیه وان یزوج محلا او محرما وحرامست بر محرم جماع کردن
وقادر ساختن کسی را بر جماع کردن با او وبهره بردن به پایین تر از جماع مانند
بوسیدن ودر بغل گرفتن تا اینکه نظر کردن بخواهش جماع هم وطلب منی کردن وزن
خواستن برای خود خواه بوکالت دیگری یا خود عقد کند وعقد کردن برای خود
یا برای دیگری بوکالت او وگواه شدن بر عقد وزن دادن محل را یا محرم را باین
معنی که دختری داشته باشد وراضی شود بعقد او باینها یا وکیل اینها شود در عقد
نکاح یا سعی کند در تزویج اینها در عقد نکاح ولا یحل للمحل ان یزوج محرما
فاذا تزوج المحرم عامدا عالما وجب علیه یحل مفارقتها ولم تحل له
ابدا وحلال نیست از برای محل خواستن زنی که محرم باشد پس وقتی که زنی
بگیرد محرم بقصد ودانسته واجبست بر وجدا شدن از او وحلال نمیشود

اودن

اودن برای او محرم هرکز ویحرم علی المحرم الطیب وهو المسک والعنبر والزعفران
والورس فان اضطر جاز وعلیه الکفارة الا الطیب من الریح العطارین
فی السعی وخلوق الکعبة وخلوق القبر وحرامست بر محرم بوی خوش وآن
مشک است وعنبر وزعفران وورس اگر مضطر باشد جایز است استعمال بوی
خوش وبر اوست کفاره مگر بوی خوش از بوی عطاران در مسعی وخلوق کعبه
وخلوق قبر رسول الله صلی الله علیه وآله ولا یجوز ان یمسک علی نفسه من الرایحة
الکریهة ولا یجوز ان یدهن وجایز نیست که بینی خود را بگیرد از بوی بد و
جایز نیست که روغن مالد ویحرم علیه قول لا والله وبلی والله والاکتحال
بالسواد للزینة وبما فیه طیب والنظر فی المرآة للزینة ولبس خاتم للزینة
ثوب مخیط ولبس الرجل المحرم قمیصا او ثوبا یزره علیه او یدرع و
الخفین والجوربین ولبس المحرمة النقاب والبرقع وتغطیة الوجه و
یجوز ارخاء الثوب علیه مع الحاجة ویحرم علیها لبس الحلی الا المعتاد
ولا یجوز لها اظهاره للزوج وحرامست بر محرم گفتن لا والله وبلی والله که قسمست
وسرمه کشیدن بسیاهی برای زینت وپوشیدن انگشتر برای زینت وبچیزی
که در آن بوی خوش باشد ونگاه کردن در آینه برای زینت وپوشیدن انگشتر
برای زینت وپوشیدن جامه مخیط وپوشیدن مرد محرم پیرهنی را یا جامه را که
تکمه او را بسته باشد یا مثل پیرهن وارخالق وقبا بپوشد بلکه نبندد تکمه او را

وواجكونه بپوشد وموزها وجورابها وپوشيدن زن محرمه نقاب يا برقع را وپوشيدن
نعو وجايز است انداختن جامه بر رو با احتياج وحرام است بر زن محرمه پوشيدن زيور
وزينه مگر آنچه هميشه ميپوشد وجايز نيست او را اظهار كردن زيور براى شوهر ويحرم
على المحرم تغطية رأسه وأذنيه وعقد ثوبه إلا لضرورة والارتماس والحجامة
إلا لضرورة والأخذ من الشعر حتى المحل والتظليل للرجل المحرم سائراً اختياراً
وإخراج الدم وتقليم الأظفار وقتل هوام الجسد وقتل الدواب إلا ما
استثني وحرام است بر محرم پوشيدن سر خود وگوشهاى خود وگره زدن جامه
خود مگر براى ضرورتى وفرو رفتن بزير آب وحجامت كردن مگر براى ضرورتى و
وگرفتن از موى حتى موى محل هم وسايه كردن براى مرد محرم [illegible] رفتن در
حالت اختيار وبيرون آوردن خون وناخنها گرفتن وكشتن كرمهاى بدن وكشتن
جنبندها مگر آنچه مستثنى شده است مثل شكار دريا وموذيها ولا يحرم عليه
نحر الإبل وذبح البقر والغنم وحرام نيست بر وى شكافتن سينه شتر وذبح كردن
گاو وگوسفند ويحرم قطع الشجر والحشيش من الحرم إلا ما استثني وقطع
شجرة أصلها في الحل وفرعها في الحرم وبالعكس وحرام است بريدن درخت و
علف مگر آنچه مستثنى كرده شده است وبريدن درختى كه بيخش در بيرون حرم است
وشاخهايش در حرم وبعكس اينهم يعنى بيخش در حرم باشد وشاخش در حل
فصل يجب على المحرم بقتل النعامة بدنة وفي حمار الوحش بدنة أو بقرة

وفي الظبي

٣

وفي الظبي شاة وفي الثعلب والأرنب شاة وفي القطاة والحجلة والدراجة ونحوهن
حمل قد فطم ورعى وفي اليربوع والقنفذ والضب جدي وفي القنبرة والصعوة
والعصفور مد من طعام وفي القطاة كف من طعام وفي الزنبور إذا لم
يرده شيء من طعام وفي الحمامة ونحوها من الطير شاة وفي الفرخ والأحمل اين
فصليست در بيان كفارتهاى شكار كردن واجبست بر محرم بسبب كشتن شترمرغ
يك شتر ماده يا گاوى ودر آهو گوسفند ودر روباه و[illegible] كبك
ماده وتيهوج ومانند اينها بره كه واكرده باشد آن از [illegible] وچريده باشد ودر موش
دشتى وخارپشت [illegible] بزغاله ودر [illegible] وگنجشك مدى از طعام ودر
سوسمار مشت [illegible] طعام ودر زنبور وقتى كه قصد گزيدن او نداشته باشد چيزى
از طعام ودر كبوتر ومانند آن از پرنده گوسفندى ودر جوجه بره از بزغاله ودر تخم
مرغ در [illegible] اگر نباشد جوجه بحركت آمده هنوز واگر بوده باشد كفاره داده بعد از حركت
كردن جوجه اين كفارهها بسبب شكار كردن محرم است در غير حرم ويجب على
المحل بقتل الحمامة في الحرم درهم وفي الفرخ نصف درهم وفي البيضة ربع
درهم وواجبست بر محل بكشتن كبوتر در حرم درهمى ودر جوجه نيم درهم ودر تخم
چهار يك درهم ويجب على المحرم في الحرم كفارتان إلا أن يبلغ البدنة وواجبست
بر محرم در حرم دو كفاره يعنى كفارهٔ كه بسبب شكار كردن واجب بود بر آن در حرم
وكفاره كه واجبست بر محل بسبب شكار كردن در حرم مثل اينكه اگر كبوترى را محرم

درحرم شکار کند یك کوسفند ویکدرهم بدهد مکر اینکه این دو کفاره پیش از بدنه باشد
که دراینصورت همین بدنه واجبست نه زیادتی ومن ادخل الصید الحرم وجب علیه
اطلاقه فان امسکه وتلف وجب علیه الفداء وکسی که داخل میکند شکار را
بحرم واجبست بران سر دادن آن پس اکر نکاه دارد آنرا و تلف شود واجبست برو
قیمت آنرا تصدق کردن ویحرم اخراج صید الحرم ویجب الکفارة بالاغلاق مع
التلف وبالدلالة او الاشارة اذا قتل وحرامست بیرون آوردن شکار حرم و
واجبست کفاره دادن بسبب دربستن بر روی شکار با تلف شدن آن و بسبب
نشان دادن شکار بکسی و اشاره کردن بسوی آن وقتی که کشته میشود واذا اشترك
محرمان فصاعدا فی صید وجب علی کل منهم فداء کامل وکذا لو اوقدوا
نارا بقصد الصید فوقع فیها طیر ویجب علیهم فداء واحد مع عدم القصد
ووقتی که شریك شوند دو محرم یا بیشتر در شکاری واجبست برهریك از ایشان تمام
قیمت آن شکار و هم چنین است اکر آتشی افروزند بقصد شکار پس بیفتد دران آتش
پرنده واجبست برهریك از ایشان فدائی واکر قصد شکار نداشته باشند واجبست
برهمه یك فدا واذا رمی محرمان صیدا فاصابه احدهما وجب علی کل واحد منهما
فداء ووقتی که تیر اندازند دو محرم بسوی شکاری پس برسد بان شکار یکی از دو
تیر واجبست برهریك از دو محرم فدائی ویجب شراء علف الحمام
الحرام بقیمة حمامه او الصدقة بها ویجب الصدقة بقیمة ما یصاد من غیره

وواجبست

وواجبست خریدن علف برای کبوتر حرم بقیمت کبوتر حرم که شکار کرده باشد او را
یا تصدق کردن بقیمت کبوتر شکار کرده و واجبست تصدق کردن بقیمت چیزی که
شکار کرده میشود از غیر حرم والمحرم اذا کسر بیض نعام لم یتحرك فیه الفرخ وجب
علیه ان یرسل فحولة فی اناث من الابل بعدد البیض فما نتج کان هدیا للکعبة وفی
بیض القطاة ارسال فحولة الغنم فی اناث منها کذلك وان کان قد تحرك فلکل
بیضة نعامة بکارة من الابل وفی بیض القطاة بکارة من الغنم وفی بیض
حمام الحرم قیمته وهی درهم وان کان تحرك الفرخ ففی کل بیضة شاة او حمل
او جدی ومحرم وقتی که بشکند تخم شترمرغ را که حرکت نکرده باشد دران جوجه
واجبست برا [illegible] بانیدن با ماده های شتر بشماره تخم پس چیزی که حاصل میشود از
بچهای شتر میباشد او هدی برای کعبه و در تخم سیه سینه واجبست برو فرستادن
وجهانیدن نر کوسفند بر ماده های کوسفند بشماره تخمهای که شکسته باشد آنهارا
واکر حرکت کرده باشد جوجه در تخم شترمرغ پس برای هر تخم شترمرغی شتر جوانی
و برای تخم سیه سینه کوسفندی یا بزی جوانی و در تخم کبوتر حرم قیمت آن و آن
یکدرهم است واکر حرکت میکرده باشد جوجه پس در هر تخمی کوسفندی یا بره یا بزغاله
وان رمی المحرم صیدا فمضی ولم یدر ما اصابه لزمه فداء کاملا وان کسر یده
او رجله فربع الفداء ان کان مشی بعد ذلك وفی قرن الغزال ربع قیمته
وروی فی یده نصف قیمته واکر تیر اندازد محرم شکاری را پس برود آن شکار

كتابخانه آستان قدس
وقف ...

وند اند حال آنشکار را لازم است او را قیمت او بشکار با تمام واکر بشکند دست او را
یا پای او را پس چهار یك قیمت آن اکر راه رود بعد از وی و در شکستن شاخ آهو
چهار یك قیمت آن و روایت کرده شده است در شکستن دست آن نصف قیمت آن
ویحرم رمی الصید وهو یؤم الحرم ویجب فدائه ان قتله وحرام است تیر انداختن
بشکار در حالتی که آن شکار قصد حرم دارد و واجبست قیمت آن اکر بکشد آنرا
ویجب کفارة الصید عامدًا کان او سهوًا او عالمًا وجاهلًا و واجبست کفارهٔ شکار
و بر خواه عمدا باشد وخواه سهوا عالم باشد یا جاهل ویجب فی کل جرادة کف
من طعام وان کان کثیرًا فدم شاة الا ان لا یمکن التحرز و واجبست در هر ملخی
مشتی از طعام واکر باشد ملخ بسیار پس خون کوسفندی مکر آنکه ممکن نباشد دوری
کردن از ملخ که در اینصورت کفاره نیست ومن قتل اسدًا فی الحرم ولم یرده وجب
علیه کبش وکسی که بکشد شیر را در حرم وحال آنکه آن شیر قصد آنکس نداشته باشد
واجبست بر آن کبش واذا اضطر المحرم الی الصید والمیتة وجب ان یختار الصید
فیاکل منه ویفدی ووقتی که مضطر شود محرم بسوی شکار ومیته واجبست
اختیار کردن وخوردن از آن وعوض آن تصدق کردن واذا تکرر منه الصید
عمدًا لم یجب علیه الفداء الا اول مرة فان تکرر منه خطاءً وجب علیه کل مرة
فداء ووقتی که مکرر شود از محرم شکار کردن قصدا واجب نیست بر او عوض قیمت
شکار مکر مرتبهٔ اول پس اکر مکرر شود از او خطائی قصد واجبست بر او هر مرتبه

فدای

فدائی ویجب ذبح فداء الصید بمنی ان کان فی احرام الحج وبمکة ان کان فی العمرة
وفداء غیر الصید حیث شاء و واجبست کشتن عوض شکار در منی اکر باشد در
احرام حج و در مکه اکر باشد در احرام عمره وعوض غیر شکار در هر جا که خواهد واذا
حلب المحرم ظبیة وشرب لبنها وجب علیه دم وان کان فی الحرم فقیمته
ایضا ووقتی که بدوشد محرم ماده آهوی را و بخورد شیر او را واجبست بر او خونی و
اکر باشد در حرم پس قیمت آن شیر نیز وان اکل من صید لا یعرفه وجب علیه
شاة وکسی که بخورد از شکاری که نشناسد او را واجبست بر او کوسفندی ویجب
دفن الصید فان طرحه او اکله وجب علیه فداء آخر و واجبست دفن کردن
شکار پس اکر بیندازد او را یا بخورد واجبست بر او عوض دیکر واذا احرم
العبد باذن سیده فاصاب صیدًا وجب علی السید الفداء ووقتی که احرام به
بندد در غلامی به رخصت آقای خود پس شکار کند واجبست بر آقا عوض شکار
فصل یجب علی المحرم بالجماع عالمًا عامدًا قبل وقوف المشعر بدنة والحج
من قابل رجلًا کان او امرئة فان عجز فشاة ویجب ان یفترقا من موضعهما
حتی یقضیا الحج ویعود الیه فلا یخلوان الا ومعهما ثالث وان اراد العود
فی طریق اخری سقط وجوب الافتراق بعد قضاء المناسك این فصلیست
در بیان احکام جماع محرم واجبست بر محرم بسبب جماع دانسته و به قصد
پیش از وقوف مشعر بدنه وحج کردن سال آینده مرد باشد یا زن پس اکر عاجز باشد

ز بدنه پس گوسفندی و واجبست که جدا شوند از هم از همانجا که جماع کرده اند در آنجا تا
وقتی که ادا کنند حج را و بر کردن بسوی آنجا پس خلوت نشوند مگر اینکه باشد با ایشان
یمی و اگر خواهد بر گشتن را از راه دیگر ساقط میشود واجب بودن جدایی بعد آزاد کردن
مناسک حج و میتواند خلوت کرد وَاِذَا اَکْرَهَ الْمُحْرِمُ زَوْجَتَهُ الْمُحْرِمَةَ وَجَبَ عَلَیْهِ
بَدَنَتَانِ وَالْحَجُّ مِنْ قَابِلٍ وَلَمْ یَجِبْ عَلَیْهَا شَیْءٌ وَلَوْ جَامَعَ مُکْرِهًا لَهَا بَعْدَ تَقْصِیرِ
اَحَدِهِمَا قَبْلَ تَقْصِیرِ الْآخَرِ وَجَبَ عَلَیْهِ بَدَنَةٌ و وقتی که اکراه کند محرم زن خود را
احرام بسته باشد آنهم واجبست بر و دو بدنه و حج سال آینده و واجب نیست
زن چیزی اگر جماع کند در حالتی که اکراه کننده باشد زن را بعد از تقصیر یکی از این
و پیش از تقصیر دیگری واجبست بران بدنه وَاِذَا جَامَعَ بَعْدَ وُقُوفِ الْمَشْعَرِ
وَجَبَ عَلَیْهِ بَدَنَةٌ دُوْنَ الْحَجِّ مِنْ قَابِلٍ وَکَذَا مَنْ جَامَعَ فِیْمَا دُوْنَ الْفَرْجِ فَاِنْ اَکْرَهَهَا
وَجَبَ عَلَیْهِ بَدَنَتَانِ و وقتی که جماع کند بعد از وقوف مشعر واجبست بران بدنه
حج سال آینده و هم چنین است کسی که جماع کند در ما دون فرج پس اگر اکراه کند زن را
واجبست بر و دو بدنه یکی برای خود و دیگری برای زن وَالْمُحِلُّ اِذَا جَامَعَ اَمَتَهُ
الْمُحْرِمَةَ بِاِذْنِهِ عَامِدًا عَالِمًا وَجَبَ عَلَیْهِ بَدَنَةٌ اَوْ بَقَرَةٌ اَوْ شَاةٌ وَاِنْ کَانَ مُعْسِرًا
وَجَبَ عَلَیْهِ شَاةٌ اَوْ صِیَامٌ اَوْ صَدَقَةٌ و محل وقتی که جماع کند با کنیز خود که احرام بسته
باشد برخصت او بقصد و دانسته واجبست بر او بدنه یا بقره یا شاتی اگر باشد و
اگر تنگدست باشد واجبست بر او شاتی یا روزه یا صدقه وَاِذَا جَامَعَ بَعْدَ الْوُقُوْفِ

قبل

قَبْلَ طَوَافِ الزِّیَارَةِ لَزِمَهُ جَزُوْرٌ فَاِنْ عَجَزَ فَبَقَرَةٌ اَوْ شَاةٌ فَاِنْ جَامَعَ بَعْدَهُمَا قَبْلَ
طَوَافِ النِّسَاءِ وَجَبَ عَلَیْهِ بَدَنَةٌ لِلْمُوْسِرِ وَبَقَرَةٌ لِلْمُتَوَسِّطِ وَشَاةٌ لِلْمُعْسِرِ وَکَذَا
اِذَا نَظَرَ الْمُحْرِمُ اِلَی غَیْرِ اَهْلِهِ فَاَمْنَی وَالْمُعْتَمِرُ اِذَا جَامَعَ بَعْدَ السَّعْیِ قَبْلَ التَّقْصِیرِ
کَذٰلِکَ و وقتی که جماع کند بعد از وقوف پیش از طواف زیارت لازم است او را
جزوری پس اگر عاجز شود از جزور پس گاوی یا گوسفندی پس اگر جماع کند بعد
از وقوف و طواف زیارت پیش از طواف نسا واجبست بر آن بدنه اگر مالدار
باشد و گاوی اگر میانه حال باشد و گوسفندی اگر پریشان احوال باشد و هم
چنین است حکم وقتی که نظر کند محرم بسوی غیر اهل خود پس منی بیرون آید از و
و کسی که احرام بعمره بسته باشد وقتی که جماع کند بعد از سعی پیش از تقصیر حکم او
همین است فَاِنْ جَامَعَ قَبْلَ السَّعْیِ وَجَبَ عَلَیْهِ بَدَنَةٌ وَقَضَاءُ الْعُمْرَةِ فَاِنْ قَبَّلَ
بَعْدَهُ قَبْلَ التَّقْصِیرِ وَجَبَ عَلَیْهِ شَاةٌ پس اگر جماع کند پیش از سعی واجبست بر و
بدنه و قضای عمره پس اگر ببوسد بعد از سعی پیش از تقصیر واجبست بر و گوسفند
وَمَنْ لَاعَبَ اَهْلَهُ وَهُوَ مُحْرِمٌ حَتّٰی یُنْزِلَ وَجَبَ عَلَیْهِ بَدَنَةٌ وَالْحَجُّ مِنْ قَابِلٍ وَکَذَا
مَنْ عَبَثَ بِذَکَرِهِ حَتّٰی اَمْنٰی و کسی که بازی کند با اهل خود در حالتی که احرام
بسته باشد تا آنکه منی بیرون آید از و واجبست بر و بدنه و حج سال آینده و هم
چنین است کسی که بازی کند با ذکر خود تا آنکه منی بیرون آید از و وَاِذَا مَسَّ امْرَاَتَهُ
بِشَهْوَةٍ اَوْ قَبَّلَهَا وَجَبَ عَلَیْهِ دَمُ شَاةٍ فَاِنْ مَسَّهَا بِشَهْوَةٍ فَاَمْنَی وَجَبَ عَلَیْهِ بَدَنَةٌ

ووقتی که مس کند زن خود را بخواهش جماع یا ببوسد او را واجبست بر و کشتن کوسفند
پس اکر مس کند او را بخواهش جماع پس منی بیرون آورد واجبست بر وی بدنه وَاِذَا قَضَيَتِ
الْمَنَاسِكَ وَهِيَ حَائِضٌ ثُمَّ جَامَعَهَا زَوْجُهَا وَجَبَ عَلَيْهِمَا بَدَنَةٌ وَالْحَجُّ مِنْ قَابِلٍ ووقتی
که ادا میکند افعال حج را در حیض و بعد از آن جماع کند با او شوهر او واجبست بر و
بدنه و حج سال آینده وَاِذَا تَزَوَّجَ الْمُحْرِمُ وَدَخَلَ عَالِمًا وَجَبَ عَلَيْهِ بَدَنَةٌ وَكَذَا
الْمُحْرِمَةُ وَالْمُحِلَّةُ الْعَالِمَةُ بِاِحْرَامِهِ وَالْمُتَوَلِّي لِلْعَقْدِ وَلَوْ مُحِلًّا ووقتی که زنی بخواهد
محرم و دخول کند بآن دانسته واجبست بر وی بدنه و همچنین است محرمه و محلّه که
دانا باشد باحرام شوهر و کسی که متولّی عقد باشد و اکرچه او متولی محل باشد فصل
يَجِبُ عَلَى الْمُحْرِمِ فِي الْجِدَالِ ثَلٰثًا صَادِقًا اَوْ مَرَّةً كَاذِبًا جَزُوْرٌ این فصلیست در
بیان احکام جدال محرم و غیر او واجبست بر محرم در جدال کردن سه مرتبه
براستی یا یک مرتبه بد روغ کوسفندی و سه مرتبه بدروغ شتر بزرکی یا شتر ماده
وَيَجِبُ عَلَيْهِ اِذَا تَعَمَّدَ السِّبَابَ وَالْفُسُوْقَ بَقَرَةٌ وَيَجِبُ عَلَيْهِ فِي الطِّيْبِ شَاةٌ
وَفِي تَغْطِيَةِ الرَّاْسِ عَمْدًا اِطْعَامُ مِسْكِيْنٍ وَفِي النَّعْلِ التَّظْلِيْلِ وَلَوْ لِعُذْرٍ شَاةٌ
و واجبست بر آن وقتی که عمدا دشنام دهد و فسق کوید کاوی و واجبست
بر آن در بوی خوش کوسفندی و در پوشانیدن سر بقصد طعام یک مسکین
و در سایه کردن و اکرچه برای عذری باشد کوسفند وَفِي اَكْلِ مَا يَحْرُمُ عَلَيْهِ وَلُبْسِ
مَا يَحْرُمُ عَلَيْهِ عَمْدًا يَجِبُ عَلَيْهِ دَمُ شَاةٍ وَاِنْ لَبِسَ ضُرُوْبًا مِنَ الثِّيَابِ وَجَبَ

علیه

عَلَيْهِ لِكُلِّ صِنْفٍ فِدَاءٌ وَلَوِ اضْطُرَّ و در خوردن چیزی که حرامست و پوشیدن
چیزی که حرامست بر آن بقصد خون کردن کوسفندی و اکر بپوشد اقسام جامها را
واجبست بر و برای هر صنفی فدائی و اکرچه مضطر باشد وَاِذَا نَتَفَ اِبْطَيْهِ عَمْدًا
لَزِمَهُ دَمُ شَاةٍ وَاِذَا نَتَفَ اَحَدَهُمَا لَزِمَهُ اِطْعَامُ عَشَرَةِ مَسَاكِيْنَ ووقتی که بکند
موی هر دو بغل را بقصد لازم است او را خون کردن کوسفندی و اکر بکند موی
یکی را لازم است او را طعام دادن ده مسکین وَاِنْ تَعَمَّدَ قَصَّ الْاَظْفَارِ لَزِمَهُ لِكُلِّ
ظُفْرٍ مُدٌّ مِنْ طَعَامٍ فَاِذَا بَلَغَ عَشَرَةً وَجَبَ عَلَيْهِ شَاةٌ وَكَذَا الْعِشْرُوْنَ فِي مَجْلِسٍ
وَفِي مَجْلِسَيْنِ يَجِبُ عَلَيْهِ دَمَانِ و اکر بقصد ناخنها را بکیرد لازم است او را برای
هر ناخنی مدّی از طعام پس وقتی که برسد بده ناخن واجبست بر و کوسفندی و
همچنین است حکم کرفتن بیست ناخن در یک مجلس و اکر بکیرد در دو مجلس
واجبست بر و دو خون وَاِذَا اَفْتَاهُ مُفْتٍ بِالْقَلْمِ فَاَدْمٰى وَجَبَ عَلَى الْمُفْتِي
شَاةٌ وَاِذَا حَلَقَ رَاْسَهُ عَمْدًا اَوْ لَوْ لِاَذًى وَجَبَ عَلَيْهِ شَاةٌ اَوْ اِطْعَامُ سِتَّةِ مَسَاكِيْنَ
لِكُلِّ مِسْكِيْنٍ مُدَّانِ ووقتی که فتوی دهد او را فتوی دهنده بجواز ناخن کرفتن
پس ناخن بکیرد و خونی کند واجبست بر فتوی دهنده کوسفندی ووقتی که بتراشد
سر خود را بقصد و اکرچه برای آزاری باشد واجبست بر و کوسفندی یا طعام
دادن شش مسکین برای هر مسکینی دو مد از نان یا غیر آن وَاِذَا طَرَحَ قَمْلَةً
اَوْ قَتَلَهَا وَلَمْ تَكُنْ تُؤْذِيْهِ وَجَبَ عَلَيْهِ كَفٌّ مِنْ طَعَامٍ وَكَذَا اِنْ مَسَّ شَعْرَهُ
عَبَثًا فَسَقَطَ مِنْهُ شَيْءٌ ووقتی که بیندازد شپشی را یا بکشد او را و آن شپش او را

آزار نمیکرد واجبست بر و مشتی از طعام و هم چنین است حکم اگر مس کند موی خود را
بعبث پس بیفتد از و چیزی وَاِذَا اضْطَرَعَ الْمُحْرِمَانِ وَجَبَ عَلَى كُلٍّ مِنْهُمَا دَمٌ
وَاِذَا اقْلَعَ ضِرْسَهُ وَجَبَ عَلَيْهِ و وقتی که کشتی بگیرند دو محرم واجبست بر هر
کدام از این دو خونی و وقتی که بکند دندان خود را واجبست بر و خونی وَمَنْ قَلَعَ
شَجَرَةً كَبِيرَةً مِنَ الْحَرَمِ وَجَبَ عَلَيْهِ بَقَرَةٌ وَاِنْ كَانَتْ صَغِيرَةً وَجَبَ الصَّدَقَةُ
بِثَمَنِهَا اِلَّا مَا اسْتُثْنِيَ و کسی که بکند درخت بزرگی را از حرم واجبست بر و گاو
و اگر باشد آن درخت کوچک واجبست تصدق کردن بر قیمت آن مگر آنچه مستثنی
کرده شده است **فصل** اَلْمَصْدُودُ وَالْمَحْصُورُ يَتَحَلَّلَانِ وَتَحِلُّ النِّسَاءُ لِلْمَصْدُودِ
دُونَ الْمُحْصَرِ اِلَّا بَعْدَ طَوَافِ النِّسَاءِ این فصلیست در بیان احکام موانع حج کسی
که دشمنی داشته باشد که مانع از حج کردن یا مانع دیگر داشته باشد مثل بیماری محل
میشوند هر دو و حلال میشوند زنها برای مصدود و نه برای محصر مگر بعد از طواف
نسا وَيَجِبُ عَلَى الْمُحْصَرِ بَعْثُ الْهَدْيِ وَلَا يَحِلُّ لَهُ اَنْ يَحِلَّ [illegible]
عَلَيْهِ الْحَجُّ مِنْ قَابِلٍ وَالْعُمْرَةُ اِنْ تَمَكَّنَ وَاِنْ لَمْ يَذْ[illegible]يهِ وَجَبَ اَنْ يَبْعَثَ
مِنْ قَابِلٍ فَاِذَا زَالَ الْمَانِعُ وَجَبَ عَلَيْهِمَا الْاِ[illegible] مَعَ ظَنِّ الْاِدْرَاكِ فَاِنْ
فَاتَ وَجَبَ التَّحَلُّلُ بِعُمْرَةٍ وَقَضَاءُ الْحَجِّ الْوَا[illegible] فَاِنْ مَاتَ وَجَبَ قَضَاؤُهُ
مِنْ مَالِهِ و واجبست بر محصور فرستادن هدی و حلال نیست برای او محل شدن
تا وقتی که برسد هدی بجای خود و واجبست بر و حج کردن سال آینده و عمره

اوردن

آوردن اگر قادر باشد و اگر ذبح کرده نشود هدی آن واجبست بر و که بفرستد هدی را
سال آینده و وقتی که برطرف شود مانع واجبست بر مصدود و محصر هر دو بر ادا افتادن
با گمان دریافتن حج پس اگر بمیرد پیش از دریافتن حج واجبست قضای حج از مال او
وَمَنْ حَجَّ قَارِنًا ثُمَّ اُحْصِرَ لَمْ يَجُزْ اَنْ يَحُجَّ فِي الْقَابِلِ اِلَّا قَارِنًا وَكَذَا الْمُفْرِدُ وَالْمُتَمَتِّعُ و کسی
که حج قران میکند و بعد از آن محصر شود جایز [illegible] که حج کند سال آینده مگر حج
قران و هم چنین است حکم کسی که حج افراد کند یا حج تمتع کند وَيَجِبُ عَلَى الْمَحْصُورِ
صِيَامُ بَدَلِ الْهَدْيِ اِذَا لَمْ يَجِدْهُ وَلَا ثَمَنَهُ و واجبست بر محصر روزه بدل هدی
و وقتی که نیابد هدی را و نه قیمت آنرا **فصل** این فصلیست در بیان احکام
کعبه و بنای آن يَجِبُ بِنَاءُ الْكَعْبَةِ اِنِ انْهَدَمَتْ وَيَجِبُ تَعْظِيمُهَا وَاحْتِرَامُ
الْحَرَمِ و واجبست ساختن خانه کعبه را اگر خراب شود و واجبست عزت کعبه
و نگاه [illegible] تن حرمت کعبه وَيَحْرُمُ اَخْذُ شَيْءٍ مِنْ تُرَابِهَا اَوْ تُرَابِ الْمَسْجِدِ
اَوْ حَصَاهُ وَمَنْ [illegible] شَيْئًا وَجَبَ اَنْ يَرُدَّهُ و حرامست گرفتن چیزی از
خاک کعبه یا از خاک [illegible] یا از سنگریزه آن و کسی که بگیرد از کعبه و از مسجد
چیزی را واجبست بر و [illegible] انیدن آنچیز وَلَا يَجُوزُ اَنْ يُقَامَ عَلَى الْجَانِي حَدٌّ وَلَا
قِصَاصٌ فِي الْحَرَمِ اِلَّا اَنْ [illegible] جَنَى فِيهِ وَيَجِبُ اَنْ يُضَيَّقَ عَلَيْهِ لِيَخْرُجَ وَلَا يَجُوزُ
التَّحَصُّنُ بِالْحَرَمِ و جایز نیست [illegible] حد زدن جانی و نه قصاص کردن در حرم مگر آنکه جنایت

کرده باشد در حرم و واجبست که تنگ بگیرند بران شخص که جنایت کرده در بیرون حرم
و داخل حرم شده و در طعام و آب یعنی بقدری که تواند زنده بود و نمیرد باو بدهند
تا بیرون آید و جایز نیست پناه بردن صاحب تقصیر بحرم بلکه واجبست بران تسلیم نفس
خود تا حد زده شود در بیرون حرم زیرا که تاخیر حد جایز نیست وَيَحْرُمُ هَدْمُ الْكَعْبَةِ
وَأَذَى مُجَاوِرِيهَا وَأَكْلُ مَالِهَا وَمَا يُهْدَى إِلَيْهَا أَوْ يُوصَى لَهَا وَيَجِبُ صَرْفُهُ فِي
مَعُونَةِ الْمُحْتَاجِ مِنَ الْحَاجِّ وَلَا يَجُوزُ دَفْعُهُ إِلَى الْخَدَمَةِ وَلَا التَّصَرُّفُ فِي حِلْيَةِ
الْكَعْبَةِ وَلَا التَّكْفِينُ بِكِسْوَتِهَا وَلَا يَحِلُّ لُقَطَةُ الْحَرَمِ إِلَّا لِلْمُنْشِدِ وحرامست
خراب کردن خانهٔ کعبه و آزار دادن مجاوران کعبه و خوردن مال کعبه و آنچه هدیه
فرستاده میشود بسوی کعبه یا وصیّت کرده میشود برای کعبه بان و واجبست خرج
کردن آن در یاری محتاجان از حاجیان کنندکان و جایز نیست دادن آن به
خدمتکاران و نه تصرف کردن در زیور کعبه و نه کفن کردن بجامهٔ کعبه و حلال
نیست برداشتن لقطهٔ حرم مگر برای کسی که خواهد تعریف کند لقطه را وَيَجِبُ
خِتَانُ الرَّجُلِ قَبْلَ الْحَجِّ أَوْ قَبْلَ الطَّوَافِ إِنْ لَمْ يَكُنْ مَخْتُوناً و واجبست ختنه کردن
کردن مرد پیش از حج کردن یعنی احرام بستن حج یا پیش از طواف کردن اگر نباشد ختنه
کرده شده وَيَحْرُمُ الْبَوْلُ وَالتَّغَوُّطُ فِي الْكَعْبَةِ وَفِي الْمَسْجِدِ عَمْداً وَيَجِبُ قَتْلُ
الْأَوَّلِ وَتَعْزِيرُ الثَّانِي و حرامست بول کردن و غایط کردن در خانهٔ کعبه و در
مسجد الحرام بقصد و واجبست کشتن کسی که بول یا غایط در کعبه کرده باشد و ادب

کردن

فصل

کردن کسی که در مسجد کرده باشد **فصل** این فصلیست در بیان احکام حج و عمره و طواف
نسا وَيَجِبُ طَوَافُ الْحَجِّ وَالْعُمْرَةِ وَطَوَافُ النِّسَاءِ وَيَجِبُ أَيْضاً بِالنَّذْرِ وَالْعَهْدِ وَالْيَمِينِ
و واجبست طواف حج و عمره و طواف نسا و واجبست طواف نیز بنذر و عهد و قسم
خوردن وَيَجِبُ طَوَافُ النِّسَاءِ عَلَى الرَّجُلِ وَالْمَرْأَةِ وَالْخُنْثَى وَغَيْرِهِمْ فِي الْحَجِّ
وَعُمْرَةِ الْإِفْرَادِ لَا التَّمَتُّعِ وَلَا يَجُوزُ الْاسْتِمْتَاعُ لِأَحَدٍ مِنْهُمْ قَبْلَهُ وَلَا التَّمْكِينُ و
واجبست طواف نسا بر مرد و بر زن و بر خنثی و بر غیر ایشان در حج و عمرهٔ افراد نه در عمرهٔ
تمتع و جایز نیست بهره برداشتن برای هیچکس از ایشان پیش از طواف نسا و نه متمکن
ساختن دیگری را بر بهره برداشتن از ان یعنی جایز نیست مرد را بهره برداشتن از زن
و نه واگذاشتن زن در بهره برداشتن از مرد و همچنین است حکم خنثی این نسبت
بمرد در بهره برداشتن از او و واگذاشتن وَيَجِبُ رَكْعَتَا الطَّوَافِ الْوَاجِبِ
وَيَجِبُ النِّيَّةُ فِي أَوَّلِهِ وَالتَّعْيِينُ وَيَجِبُ كَوْنُهُ سَبْعَةَ أَشْوَاطٍ وَالْابْتِدَاءُ بِالْحَجَرِ
الْأَسْوَدِ وَالْخَتْمُ بِهِ وَتَقْدِيمُهُ عَلَى صَلَوَاتِهِ وَإِحْصَاءُ الْأَشْوَاطِ وَجَعْلُ الْكَعْبَةِ
عَنْ يَسَارِهِ وَكَوْنُ الطَّوَافِ بَيْنَ الْكَعْبَةِ وَالْمَقَامِ وَلَا يَجُوزُ التَّبَاعُدُ عَنْهُمَا
بِأَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ مِنْ جَمِيعِ الْجِهَاتِ اخْتِيَاراً و واجبست دو رکعت نماز طواف
واجب و واجبست نیت در اول آن و مشخص کردن طواف که از عمره است
یا از حج و بودن آن هفت دور گشتن و شروع کردن در طواف از حجر اسود و آخر
کردن طواف بحجر اسود و بجا آوردن طواف پیش از نماز طواف و شمردن دورها

وكردانيدن كعبه در وقت طواف در دست وبودن طواف ميان كعبه ومقام ابراهيم
عليه السلام وجايز نيست دور شدن از كعبه وقت طواف بيشتر از دوری كه ميان كعبه
ومقام ابراهيم عليه السلام است از همه طرف در حالت اختيار وَيَجِبُ اِدْخَالُ الْحِجْرِ
فِي الطَّوَافِ وَالشَّاذِرْوَانِ بِاَنْ يَمْشِيَ خَارِجَهُمَا وَمَنِ اخْتَصَرَ الطَّوَافَ الْوَاجِبَ
وَمَشَى فِي الْحِجْرِ وَجَبَ اِعَادَتُهُ وَكَذَا الشَّوْطُ فَصَاعِدًا وواجبست داخل كردن
حجر اسمعيل در طواف وشاذروان هم كه در ديوار كعبه است باين نحو كه راه برود در
بيرون حجر وشاذروان وكسی كه كوتاه كند طواف واجب را وراه برود در حجر اسمعيل
واجبست بر او اعادهٔ طواف وهم چنين اگر كوتاه كند يك شوط يا زياده بر يك شوط
واجبست بر او اعادهٔ آن كوتاه كرده شده وَمَنْ نَسِيَ شَوْطًا مِنْهُ وَجَبَ اَنْ يَاْتِيَ بِهِ
وَلَوْ فِي اَثْنَاءِ السَّعْيِ وَاَنْ يَسْتَنِيبَ فِيهِ مَعَ التَّعَذُّرِ وكسی كه فراموش كند شوطی را
از طواف واجبست بر وی بجا آوردن آن واگرچه در اثنای سعی هم باشد واگر ممكن
نباشد كه خود بجا آورد واجبست بر و نايب گرفتن برای بجا آوردن آن فراموش
شده وَمَنْ شَكَّ فِي الْاَشْوَاطِ قَبْلَ الْاِنْصِرَافِ فِي السَّبْعَةِ وَمَا دُونَهَا وَجَبَ عَلَيْهِ
الْاِسْتِينَافُ وكسی كه شك كند در شوطها پيش از تمام كردن طواف كه آيا هفت دور
گشتم يا كمتر از هفت واجبست بر و از سر گرفتن طواف [illegible] كرده است باطلست
وَمَنْ زَادَ شَوْطًا فِي الْوَاجِبِ عَمْدًا وَجَبَ عَلَيْهِ الْاِعَادَةُ وَاِنْ ذَكَرَ قَبْلَ الرُّكْنِ
قَطَعَهُ وكسی كه زياد كند شوطی را در واجب بقصد واجبست بر او اعادهٔ طواف

واكر

واگر بفراموشی زياده كرده وپيادش آمده باشد پيش از ركن بر طرف ميكند زيادتی را
وباقی درستست وَمَنْ شَكَّ فِي السَّبْعَةِ وَمَا فَوْقَهَا وَجَبَ اَنْ يَبْنِيَ عَلَى السَّبْعَةِ
وكسی كه شك كند در هفت وبالاتر واجبست بر و كه بنا بگذارد بر هفت ودرستست
طواف او وَيَجِبُ الطَّهَارَةُ فِي الْوَاجِبِ خَاصَّةً وَاِنْ طَافَ وَاجِبًا بِغَيْرِ طَهَارَةٍ
وَجَبَتِ الْاِعَادَةُ وَكَذَا لَوْ اَحْدَثَ فِيهِ قَبْلَ تَجَاوُزِ النِّصْفِ لَا بَعْدَهُ كَذَا
لَوْ قَطَعَهُ قَبْلَ التَّجَاوُزِ وَلَوْ لِمَرَضٍ وَبَعْدَهُ يَجِبُ الْاِتْمَامُ لَا الْاِسْتِينَافُ
وواجبست طهارت در طواف واجب وبس واگر طواف واجب كند بی طهارت
واجبست اعادهٔ آن وهم چنين اگر حدث كند در طواف پيش از گذشتن نصف
نه بعد از آن وهم چنين اگر قطع كند طواف را پيش از گذشتن از نصف واگرچه
برای بيماری قطع كند طواف را واگر قطع كند طواف را بعد از تجاوز از نصف
واجبست تمام كردن همان طواف نه از سر گرفتن طواف ديگر وَيَجِبُ اَنْ يُطَافَ
بِالْعَاجِزِ وَيُجْزِي عَنِ الْحَامِلِ وَالْمَحْمُولِ مَعَ النِّيَّةِ وَكَذَا السَّعْيُ وواجبست بر كسی
كه عاجز باشد از طواف كردن بهم رسانيدن كسی كه با او طواف كند واين طواف
بس است از بردارنده وبرداشته شده هرگاه هر دو نيت طواف بكنند وهم چنين
است سعی ميان صفا ومروه وَلَا يَجُوزُ الطَّوَافُ عَنِ الْحَاضِرِ بِمَكَّةَ وَيَجُوزُ عَنِ
الْغَائِبِ وجايز نيست طواف كردن از جانب كسی كه حاضر باشد در مكه وجايز است
از جانب غايب از مكه وَيُشْتَرَطُ طَهَارَةُ الثَّوْبِ وَالْبَدَنِ عَنِ النَّجَاسَةِ فِي الطَّوَافِ وَ

تر العورة وشرط کرده شده است در پاک بودن جامه وبدن از نجاست در طواف
اجب وپوشیدن عورت ومن ترك الطواف عمداً ابطل حجّه ووجب علیه
نة والاعادة ولو جاهلاً وکسی که ترک کند طواف را بقصد باطل میشود حج او و
جبست بر و بدنه واعادهٔ حج واگر چه جاهل باشد اینکس ومن نسی طواف النساء
تی رجع وواقع وجب ان یبعث هدیاً الا ان یکون تجاوز النصف
کسی که فراموش کند طواف نسا را تا وقتی که برگردد بسوی اهل خود وجماع کند واجبست
وکه بفرستد هدی را مگر اینکه گذشته باشد از نصف طواف و باقی مانده باشد
تر از نصف ویجب تقدیم الطواف علی السعی فان خالف اعاد السعی و
اجبست طواف کردن پیش از سعی پس اگر بر عکس کند اعاده کند سعی را ولا یجوز
تقدیم المتمتع الطواف والسعی علی الوقوفین الا لضرورة کخوف الحیض و
یجب تاخیر طواف النساء عن السعی وجایز نیست متمتع را که طواف وسعی کند
ش از وقوف عرفه ومشعر مگر برای ضرورتی مانند ترس حیض وواجبست
ر انداختن طواف نسا بعد از سعی ومن نذر ان یطوف علی اربع طاف
بوعین وکسی که نذر کند که طواف کند بچهار دست وپا طواف میکند چهار دو
وط ویجب ایقاع رکعتی الطواف الواجب خلف المقام او الی احد جانبیه
یث هو الآن فان صلاهما فی غیره وجب الاعادة وواجبست گذاردن دو
عت نماز را پس در پس یا در یکی از دو طرف آن در جای که مقام است بالفعل

درانجا پس اگر بگذارد این دو رکعت نماز طواف را در غیر مقام واجبست اعاده وان
نسی حتی خرج علیه العود ان امکن والا استنابة واگر فراموش کند این نماز را
تا بیرون آید واجبست بر و برگشتن بمقام اگر ممکن باشد واگر ممکن نباشد واجب
است نایب گرفتن ویجب تقدیمهما علی السعی وواجبست گذاردن این دو رکعت
نماز طواف پیش از سعی میان صفا ومروه ویحرم الطواف علی الحایض والنفسا
فان ضاق وقت الوقوف وجب علیهما العدول بالافراد والطواف بعد
الطهر وحرامست طواف کردن بر حایض ونفسا پس اگر تنگ شده باشد وقت
وقوف عرفه ومشعر ونتواند که بعد از پاک شدن وطواف کردن وقوف را بجا
آورد واجبست بر ایشان عدول کردن از عمرهٔ تمتع بسوی حج افراد وطواف را بعد
از پاک شدن از حیض ونفاس بجا آورد واذا حاضت قبل تجاوز النصف
وجب علیها قطعه والاستیناف اذا طهرت وتقطعه ثم تجز [illegible] الاتمام
فلها ان تسعی حایضاً ووقتی که حیض بیند پیش از گذشتن از نصف طواف
واجبست برو بریدن این طواف واز سر گرفتن وقتی که پاک شود واگر حیض
بیند بعد از تجاوز از نصف قطع میکند طواف را وبعد از آن بس است او را اتمام کردن
وجایز است او را که سعی کند میان صفا ومروه در حالت حیض فصل این فصلیست
در بیان احکام سعی ویجب السعی بعد الطواف الواجب بالاصالة الا طواف
النساء ویجب فیه النیة وکونه سبعة اشواط والابتداء بالصفا والختم

بِالْمَرْوَةِ وَعَدُّ الذَّهَابِ شَوْطًا وَالرُّجُوعَ آخَرَ وَاِحْصَاءُ الْاَشْوَاطِ واجبست سعی کردن
بعد از طوافی که واجبست باصالة نه بنذر و مانند آن مکر طواف نسا و واجبست
در سعی نیت و بودن آن هفت شوط و ابتدا کردن از صفا و ختم کردن بمروه و شمردن
رفتن از صفا تا مروه یکشوط و برکشتن از مروه بصفا یکشوط دیکر و شمردن شوطها
و نکاهداشتن تا کمتر از هفت و زیاده بر هفت نشود وَمَنْ تَرَكَ السَّعْيَ فِي الْحَجِّ عَمْدًا
وَجَبَ عَلَيْهِ الْحَجُّ مِنْ قَابِلٍ وَمَنْ نَسِيَهُ وَجَبَ اَنْ يَأْتِيَ بِهِ وَاِنْ خَرَجَ وَجَبَ اَنْ
يَعُودَ وَاِنْ تَعَذَّرَ وَجَبَ اَنْ يَسْتَنِيبَ و کسی که ترك کند سعی را در حج بقصد واجبست
بر وی حج در سال آینده و کسی که فراموش کند سعی را واجبست که برکردد بسعی و سعی کند
و اکر ممکن نباشد برکشتن واجبست نایب کرفتن برای سعی وَمَنْ بَدَءَ بِالْمَرْوَةِ
قَبْلَ الصَّفَا وَجَبَ اَنْ يُعِيدَ وَهٰكَذَا لَوْ زَادَ عَلَى السَّبْعَةِ عَمْدًا لَا نِسْيَانًا و کسی که
ابتدا کند در سعی بمروه پیش از صفا واجبست که اعاده کند سعی را و ابتدا کند
در سعی بصفا و هم چنین اکر سعی را زیاد کند در آن بر هفت بقصد
نه بفراموشی وَمَنْ ظَنَّ تَمَامَ السَّعْيِ فَقَصَّرَ ثُمَّ ذَكَرَ النُّقْصَانَ وَلَوْ شَوْطًا وَجَبَ عَلَيْهِ
اِكْمَالُهُ وَذَبْحُ بَقَرَةٍ يَتَصَدَّقُ بِهَا و کسی که کمان کند تمام شدن سعی را پیش کوتاه کند
موی خود را بعد از آن بخاطر آورد بودن آن و اکر چه یکشوط باشد واجبست
بر وی تمام کردن سعی و کشتن کاوی که تصدق کند آنرا **فصل** این فصلیست در بیان
احکام تقصیر و حلق و عمره و حج یَجِبُ التَّقْصِيرُ فِي عُمْرَةِ التَّمَتُّعِ وَعُمْرَةِ الْاَفْرَادِ بَعْدَ

السَّعْيِ وَيَجِبُ فِيهِ اِبَانَةُ شَيْءٍ مِنَ الشَّعْرِ وَالظُّفْرِ وَاِنْ قَلَّ وَتَجِبُ النِّيَّةُ و واجبست
بریدن مو در عمره تمتع و عمره افراد بعد از سعی و واجبست در تقصیر جدا کردن چیزی
از مو یا ناخن و اکر چه کم باشد و واجب نیست تقصیر وَيُجْزِي الْحَلْقُ فِي عُمْرَةِ الْاِفْرَادِ
بَلْ هُوَ اَفْضَلُ وَيَحْرُمُ فِي عُمْرَةِ التَّمَتُّعِ وَفِيهِمَا وَفِي الْحَجِّ عَلَى الْمَرْءَةِ و بسنده است تراشیدن
در عمره افراد بلکه این بهتر است از تقصیر و حرامست حلق در عمره تمتع بر مرد و حرام
است در عمره افراد و عمره تمتع و در حج بر زن وَمَنْ تَعَمَّدَ تَرْكَ التَّقْصِيرِ حَتَّى اَحْرَمَ
بِالْحَجِّ بَطَلَتْ عُمْرَتُهُ وَصَارَتْ حَجَّةً مُفْرَدَةً و کسی که ترك کند تقصیر را تا وقتی که احرام
بندد حج باطل میشود عمره او و میشود این عمره حجه مفرده وَلَا يَجُوزُ لِلْمُتَمَتِّعِ الْخُرُوجُ
مِنْ مَكَّةَ حَتَّى يُحْرِمَ بِالْحَجِّ مَعَ خَوْفِ فَوْتِهِ وَلَا يَحِلُّ لَهُ النِّسَاءُ قَبْلَ التَّقْصِيرِ فَاِنْ فَعَلَ
وَجَبَ الْكَفَّارَةُ و جایز نیست از برای کسی که عمره تمتع بجا آورده باشد بیرون
آمدن از مکه تا وقتی که احرام به بندد حج اکر بیم فوت شدن حج باشد بلکه اکر بیم فوت
شدن هم نباشد و حلال نیست برای متمتع زنها پیش از تقصیر پس اکر جماع کند واجب
میشود کفاره **فصل** این فصلیست در بیان بودن مردم در عرفات وَيَجِبُ وُقُوفُ
عَرَفَةَ عَلَى الْحَاجِّ بَعْدَ الْاِحْرَامِ يَوْمَ تَاسِعِ ذِي الْحِجَّةِ وَحَدُّهَا مَا بَيْنَ عَرَفَةَ وَثُوَيَّةَ
وَنَمِرَةَ وَذِي الْمَجَازِ وَالْاَرَاكِ وَلَا يُجْزِي الْوُقُوفُ فِي هٰذِهِ الْحُدُودِ و واجبست بودن
در عرفات بر حج کننده بعد از احرام بستن در روز نهم ذی الحجه و حد عرفات اینست
که در میان عرفه و ثوبه و نمره و ذی المجاز و اراك باشد و بس نیست بودن در ان حدها

بلکه می باید در میان حدها باشد والوقوف بعرفة واجب من ترکه عمدا بطل حجه
والواجب النية والکون بها ولو جالسا او راکبا من زوال الشمس الی غروبها
المعلوم بذهاب الحمرة المشرقية وبودن در عرفات واجبست وکسی که ترك
کند وقوف عرفه را بقصد باطل میشود حج او و واجبست نیت و وقوف و بودن
در عرفه واگرچه نشسته باشد یا سواره از زوال آفتاب که عبارتست از وقت
پیشین تا غروب آفتاب که دانسته شود آن غروب برفتن سرخی مشرق ومن افاض
منها قبله عامدا وجب علیه بدنة نحرها یوم النحر فان عجز وجب علیه
صوم ثمانية عشر یوما وکسی که برود از عرفه پیش از غروب آفتاب ... عمدا واجبست
بر وی بدنه که بکشد آنرا در روز عید قربان پس اگر عاجز ... ستن بدنه واجبست
بر وی هیجده روز روزه هرجا که خواهد میتواند داشت ویجب العمل فی
تعیین یوم عرفة علی رؤية الهلال ومضی ثلثین و واجبست عمل کردن در
مشخص کردن روز عرفه بنا بر دیدن ماه ذی الحجة یا گذشتن سی روز از ماه ذی
القعدة ومن فاته الوقوف الاختیاری وجب علیه الوقوف لیلة العید
وکسی که فوت شود از او وقوف اختیاری عرفه که عبارتست از بودن در عرفه از
پیشین روز نهم ذی حجه تا شام واجبست بر وی بودن در عرفه شب عید که عبارتست
از وقوف اضطراری عرفه فصل این فصلیست در بیان احکام بودن حاج
در مشعر و فوت شدن آن یجب الوقوف بالمشعر علی الحاج بعد وقوف ومن

فائته

فاته اجزءه المشعر واجبست بودن در مشعر بر کسی که حج کننده باشد بعد از بودن
در عرفه بر است او را بودن در مشعر والواجب النية والکون به من طلوع الفجر
الی طلوع الشمس یوم العید ولا یجوز الافاضة منه قبل الفجر الا المضطر کالخوف
فیجزی الوقوف لیلا و واجبست نیت وقوف مشعر و بودن در مشعر از طلوع
صبح تا طلوع آفتاب روز عید و جایز نیست گذشتن از مشعر پیش از صبح مگر
برای ضرورتی مثل ترس پس هرگاه ترس باشد بس است بودن در شب عید و این را
اضطراری اول مشعر مینامند ومن فاته الاختیاری والاضطراری الاول
اجزءه الثانی وهو ما بین طلوع الشمس والزوال ومن خرج منه قبله وجب
ان یعود الیه ویقف به ولو بعد طلوع الشمس وکسی که فوت شود از او وقوف
اختیاری که عبارتست از بودن در مشعر از طلوع صبح تا طلوع آفتاب و زوال
و لازم نیست که در تمام این وقت باشد بلکه بار هم کافیست هرچند که یکساعتی
باشد وکسی که بیرون می آید از مشعر پیش از طلوع آفتاب واجبست که برگردد
بسوی مشعر و در آنجا واگرچه بعد از طلوع آفتاب باشد ومن فاته الوقوف
بعرفة نهارا وجب علیه العود لیلا فان خاف وقوف اختیاری المشعر
وجب اختیاریه وکسی که فوت شود از آن بودن در عرفه روز نهم واجبست
بر او آمدن بعرفه در شب عید و بودن در آنجا و این را اضطراری می نامند پس
اگر نه سد که اگر برگردد بعرفه در شب فوت میشود وقوف اختیاری مشعر

واجبست که اختیار کند وقوف اختیاری مشعر را بر وقوف اضطراری عرفه ویجزی
الاختیاریان والاضطراریان والاختیاری والاضطراری معا والاضطراری
المشعر بانفراده وبر است اختیاری عرفه ومشعر واضطراری عرفه ومشعر ویک
اختیاری ویک اضطراری باهم واضطراری مشعر به تنهای اما اضطراری
عرفه تنها بس نیست ومن فاته الوقوفان ولو سهوا بطل حجه ووجب علیه
ان یتحلل بعمرة ومن فاته احدهما عمدا ابطل حجه ولزم بدنة وکسی که فوت
شود از و وقوف عرفه ومشعر واکرچه بسهو باشد باطل میشود حج او وواجب
میشود بر و محل شدن بعمره وکسی که فوت شود از و یکی از دو وقوف بقصد
باطل میشود حج او ولازم میشود او را بدنه فصل این فصلیست در بیان احکام
رمی جمرات یجب رمی جمرة العقبة خاصة یوم النحر ولا یجوز الرمی بغیر
الحصی ولا بحصی غیر الحرم ولا بما رمی به وواجبست سنک انداختن بجمره
عقبه وبس در روز عید قربان وجایز نیست رمی کردن بغیر سنک ونه بسنک
غیر حرم ونه بسنک که رمی کرده شده باشد بآن سنک مرتبه دیکر عقبه‌ها او ویجب
النیة فی اوله والرمی بسبع حصیات واصابة الجمرة بفعله وواجبست رمی
بهفت سنک ورسیدن سنکها بجمره بفعل آنشخص که رمی می‌کند نه بفعل دیکری ونه
بسبب دیکری ووقت الرمی من طلوع الشمس الی غروبها ولا یجوز باللیل الا
لضرورة ومن فاته وجب علیه القضاء من الغد ویجب مباشرة الرمی فلا
یجوز الاستنابة الا لضرورة ووقت رمی از طلوع آفتابست تا غروب وجایز

نیست

نیست رمی در شب مکر برای ضرورتی وکسی که فوت شود از و واجبست برو قضای
آن فردا او وواجبست خود رمی کردن پس جایز نیست نایب کرفتن مکر بسبب ضرورتی
فصل این فصلیست در بیان احکام ذبح هدی متمتع یجب دفع الهدی علی المتمتع
خاصة ویجزیه شاة واجبست کشتن هدی بر کسی که حج تمتع میکند وبس است او را کوسفند
ویجب الهدی علی الحر ویتخیر المولی بین ان یهدی عن عبده او امره بالصوم
وواجبست هدی بر آزاد ومخیر است آقای غلام میان اینکه هدی بکشد از جانب
غلام خود ومیان اینکه بفرماید او را بروزه داشتن فان ادرک الموقفین معتقا
اجزءه الحج ووجب علیه الهدی ان کان حج متمتعا پس اکر دریابد بنده یکی
از دو موقف که عبارتست از عرفه ومشعر در حالتی که آزاد کرده شده باشد بس است
او را این حج از حجة الاسلام وواجبست برو هدی اکر باشد آن بنده احرام بسته
بحج تمتع وبعد از این حج دیکر برو واجب نیست بشرع ومن حج بصبی وجب
ان یذبح عنه ان لم یکن له هدی ومع العجز الصوم عنه وکسی که حج بفرماید طفلی را
واجبست برو ذبح کردن از جانب او طفل اکر نباشد او را هدی ویا عاجز بودن
از هدی واجبست برو روزه داشتن از جانب او طفل ویجب الذبح بمنی
یوم النحر او یومین بعده ویجب کونه من الابل او البقر او الغنم ولا یجزی
الحلیة وواجبست نحر یا ذبح کردن در منی روز عید یا دو روز بعد از عید
وواجبست بودن هدی از شتر یا کاو یا کوسفند یا بز وبس نیست کوهی واقل
ما یجزی الجذع من الضان والثنی من المنی او التبیع من البقر ولا یجزی الخصی

وَلَا الْمَجْبُوبَ وَلَا نَاقِصَ الْخِلْقَةِ وَلَا الْمَهْزُولَ بِحَيْثُ لَا يَكُونُ كُلْيَتُهُ شَحْمٌ اِلَّا اَنْ يَشْتَرِيَهُ
عَلَى اِنَّهُ سَمِينٌ وكمترين آنچه بس است براى هدى هفت ماه يا يكساله بنا بر خلاف
كرده اند از كوسفند دو ساله از بز و يا در دوازكاو و بس نيست حيوانى كه بريده
بريده باشد خصيهاى آنرا يا آلت آنرا و نه حيوانى كه ناقص باشد خلقت آن و نه
لاغر باشد بحيثيتى كه نباشد بر كردهاى او پيهى مكر اينكه بخرد آنرا بكمان انكه فربه است
لاغر باشد وَمَنْ وَجَدَ هَدْيًا ضَالًّا وَجَبَ اَنْ يُعَرِّفَهُ اَيَّامَ التَّشْرِيقِ فَاِنْ لَمْ يَعْرِفْ
صَاحِبَهُ وَجَبَ اَنْ يَذْبَحَهُ عَنْهُ وكسى كه بيابد هدى كه كمراه شده را واجبست
بر وكه تعريف كند او را در روز يازدهم و دوازدهم و سيزدهم پس اكر نباشد
صاحب آنرا او واجبست كه ذبح كند آنرا از جانب صاحبش وَاِذَا نَتَجَ الْهَدْىَ
وَجَبَ ذَبْحُهُمَا اَوْ نَحْرُهُمَا وَلَابُدَّ فِي الذَّبْحِ وَالنَّحْرِ مِنَ التَّسْمِيَةِ وَاسْتِقْبَالِ
الْقِبْلَةِ وَلَا يَجِبُ الْمُبَاشَرَةُ وَيُعْتَبَرُ اِسْلَامُ النَّائِبِ وَنَحْرُ الْاِبِلِ وَذَبْحُ مَا
سِوَاهَا و وقتى كه بزايد هدى واجبست ذبح هردو يا نحر هردو ناچار است
در ذبح و نحر بسم الله الرحمن الرحيم كفتن و روبقبله ساختن هدى و واجب
نيست بر صاحب هدى كه خود هدى را بكشد بلكه جايز است كه نايب بكيرد
و مى بايد كه نايب مسلمان باشد و مى بايد نحر كرد شتر را و ذبح كرد غير شتر را
وَيَجِبُ الْاِبْتِدَاءُ بِالرَّمْيِ ثُمَّ الذَّبْحِ ثُمَّ الْحَلْقِ فَاِنْ خَالَفَ اَجْزَءَهُ و واجبست
اوّل رمى كردن بعد از ان ذبح كردن بعد از ان سر تراشيدن پس اكر مخالفت كند

این

١٥

اين ترتيب را باطل نميشود حج او وهر چند ترك واجب شده باشد وَيَجِبُ الْاَكْلُ مِنَ
الْهَدْيِ وَالْاِهْدَاءُ وَالْاِطْعَامُ وَمَنْ عَدِمَ الْهَدْيَ وَوَجَدَ الثَّمَنَ وَجَبَ اَنْ يُخَلِّفَهُ
عِنْدَ ثِقَةٍ يَشْتَرِيهِ وَيَذْبَحُهُ فِي ذِي الْحِجَّةِ وَالَّا فَمِنْ قَابِلٍ و واجبست خوردن
از هدى و فرستادن براى آشنايان و خورانيدن مردم وكسى كه نيابد هدى را و بيابد
قيمت را واجبست بر او كه بكذارد قيمت را نزد اعتمادى كه بخرد آن معتمد هدى را
و بكشد آنرا در ماه ذى حجه و اكر ميسر نشود كشتن هدى در ماه ذى حجه پس بكشد
آنرا در سال آينده وَمَنْ وَجَدَ الثَّمَنَ بَعْدَ اَيَّامِ الذَّبْحِ صَامَ وَكَذَا مَنْ لَمْ يَجِدْهُ قَبْلَهَا
وكسى كه بيابد قيمت هدى را بعد از روز كشتن هدى روزه ميدارد يعنى بر است
او را روزه داشتن و همچنين است حكم كسى كه نيابد قيمت را پيش از روزهاى ذبح
يعنى روزه ميدارد و اكر چه پيش از عيد باشد وَيَجِبُ صَوْمُ بَدَلِ الْهَدْيِ عَشَرَةَ
اَيَّامٍ ثَلٰثَةٌ مُتَوَالِيَةٌ فِي ذِي الْحِجَّةِ وَلَوْ فِي اَوَّلِهِ وَسَبْعَةٌ اِذَا رَجَعَ اِلَى اَهْلِهِ اَوْ مَضَى
مِقْدَارُ قَطْعِ الْمَسَافَةِ اَوْ شَهْرٌ اِذَا جَاوَرَ و واجبست روزه بدل هدى
ده روز سه روز از پى هم در ماه ذى الحجه و اكر چه در اوّل ذى الحجه باشد و هفت
روز ديكر وقتى كه بركردد بسوى اهل خود يا بكذرد اين قدر وقت كه در ان
وقت تواند پيش اهل خود برسد يا بكذرد يكماه وقتى كه مجاور شود در مكه
و بر نكردد وَمَنْ فَاتَهُ صَوْمُ الثَّلٰثَةِ فِي ذِي الْحِجَّةِ وَجَبَ عَلَيْهِ شَاةٌ وَلَمْ يُجْزِهِ
الصَّوْمُ وكسى كه فوت شود از و روزه سه روز در ماه ذى الحجه واجبست بر او

کوسفندی و بس نیست اورا روزه داشتن بعد از ماه ذی الحجه بدل هدی وَمَنْ
مَاتَ قَبْلَ الصَّوْمِ وَجَبَ اَنْ یَصُوْمَ عَنْهُ وَلِیُّهُ الثَّلٰثَةَ دُوْنَ السَّبْعَةِ وکسی که
بمیرد پیش از روزه داشتن واجبست که روزه بدارد از جانب او ولی او
سه روز را و بس نه هفت روز را وَمَنْ صَامَ التَّرْوِیَةَ وَعَرَفَةَ اَجْزَءَهُ صَوْمُ
بَعْدَ اَیَّامِ التَّشْرِیْقِ فَاِنْ صَامَ یَوْمًا وَدَخَلَ الْعِیْدُ اِسْتَاْنَفَ بَعْدَهَا وکسی که
روزه دارد در روز هشتم و روز عرفه را بس است او را روزه داشتن روز
بعد از روزهای تشریق پس اگر روزه بدارد در روزی و عید داخل شود
از سر میگیرد روزه را بعد از ایام تشریق وَمَنْ وَجَبَ عَلَیْهِ بَدَنَةٌ فَعَجَزَ
اَجْزَءَهُ سَبْعُ شِیَاهٍ فَاِنْ عَجَزَ اَجْزَءَهُ صَوْمُ ثَمَانِیَةَ عَشَرَ یَوْمًا وَلَا یَجِبُ بَیْعُ
ثِیَابِ التَّجَمُّلِ فِی الْهَدْیِ وکسی که واجب شود برو بدنه پس عاجز شود از
بدنه بس است او را هفت کوسفند پس اگر عاجز شود از کوسفند بس است
او را روزه داشتن هیجده روز و واجب نیست فروختن جامهای قیمتی
که برای زینت میباشد بر کسی که عاجز باشد از هدی وَمَنْ نَذَرَ هَدْیًا
وَعَیَّنَ مَکَانًا وَجَبَ وَاِلَّا وَجَبَ بِمَکَّةَ وکسی که نذر کند هدی را و معین کند
جای را برای کشتن هدی واجبست که بکشد آنرا در آنجا و اگر معین نکند
جا بر او واجبست که بکشد آنرا در مکه وَلَا یَجُوْزُ الْاِطْعَامُ مِنْ لُحُوْمِ الْاَضَاحِیِّ
مِنْ کَفَّارَةِ الْیَمِیْنِ و جایز نیست که از کوشت قربانیها بخوراند مسکینها بدهد
عوض کفاره یمین فصل این فصلیست در بیان احکام آنها یَجِبُ الْحَلْقُ

اوالتقصیر

اَوِ التَّقْصِیْرُ عَلَی الْحَاجِّ بَعْدَ الذَّبْحِ فَاِنْ زَارَ الْبَیْتَ قَبْلَ اَحَدِهِمَا عَمْدًا وَجَبَ دَمُ شَاةٍ
وَیُعِیْدُ الطَّوَافَ وَالسَّعْیَ اِنْ قَدَّمَهَا عَلَیْهِ واجبست سر تراشیدن یا موی کوتاه
کردن بر حج کننده بعد از ذبح کردن پس اگر زیارت کند خانه کعبه را پیش از حلق یا
تقصیر بقصد واجبست برو کشتن کوسفندی و اعاده میکند طواف و سعی را
اگر مقدم دارد آنها را بر یکی از حلق و تقصیر وَمَنْ تَرَکَهُ حَتّٰی خَرَجَ مِنْ مِنًی وَجَبَ
عَلَیْهِ الْعَوْدُ اِنْ اَمْکَنَ وکسی که ترک کند یکی از حلق و تقصیر را یعنی هیچیک را بجا نیاورد و تا
نکند تا بیرون آید از منی واجبست برو برکشتن و بجا آوردن یکی از آن دو تا را
در آنجا وَیَحْرُمُ الْحَلْقُ عَلَی الْمَرْئَةِ وَلَا بُدَّ مِنْهُ لِلصَّرُوْرَةِ وَالْمُلَبِّدِ و حرامست تراشیدن
سر بر زن و ناچار است سر تراشیدن از برای نو حج و از برای کسی که صمغ و عسل را
بر سر مالیده باشد برای آزادی که داشته وَلَا یَحِلُّ لِلرَّجُلِ وَلَا لِلْمَرْاَةِ الْاِسْتِمْتَاعُ قَبْلَ
طَوَافِ النِّسَآءِ وَلَا الطِّیْبُ قَبْلَ طَوَافِ الْحَجِّ لِلْمُتَمَتِّعِ وَقَبْلَ الْحَلْقِ لِغَیْرِهِ وَلَا بَاْسَ فِی
الْمُحَرَّمَاتِ قَبْلَ الْحَلْقِ وَلَا الصَّیْدُ مَا دَامَ فِی الْحَرَمِ و حلال نیست برای مرد و نه برای
زن بهره برداشتن از زوج خود پیش از طواف نسا و حلال نیست بوی خوش
بکار بردن پیش از طواف حج برای متمتع و پیش از سر تراشیدن برای غیر متمتع
و حلال نیست باقی حرامها پیش از سر تراشیدن و حلال نیست شکار کردن تا
وقتی که در حرم باشد فصل این فصلیست در بیان احکام طواف حج و اوقات آن
یَجِبُ طَوَافُ الْحَجِّ بَعْدَ الْحَلْقِ اِنْ لَمْ یَکُنْ قَدَّمَهُ عَلَی الْوُقُوْفِ ثُمَّ رَکْعَتَاهُ ثُمَّ طَوَافُ النِّسَآءِ

يَوْمَ النَّحْرِ اَوْ مِنَ الْغَدِ واجبست طواف كردن حج بعد از سر تراشيدن اگر نكرده باشد پيش از
وقوف بعد ازان دو ركعت نماز طواف بعد ازان طواف نساء در روز عيد يا فرداى آن
يعنى روز يازدهم وَيَجِبُ الْعَوْدُ اِلَى الْمِنَى الرَّمْىِ وَالْمَبِيتِ وَلَا يَجُوزُ الْمَبِيتُ بِغَيْرِهَا
لَيَالِى التَّشْرِيقِ فَاِنْ فَعَلَ لَزِمَهُ عَنْ كُلِّ لَيْلَةٍ شَاةٌ اِلَّا اَنْ يَبِيتَ بِمَكَّةَ مُشْتَغِلًا بِالْعِبَادَةِ
اَوْ يَخْرُجَ مِنْ مِنًى بَعْدَ نِصْفِ اللَّيْلِ و واجبست بر گشتن بسوى منى براى رمى و براى شب
بروز آوردن در انجا و جايز نيست شب بروز آوردن در غير منى در شبهاى تشريق
كه عبارتست از شب يازدهم و دوازدهم و سيزدهم پس اگر شب بروز آورد در غير منى
لازمست او را عوض هر شبى از شبهاى تشريق كه در غير منى بروز آورده او را يك گوسفند
مگر اينكه بروز آورده باشد در مكه در حالتى كه مشغول باشد بعبادت يا بيرون آيد
از منى بعد از نصف شب وَمَنْ رَمَى الْجِمَارَ حَتَّى خَرَجَ وَجَبَ عَلَيْهِ الْعَوْدُ وَالرَّمْىُ
فَاِنْ تَعَذَّرَ وَجَبَ اَنْ يَسْتَنِيبَ وَلَوْ فِى قَابِلٍ و كسى كه فراموش كند كه سنگ ريزه ها بيندازد
بجمرها تا وقتى كه بيرون آيد از منى واجبست اگر ممكن نباشد برگشتن بمنى براى رمى
جمار واجبست ثُمَّ الْوُسْطَى ثُمَّ جَمْرَةُ الْعَقَبَةِ بِسَبْعٍ سَبْعٍ نَاوِيًا مُرَتِّبًا فَاِنْ
عَكَسَ اَعَادَ عَلَى مَا يَحْصُلُ مَعَهُ التَّرْتِيبُ وَيَتَحَقَّقُ بِاَرْبَعِ حَصَيَاتٍ وَمَنْ نَسِىَ
وَاحِدَةً الَّتِى بِهَا فَاِنِ اشْتَبَهَتْ فِى الثَّلٰثِ وَجَبَتْ ثَلَاثٌ واجبست زدن جمرهٔ اولى
بعد ازان جمرهٔ وسطى بعد ازان جمرهٔ عقبه هر كدام را بهفت سنگ در حالتى كه قصد
كرده باشد رمى را و بهمين ترتيب رمى كند پس اگر بر عكس اين كند اعاده ميكند بر چيزى كه

حاصل

حاصل
شود بآن چيزى ترتيب و بعمل مى آيد ترتيب بچهار سنگ ريزه كه انداخته باشد
بسوى جمره و كسى كه فراموش كرده باشد يك سنگ ريزه را مى اندازد آنرا بسوى جمره
پس اگر مشتبه شود آن يك يك در سه جمره يعنى نميداند كه اين سنگ كه مانده از كدام
جمره است كه كم شده واجبست انداختن سه سنگ هر سنگ بسوى جمرهٔ تا فراموش نشده
شود وَلَا يَجُوزُ النَّفْرُ فِى الثَّانِى عَشَرَ اِلَّا بَعْدَ الزَّوَالِ وَيَجُوزُ فِى الثَّالِثَ عَشَرَ
قَبْلَهُ وَيَتَخَيَّرُ بَيْنَهُمَا مَنِ اتَّقَى الصَّيْدَ وَالنِّسَاءَ فِى اِحْرَامِهِ خَاصَّةً وَاِلَّا و جايز
نيست كوچ كردن از منى روز دوازدهم مگر بعد از زوال آفتاب از ميان آسمان كه وقت
نماز پيشين است و جايز است كوچ كردن در روز دوازدهم بعد از زوال و روز
سيزدهم هر وقت كه ميخواهد كسى كه دورى كرده باشد از شكار و از نساء در احرام
خود و اين مخيّر بودن مخصوص همين كس است و بس و اگر دورى نكرده باشد
از شكار و نساء در احرام خود پس كوچ ميكند از منى روز سيزدهم و در روز
دوازدهم نميتواند كوچ كرد بعد از زوال فصل يَجِبُ الْعُمْرَةُ عَلَى الْمُسْتَطِيعِ وَ
تُجْزِئُ عُمْرَةُ التَّمَتُّعِ عَنْهَا وَيَجِبُ تَقْدِيمُهَا عَلَى الْحَجِّ وَتَاْخِيرُ الْمُفْرَدَةِ واجبست
عمره بر كسى كه تواند بجا آورد و بس است عمرهٔ تمتع از عمرهٔ كه در عمر يكمرتبه واجبست
بر توانا و واجبست مقدم داشتن عمره بر تمتع بر حج و مؤخر ساختن عمرهٔ مفرده
از حج وَلَا يَجُوزُ عُمْرَةُ التَّمَتُّعِ فِى غَيْرِ اَشْهُرِ الْحَجِّ و جايز نيست عمرهٔ تمتع در غير ماه هاى
حج وَتَجِبُ بِالنَّذْرِ وَالْعَهْدِ وَالْيَمِينِ وَقَدْ تَقَدَّمَ تَفْصِيلُ اَفْعَالِهَا وَاَحْكَامِهَا و
واجب ميشود عمره بنذر كردن و عهد كردن و قسم خوردن و به تحقيق كه گذشت تفصيل

افعال عمره و احکام عمره در فعلها و حکمهای حج فصل یجب زیارة النبی والائمة علیهم
السلم کفایة ویجب احترام المدینة والمشاهد المشرفة وعمارتها وتعظیمها
واجبست زیارت پیغمبر و دوازده امام علیهم السلم بوجوب کفایی و واجبست حرمت
داشتن مدینه و جاهای که شرف یافته بائمه و واجبست آباد کردن آنها و عزت داشتن
آنها وحرم المدینة من عایر الی وعیر لا یجوز ان یقصد شجره ولا یصاد من صیده
بین الحرمین وحرم مدینه از عایر تا وعیر است و جایز نیست که بریده شود درخت
آن و نه شکار کردن از شکار آن میان دو سنگستان ویجب اتخاذ یوم الغدیر عیدا
و واجبست داشتن روز غدیر خم عید وروی وجوب زیارة الحسین و
باقی الائمة علیهم السلم ویحرم اهانة تربته والاستخفاف بها ویجب احترامها
واکرامها وروی عدم جواز بیعها و روایت شده واجب بودن زیارت
حضرت امام حسین و باقی امامان بر او و حرامست بی عزتی بر خاک حسین و سهل شمردن
آن و واجبست گرامی داشتن آن و عزت داشتن و روایت شده است که جایز نیست
فروختن تربت امام حسین وروی عدم جواز السفر الی زیارة القبور الا
قبورهم و روایت کرده شده که جایز نیست سفر کردن مگر برای قبرهای ائمه بر ایشان
باد سلام ولا یجوز الطواف بالقبور ولا السجود لغیر الله و جایز نیست دور قبرها
گشتن [illegible] و نه سجده کردن برای غیر خدا زیرا که در احادیث منع واقع شده
از هر دو کتاب الجهاد این کتاب در بیان احکام جهادست و شروط آن وهو
واجب مع الا[illegible] والحاجة الیه بشرط البلوغ والعقل والذکورة

والحریة

والحریة واذن الامام وامره ویحرم مع الجایر الا لدفع الضرر ولا یجوز الخروج
بالسیف فی زمان الغیبة و این واجبست با وجود قادر بودن بر جهاد و محتاج بودن
بسوی آن باین شرط که بالغ باشد و عاقل و مرد و آزاد و رخصت بدهد امام و امر کند
و حرامست جنگ کردن از طرف ظالم با دشمن او مگر برای دفع ضرر از خود یا از مؤمنی
و جایز نیست بیرون آمدن بشمشیر در وقت غایب بودن امام علیه السلام از اکثر مؤمنان
از ترس دشمنان ولا یجوز ان یقتل من اهل الحرب النساء ولا غیر المکلف الا
دفاعا و جایز نیست که کشته شوند از اهل حرب زنان و نه غیر مکلف مگر بطریق
دفع کردن یعنی وقتی که زنها و طفلها جنگ میکنند ایشان را میتوان کشت برای
اینکه ایشان مسلمانان را نکشند و دفع شوند ومن اعطی کافرا امانا وجب علیه
وعلی المسلمین الوفاء به و کسی که بدهد کافری را امانی واجبست بر آنکس و بر مسلمانان
وفا کردن بآن امان ویحرم الغدر والقتال مع الغادر ولن یقاتل فی اشهر
الحرم الا من یری لها حرمة و حرامست مکر کردن و مدد دادن مکر کننده و حرامست
جنگ کردن در ماههای حرام مگر با کسی که عزت این ماهها را نگاه ندارد ویحرم
الفرار من الزحف الا ان یزید العدو من الضعف او متحرفا لقتال او
متحیزا الی فئة و حرامست گریختن از لشکر مگر اینکه زیاده باشد دشمن از دو برابر
آن مسلمانان که جنگ میکنند با دشمن یا در حالتی که کج شود برای جنگ کردن یا پناه
برد بسوی لشکری که مدد او کند ویحرم التعرب بعد الهجرة وسکنی المسلم دار الحرب

الا لضرورة وحرامست بادیه نشین شدن بعد از آمدن بشهر اسلام وحرامست
ساکن شدن مسلمان در خانهٔ جنگ یعنی درمیان کافران حربی مگر از جهت ضرورتی وناچاری
ویجب الدفاع من النفس والحریم والمؤمن وان خاف القتل لا المال وان جاز
واجبست دفع کردن دشمن از خود واز اهل وعیال خود واز مؤمن واگرچه بترسد
از کشتن خود با دشمن و واجب نیست دفع کردن دشمن از مال خود واگرچه
جایز است بدانکه در احادیث بسیار واقع شده است کسی که بر کسی تعدّی کند
وبر سر کسی آید خون او هدر است یعنی بیعوض است وکسی که بر سر اهل وعیال
خود یا مال خود کشته شود او شهید است امّا در بعضی احادیث وارد شده که اگر
برای مال خود خود را بکشتن ندهد بهتر است امّا اگر جنگ کند وکشته شود
ثواب دارد ویجب قتال اهل الکتاب حتّی یسلموا او یقتلوا و واجبست جنگ
کردن با اهل کتاب تا مسلمان شوند یا قبول کنند جزیه را وشرطهای امان را یا کشته
شوند هرچند جزیه دهند ویحرم مشابهة الکفّار فی الملابس ونحوها وحرامست
خود را مثل کفار ساختن در پوششها ومانند اینها واذا اشتبه الطفل بالبالغ
وجب ان یعتبر بالانبات ووقتی که ندانند پسر کافر را که نابالغ است یا بالغ
واجبست مشخّص کردن بروییدن موی درشت بر موضع خاص که آنرا عانه
گویند فصل این فصلیست در بیان احکام جنگ کردن با نفس خود یجب جهاد
الانسان نفسه بمنعها من المحرّمات وجبرها علی الواجبات خصوصاً القیام

بفرض

بفرض الجوارح والحقوق الواجبة للمؤمنین وتحصیل العلم والیقین والتوکّل علی الله
والرجاء له والخوف منه وحسن الظن به وطاعة الله وترک معصیته وملازمة
الورع والعفّة وایثار رضی الله وتدبّر العاقبة والانصاف والعدل واصلاح
النفس واجتناب الذنب واللذّات المحرّمة وتحقیر الذنوب وکفران
النعمة و واجبست جنگ کردن آدمی نفس را بمنع کردن آن از حرامها وجبر کردن
بر واجبها خاصّه قیام نمودن بچیزی که واجبست بر جوارح انسان وقیام نمودن
بحقهای که واجبست برای مؤمنان وقیام بتحصیل علم ویقین وتوکّل بر خدا وامید
داشتن باو وترسیدن از او وگمان خوب داشتن باو واطاعت کردن خدا را
وترک کردن معصیت خدا وهمیشه پارسا بودن وپاک دامن بودن واختیار نمودن
رضای خدا بر رضای خود وبر رضای غیر خدا وفکر کردن در عاقبت کارها وانصاف
داشتن وعدالت کردن واصلاح کردن نفس امّاره ودوری کردن از گناه واز لذّتهای حرام
کرده شده واز گناه کوچک باعتقاد خودش واز کفر نعمت ویجب اجتناب الکبائر
وهی کثیرة بل جمیع الذنوب کبائر ولیس فیها صغائر الا بالنسبة و واجبست
دوری کردن از گناهان کبیره وآنها بسیار است بلکه همه گناهان کبیره است ونیست
در گناهان صغیره مگر نسبت بگناه دیگر که از آن عظیم‌تر است مثل نگاه کردن بزن
نامحرم گناه کبیره است امّا صغیره است نسبت به بوسیدن و بوسیدن گناه کبیره است امّا
صغیره است بزنا وزنا کبیره است امّا صغیره است نسبت به ومن اکبر الکبائر الشرک

بالله والیأس من روح الله والأمن من مکر الله والعقوق والقتل والقذف والزنا
والربا والزنا والسحر ومنع الزکوة وشهادة الزور والسرقة وشرب الخمر
والقمار واللواط والکذب والاسراف وحبس الحقوق والاشتغال بالملاهی
والاصرار علی الذنب واز جمله بزرکترین کناهان کبیره شریک قرار دادن است
برای خدا ونا امید شدن از رحمت خدا وایمن بودن از جزا دادن خدا مکر را و
ورنجانیدن پدر و مادر وکشتن ناحق ودشنام دادن بزنا ولواطه وربا کردن و
سود خوردن ودادن وکرفتن وخریدن وفروختن ونوشتن کاغذ سود وکواه
شدن در آن وسعی کردن در آن همه کبیره است وزنا کردن وسحر کردن ومنع کردن
زکوة وکواهی ناحق دادن ودزدی وشراب خوردن وقمار باختن ولواط کردن
ودروغ کفتن بی ضرورت واسراف کردن ومنع کردن حقها ومشغول بودن
بلهوها ومصر بودن بر کناه وتوبه نکردن وپشیمان نشدن از کناه ورد نکردن
حقهای مردم ویجب التوبة من جمیع الذنوب وواجبست بازکشت کردن
از همه کناهان ویحرم طلب الریاسة الدنیویة واختتال الدنیا بالدین وحرامست
طلب پیشوایی کردن در کارهای دنیا مثل ریش سفید بودن وحرامست دنیا بدین بدین یعنی اظهار علم وصلاح برای تحصیل دنیا یجب تسکین الغضب من
فعل الحرام والحسد حرام دون الغبطة وواجبست فرونشانیدن غضب
از کردن حرام وحسد حرامست نه غبطه بدانکه حسد آنست که خواهد برطرف

شود

شود نعمت کسی و [illegible] اینست که نعمتی که دیکری دارد اکس خواهد مثل آنرا ونخواهد
برطرف شدن آن نعمت از وبلکه آرزو میکند مانند او را ولا یجوز التعصب علی
الباطل ولا التکبر والتجبر واحتقار اهل الحق ولا حب الدنیا المحرمة والحرص
علیها ولا اساءة الخلق والفحش والبذاء وایذاء الناس ولا البغی والظلم ویجب
التوبة ویشترط فیها رد المظالم الی اهلها فان عجز استغفر لهم ومن اضل
الناس وجب علیه التوبة ویشترط فیها ردهم الی الحق وجایز نیست طرف
باطل کرفتن ونه بزرکی برخود بستن وکردن کشی کردن وکوچک شمردن اهل حق
ونه دوستی دنیای حرام وحرص داشتن بر آن ونه بدخلقی کردن وفحش کفتن
وبد زبانی کردن وآزار مردم دادن ونه یاغی شدن وظلم کردن وواجبست
توبه کردن وپشیمان شدن از ظلم وشرط کرده شده است در توبه واپس دادن
چیزهای که بظلم کرفته است بصاحبان آنها پس اکر نتواند داد طلب آمرزش
از کناهان ایشان بکند از خدا وکسی که کمراه کند مردم را واجبست بر و توبه
کردن وشرط شده است در توبه وقبول آن برکردانیدن مردم بسوی حق و
کفتن با ایشان که من بدعت کردم از پیش خود وبد کردم ولا یجوز الرضا
بالظلم والاعانة علیه وجایز نیست راضی بودن بظلم ومدد کردن بر ظلم
بلکه واجبست ناراضی بودن ودر دل منع کردن وزبان وکفتن که ظلم بد است
اکر ممکن باشد وبیم نباشد [illegible] الاعتراف لله بالذنوب والندم و

الْعَزْمُ عَلَى تَرْكِ الْعَوْدِ وَالْاِسْتِغْفَارِ مِنْهَا وَالْاِخْلَاصُ فِي التَّوْبَةِ وَاَدَاءِ الْحُقُوقِ وَ
الْفَائِتَةِ وَتَجْدِيدُ التَّوْبَةِ كُلَّمَا نَقَضَهَا وَيَصِحُّ فِي آخِرِ الْعُمْرِ اَنْ يَتُوبَ مِنَ الْفِسْقِ
وَالْكُفْرِ و واجبست اعتراف نمودن برای خدا بکناهان و پشیمان شدن و مجد
بودن بر ترك كردن بازكشت بسوی کناهان وطلب آمرزش و درکذشتن از
کناهان واخلاص در توبه واداکردن حقهای فوت شده وتازه کردن توبه وبار
دیکر توبه کردن هرکاه بشکند توبه را و درست است در آخر عمر توبه کردن از فسق
وکفر امامی باید که توبه پیش از دیدن احوال آخرت باشد وَيَجِبُ مُحَاسَبَةُ
النَّفْسِ كُلَّ يَوْمٍ وَتَدَارُكُ مَا فَاتَ وَزِيَادَةِ التَّحَفُّظِ عِنْدَ زِيَادَةِ الْعُمْرِ خُصُوصًا
بَعْدَ الْاَرْبَعِينَ و واجبست حساب کرفتن از نفس خود هر روز و تلافی کردن
چیزی که فوت شده باشد و زیادتی محافظت نکهداشتن نفس از کناهان در
وقتی زیادتی عمر خاصه بعد از کذشتن چهل سال از عمر كتاب الْاَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ
وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ این کتاب در بیان فرمودن خوب و منع کردن از بدیست
وَهُمَا وَاجِبَانِ بِشَرْطِ الْعِلْمِ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتَجْوِيزِ التَّاثِيرِ
وَالْاَمْنِ مِنَ الضَّرَرِ واین فرمودن بخوبی و منع کردن از بدی واجبند باین
شرط که علم داشته باشد بخوبی وبدی واحتمال دهد اثر کردن را و ایمن باشد
از ضرر رسیدن بکسی وَيَجِبُ الْاَمْرُ بِالْوَاجِبَاتِ وَالنَّهْيُ عَنِ الْمُحَرَّمَاتِ وَاِنْكَارُ
الْمُنْكَرِ بِالْقَلْبِ ثُمَّ بِاللِّسَانِ ثُمَّ بِالْيَدِ و واجبست امر کردن بواجبها و نهی

کرده

کردن از حرامها و بد بودن باید بدل و بعد از آن بزبان اظهار کردن بدی و منع کردن
از آن بعد از آن زدن بر سر آن وَيَجِبُ اِنْكَارُ الْعَامَّةِ عَلَى الْخَاصَّةِ وَبِالْعَكْسِ و
واجبست منع کردن عام الناس علما را از بدیها و منع کردن علما عوام الناس
وَيَحْرُمُ تَرْكُ الْاَمْرِ وَالنَّهْيِ وَالرِّضَا بِالْمُنْكَرِ و حرامست ترك كردن امر و نهی
بزبان با امکان و راضی بودن به بدی وَيَجِبُ اِظْهَارُ الْكَرَاهَةِ لِلْمُنْكَرِ وَفَاعِلِهِ
وَهَجْرُهُ وَالتَّوَصُّلُ اِلَى اِزَالَتِهِ بِكُلِّ مَا يُمْكِنُ وَالْغَضَبُ لِلّٰهِ بِمَا غَضِبَ لِنَفْسِهِ وَاَمْرُ
الْاَهْلِ بِالْمَعْرُوفِ وَنَهْيُهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ فَاِنْ لَمْ يَكُنْ مَنْعُهُمْ سَقَطَ و واجبست ظاهر کردن
کراهت برای دیدن بدی و برای کننده بدی و دوری کردن از بدی کننده و سعی
کردن برای برطرف کردن بدی بهرچه ممکن باشد با برطرف کردن و غضب کردن
برای خدا بچیزی که خدا غضب کرده است بان برای خود و فرمودن اهل و
عیال بخوبی و منع کردن ایشان از بدی پس اگر ممکن نباشد منع کردن ایشان
از بدی ساقط میشود وجوب از و وَيَجِبُ اَنْ يَاْتِيَ بِمَا يَاْمُرُ بِهِ مِنَ الْوَاجِبَاتِ
وَيَتْرُكُ مَا يَنْهَى عَنْهُ مِنَ الْمُحَرَّمَاتِ و واجبست که خود بکند آنچه بمردم
میفرماید از واجبها و ترك كند آنچیز که منع میکند از آن از حرامها وَيَحْرُمُ
اِسْخَاطُ الْخَالِقِ فِي مَرْضَاتِ الْمَخْلُوقِ حَتَّى الْوَالِدَيْنِ و حرامست بغضب
آوردن خدا بسبب راضی کردن خلق حتی پدر و مادر یعنی جایز نیست که کسی
فعل حرام کند برای راضی کردن مردم از خود وَيَجِبُ الْحُبُّ فِي اللّٰهِ وَالْبُغْضُ

فی اللّه وحبّ المؤمن المطیع وبغض الکافر والعاصی وواجبست دوست
اشتن برای خدا ودشمن داشتن برای خدا ودوست داشتن مؤمن اطاعت
نند ودشمن داشتن کافر ومعصیت کننده مثل صوفیان ودوستان ایشان
وینبغی الأمر بالمندوبات والنهی عن المکروهات برفق ودعاء الناس
لی الإسلام مع الأمن ولا یجب ذلک وسزاوارست امر کردن سنّتیها ومنع
ردن از مکروهات بهمواری ونرمی وخواندن مردم بسوی مسلمانی با ایمن بودن
زضرر وواجب نیست این امر بمندوبات ونهی از مکروهات وخواندن بسوی
سلام وتجب التقیّة فی العمل والفتوی لدفع الضرورة بقدرها فی زمن
غیبة شرب الخمر وسبّ الأنبیاء والأئمة والبراءة منهم والقتل والجرح
واجبست تقیّه در عمل کردن و[illegible] دادن از جهة ضرورت بقدر ضرورت
ر زمان غایب بودن امام مکر در خوردن شراب ودشنام دادن وناسزا گفتن
غمبران وامامان وبیزاری جستن از ایشان وکشتن وزخم کردن ویجب کتم
دین عن غیر أهله مع الخوف وواجبست پوشانیدن دین از بی دین
س از مخالفین بر خود یا بر مؤمنین ولا یجوز تسمیة المهدی ولا غیره
ن الأئمة علیهم السلام مع التقیّة والخوف ولا مجاورة أهل المعاصی ومخا
لتهم اختیاراً وجایز نیست نام صاحب الزمان بردن ونه نام باقی امامان بر
ان آوردن با تقیّه وترس از مخالفان ونه همسایگی گناه کنندگان واختلاط

کردن

کردن با ایشان در حالت اختیار امّا در حالت اضطرار جایزاست ویجب
البراءة من أهل البدع وسبّهم وتحذیر الناس منهم إن أمکن وواجبست
بیزار بودن از صاحبان بدعتها ومذمّت بدعت کننده کردن وترسانیدن
مردم از ایشان اگر ممکن باشد بدانکه در آیات واحادیث بسیار واقع شده
بد بودن با بدان ومذمّت نمودن ایشان وثواب عظیم بر آن خصوصاً اهل
بدعت مثل صوفیان **فصل** این فصلیست در بیان احکام فعل معروف و
اقسام آن ینبغی فعل المعروف ویجب لدفع ضرورة المؤمن ولا یجوز
وضعه غیر موضعه الشرعی ویحرم کفران النعمة سزاوارست کردن کار
خوب وواجبست کردن کار خوب برای بر طرف کردن ضرورت مؤمن و
جایز نیست گذاشتن معروف در غیر جای خود یعنی نیکی در جای بد وحرامست
پوشانیدن نعمت وترک کردن شکر آن نعمت ویجب قرض المؤمن مع
ضرورته بقدرها إن أمکن وإنظار المعسر وشکر النعمة وأداء الحقوق
فیها والاهتمام بأمور المسلمین ومناصحتهم ویحرم غشّهم وترک معونتهم
مع ضرورتهم وواجبست قرض دادن بمؤمن وقتی که مضطر باشد مؤمن بقدر
ضرورت او اگر ممکن باشد قرض دادن وواجبست مهلت دادن قرضداری
که قدرت نداشته باشد بر ادای قرض وواجبست شکر نعمت وادا کردن حقها
در نعمت مثل زکوة وخمس وحج وغیر اینها وواجبست در غم کارهای مسلمانان

بودن ونیک خواهی ایشان کردن وحرامست غش کردن ایشان وترک کردن یاری
ومدد ایشان وقت ضرورت ایشان کتاب التجارة این کتاب در بیان
سود او معامله است وتوابع آن وهی واجبة اذا توقف علیها کفایة النفس
وواجب النفقة واین تجارت واجبست وقتی که موقوف باشد بر تجارت
خرج ضروری خود وخرج جماعتی که واجبست خرج ایشان بر اینکس
ویجب طلب الرزق بها او بغیرها بقدر دفع الضرورة وواجبست
طلبیدن روزی بتجارت یا بغیر تجارت بقدر بر طرف کردن ضرورت
ویجب الاقتصار علی طلب الحلال دون الحرام ویجب الانفاق علی
واجب النفقة من الحلال وتستحب التوسعة وواجبست طلبیدن
حلال وبس ونه حرام وواجبست خرج جماعتی کشیدن که واجب باشد
خرج ایشان بر اینکس از حلال وسنت است وسعت دادن وزیاده بر
خرج واجب خرج کردن برای اهل وعیال اما از حلال فصل این فصلیت
در بیان کسبها وانواع آنها یحرم التکسب بانواع المحرمات ولا یحل ما
یشتری بها ان اشتری بعین المال حرامست کسب کردن باقسام حرامها
وحلال نیست چیزی که خریده شود بچیزهای حرام اگر خریده شود بعین
المال یعنی در عوض مال حرام اما اگر در ذمه خریده شود بعد از آن مال
حرام داده شود بایع مبیع حرام نمیشود اما دادن مال حرامست ولا

احکام

یجوز

یجوز الانفاق من المال الحرام ولا فی الطاعات مع العلم بصاحبه وجایز نیست
خرج کردن از مال حرام در غیر طاعات ونه در طاعات با وجود علم بصاحب آن
ویحرم اجر الفاجرة وبیع الخمر والنبیذ والمسکر والفقاع والخنزیر و
المیتة والربا والرشوة والکهانة واجرة القضاء وبیع السلاح والروح
لاعداء الدین وقت الحرب وبیع الکلاب الا کلب الصید والماشیة و
الحایط وکسب المغنیة الا للعرایس اذا لم یدخل علیها الرجال وبیع المغنیة
وشراؤها وسماع غنائها وتعلیمها وکسب النایحة بالباطل وتدلیس
الماشطة وتعلم احکام النجوم وتعلیمها والعمل بها والنظر فیها للعمل و
تعلم السحر وتعلیمه واستعماله وتصدیق الکاهن والمنجم والقیافة واجر
الاذان والاقامة وبیع المصحف الا الورق والجلد والقمار والکسب به حتی
الجوز والبیض واخذ ما ینثر فی الاعراس الا مع علم الاذن وبیع القرد
وعذرة الانسان وبیع الخشب لیعمل صلیبا او صنما والعنب لیعمل خمرا ومعونة
الظالم علی الظلم ولو بمدة قلم و الظالم ومحبة بقائه والولایة من قبله
الا لدفع ضرورة ونفع المؤمنین والعمل بالحق بقدر الامکان وحرامست
اجره زن زناکار که بر زنا میگیرد وفروختن شراب وبوزه که از خرما میگیرند و مست
کننده وبوزه که از جو میگیرند وخوک خور مرده وسود خوردن ورشوه
گرفتن ودادن پیغمبری وبو سوزی کردن واجره گرفتن برای حکم کردن

بشرع وفروختن سلاح وزینها بدشمنان در وقت جنگ وفروختن سگ مگر سگ
شکاری وگله ودیوار وکسب زنی که خوانندگی میکند مگر برای عروسیها که وقتی
که داخل نشوند براو مردان وفروختن زنان که غنا کنند وخریدن او وشنیدن خو
خوانندگی او ویاد دادن خوانندگی باو وکسب نوحه گر بباطل وتدلیس کردن مشاطه
گر وآموختن حکمهای ستارها ویاد دادن بمردم وعمل کردن بان احکام وکا
کردن در احکام نجوم برای عمل کردن بان احکام وآموختن سحر ویاد دادن آن
وسحر کردن وراست گو دانستن بوسوز ومنجم وجماعتی که بعلم قیافه حکم میکنند
واجرهٔ اذان واقامت وفروختن مصحف نه ورق وجلد وقمار باختن و
کسب کردن بقمار بازی حتی بجوز وتخم مرغ وگرفتن چیزی که نثار کرده میشود
در عروسیها مگر باعلم ویقین برخصت صاحب آن وفروختن میمون وغا
آدمی وفروختن چوب برای ساختن صلیب یابت وانگور برای شراب
ساختن ومست کننده ویاری کردن ظالم بر ظلم واگرچه بمدد قلمی باشد وشود
ظالم ودوست داشتن زندگی او وحاکم بودن از جانب او مگر برای دفع
ضرورتی وبرای نفع رسانیدن مؤمنان وبرای عمل کردن بحق تا ممکن باشد
وبرای برطرف کردن ظلم یا کم کردن آن ... وَيَجِبُ رَدُّ الْمَظَالِمِ اِلَى اَهْلِهَا اِنْ عَرَفَهُمْ
وَاِلَّا التَّصَدُّقُ بِهَا وواجبست رد کردن چیزهای که بظلم گرفته باشد بسوی
صاحبان آنها اگر نشناسد ایشانرا باید که تصدق کند بآنها وَيَجِبُ عَلَى

الوالی

الوَالِى الْعَدْلُ وَالْعَمَلُ بِالشَّرْعِ وواجبست بر حاکم که عدالت کند وعمل کند موافق
شرع پیغمبر صلی الله علیه وآله وَيَحْرُمُ قَبُولُ الْجَائِزَةِ مِنْهُ اِنْ عَلِمْتَ بِعَيْنِهَا حَرَامًا
وَالْاِفْلَادُ وَالنُّزُولُ عَلَى الْمُسْلِمِ بِغَيْرِ اِذْنِهِ وَشُرْبُ الْخَمْرِ وَسَقْيُهَا وَحَمْلُهَا وَعَصْرُهَا
وَالْمُسَاعِدَةُ عَلَى شُرْبِهَا وَبَيْعُ الْعَصِيرِ بَعْدَ اَنْ يَغْلِىَ قَبْلَ ذَهَابِ الثُّلُثَيْنِ وَاَكْلُ
مَالِ الْيَتِيمِ ظُلْمًا وَيَجِبُ دَفْعُ مَالِهِ اِلَيْهِ بَعْدَ الْبُلُوغِ وَالرُّشْدِ وَيَجِبُ عَلَيْهِ
قَبُولُهُ وحرامست قبول کردن انعام از ظالم اگر دانسته شود که این انعام بعینه
حرامست واگر دانسته نشود که این حرامست پس حرام نیست قبول کردن وحرام است
فرود آمدن بر مسلمانان ومهمان او شدن بی رخصت او وحرامست خوردن شراب
وبرداشتن آن وفشردن آن ویاری کردن بر خوردن آن وحرامست فروختن
عصیر بعد از آنکه بجوش آید پیش از رفتن دو ثلث آن وحرامست خوردن
مال یتیم بناحق وواجبست دادن مال او بان بعد از بالغ شدن وعاقل بودن
او وواجبست بر او قبول کردن مال وَلَا يَجُوزُ التَّصَرُّفُ فِى مَالِ الْمُسْلِمِ بِغَيْرِ
اِذْنٍ اَوْ طِيبِ نَفْسٍ وجایز نیست تصرف کردن در مال مسلمان بی رخصت او یا
برضای او یعنی اگر معلوم شود بقرینها که راضیست جایز است وَيَحْرُمُ غِشُّ
الْمُسْلِمِينَ كَشَوْبِ اللَّبَنِ بِالْمَاءِ ... الرِّجَالِ بِالنِّسَاءِ وَعَكْسِهِ عكسه وحرامست
غش کردن مسلمانان مانند آمیختن شیر بآب وحرامست بر مردمان که خود را مانند
زنان بسازند وحرامست بر زنها که خود را مانند مردان بسازند وَمَنْ صَالَحَ السُّلْطَانَ

عَلَى الْجِزْيَةِ لَمْ يَجُزْ لَهُ اَنْ يَاخُذَ مِنَ الرَّعِيَّةِ اَكْثَرُ مِنْهُ وکسی که صلح کند باسلطان
بر سری شماری جاین نیست و اگر بگیرد از رعیّت بیشتر از ان چیزی که بسلطان داده
از جزیه از جانب رعیّت بلکه همان قدر بگیرد وَیُحَرَّمُ عَمَلُ الصُّوَرِ الْمُجَسَّمَةِ وَ
التَّمَاثِيْلِ ذَوَاتِ الْاَرْوَاحِ وَبَيْعِ اللَّقِيْطِ فِيْ دَارِ الْاِسْلَامِ وَالْغِنَاءِ حَتّٰى فِي الْقُرْآنِ
وَتَعْلِيْمُهُ وَتَعَلُّمُهُ وَاُجْرَتُهُ وَسَمَاعُهُ وَالْحُضُوْرُ فِي الْمَجْلِسِ وَالْغِيْبَةِ اِلَّا
مَا اسْتُثْنِيَ وَالنَّمِيْمَةِ وَاسْتِعْمَالُ اَقْسَامِ الْمَلَاهِيْ وَبَيْعُهَا وَشِرَاءُهَا وَسَمَاعُهَا
وَاللَّعِبُ بِالشَّطْرَنْجِ وَالسَّلَامُ عَلَيْهِ وَبَيْعُهُ وَشِرَاؤُهُ وَاَكْلُ ثَمَنِهِ وَاتِّخَاذُهُ
وَالنَّظَرُ اِلَيْهِ وَتَقْلِيْبُهُ وحرامست صورتهای که جسم و سایه دارند و صورتهای
که بر دیوارها وجاها کشیده میشود و روح دارند یعنی جان دارمی باشند امّا
کشیدن صورت آفتاب و ماه یا هلال یا درختها قصوری ندارد و حرامست
فروختن دختری یا پسری که در شهر مسلمانی آنرا برداشته‌اند و باصطلاح مشهدیها
آنرا در مسجدی گویند و حرامست غنا و خواندگی کردن حتّی در قرآن هم و یاد
دادن و یاد گرفتن خوانندگی و [illegible]امست غیبت کردن مگر آنچه مستثنی شده است
مانند غیبت کسی که بحضور مردم گناه کند یا ظلم بر کسی کند یا در فتوی غلط کند
وحرامست سخن چینی کردن وحرامست کار فرمودن همه آلتهای بازیها و فروختن
آنها و خریدن آنها و شنیدن صدای آنها و بازی کردن بشطرنج و نرد و حاضر شدن
پیش بازی کننده بشطرنج و سلام کردن براو و فروختن شطرنج و خریدن آن

وخوردن قیمت آن و داشتن و نگاه کردن بسوی آن و گردانیدن آن و در حدیث است
که کسی که دست کند بشطرنج مثل کسی است که دست کرده باشد بگوشت خوک پرسیدند
که چه چیز است بر کسی که دست کرده باشد بگوشت خوک حضرت فرمود که دست شستن
و تا دست نشوید نماز او درست قبول نیست فصل این فصلیست در بیان اقسام
بیعها و احکام آنها لَا يَجُوْزُ بَيْعُ مَا لَا يَمْلِكُ بِغَيْرِ اِذْنِ الْمَالِكِ اِلَّا لِلْاَبِ وَالْجَدِّ
لَهُ وَالْوَصِيِّ فِيْ مَالِ الصَّغِيْرِ مَعَ الْغِبْطَةِ وَلَا الْمُشْتَرَكِ وَيَجِبُ عَلَى الْمُشْتَرِيْ
رَدُّ الْمَبِيْعِ اِذَا لَمْ يُجِزِ الْمَالِكُ وَرَدُّ مَنَافِعِهِ الْفَائِتَةِ فَاِنْ غَرَسَ اَوْ بَنَى
فِي الْاَرْضِ وَجَبَ اِزَالَتُهُمَا و جاین نیست فروختن چیزی که ملک بایع نباشد
بی رخصت مالک مگر برای پدر و جد پدری و وصی در مال طفل با صرفه طفل
در فروختن و جاین نیست فروختن چیزی که مشترک باشد میان بایع و غیر او
و واجبست بر کسی که خریده باشد ملک غیر بایع را یا ملک مشترک را دادن
مبیع بمالک آن وقتی که اجازه ندهد مالک مشتری را در تصرّف در آن و واجبست
دادن نفعهای که بهم رسیده از این مبیع و نرسیده بمالک پس اگر درخت بنشاند
یا خانه بسازد در زمین چنین واجبست بر او که برطرف کند و آن درخت را و
خانه را و زمین را بصاحبش بدهد وَلَا يَجُوْزُ بَيْعُ الْمَكِيْلِ وَالْمَوْزُوْنِ مُجَازَفَةً
وَلَا [illegible]نِهِمَا وَلَا الْبَيْعُ بِمِكْيَالٍ مَجْهُوْلٍ وَلَا بَيْعُ الْاٰبِقِ مُنْفَرِدًا وَلَا
بَيْعُ مَا يَضْرِبُ الصَّيَّادُ بِشَبَكَتِهِ وَلَا الْمَجْهُوْلِ اِنْ لَمْ يُضَمَّ اِلَى مَعْلُوْمٍ وَلَا مَا يَقْدِرُ

عَلٰی تَسْلِیْمِهٖ وجایز نیست فروختن چیزی که پیمانه کرده شود یا وزن کرده شود بی کیل و وزن
وجایز نیست که کردن در کیل و وزن وجایز نیست بیع بکیلی که معلوم نباشد پیش
مشتری وجایز نیست فروختن غلام گریخته تنها بلکه می باید چیزی با او ضم کرده هم
دو را باهم فروخت وجایز نیست فروختن چیزی که بدام صیاد خواهد افتاد پیش
از بیرون آوردن دام یعنی صیادی که دام انداخته باشد بگوید که هرچه درین دام
بیرون آید با ینقدر فروختم وجایز نیست فروختن چیزی که معلوم نباشد اگر ضم
کرده نشود با چیزی که معلوم باشد بلکه می باید مجهول با معلوم فروخت وجایز نیست
فروختن چیزی که قادر نباشد بایع بر دادن آنچیز بمشتری وَيُشْتَرَطُ فِي الْبَايِعِ
وَالْمُشْتَرِيْ اَلْبُلُوْغُ وَالرُّشْدُ وشرط کرده شده است در فروشنده وخریدار بالغ و
عاقل بودن و رشید بودن یعنی سفیه نباشد وَلَا يَجُوْزُ بَيْعُ الْوَقْفِ وَلَا الْاَرْضِ
الْمَفْتُوْحَةِ عَنْوَةً وَلَا بَيْعُ الطَّرِيْقِ غَيْرِ الْمَمْلُوْكِ وجایز نیست فروختن وقف
و نه زمینی که گرفته شده باشد از کفار بزور وجایز نیست فروختن راهی که ملک
بایع نباشد وَمَنْ اَمَرَ الْغَيْرَ بِاَنْ يَبِيْعَ لَهٗ لَمْ يَجُزْ اَنْ يَشْتَرِيْ لِنَفْسِهٖ وکسی که بفرماید
دیگری را که بفروشد چیزی را برای او جایز نیست که بخرد آنرا برای خود بلکه می باید
بغیر خود بفروشد یا بصاحبش بگوید که من برای خود میخرم وَيَحْرُمُ الْحَلْفُ
كَاذِبًا وحرامست قسم خوردن بدروغ وَيَحْرُمُ الْاِحْتِكَارُ مَعَ ضَرُوْرَةِ الْمُسْلِمِيْنَ
فِي الْحِنْطَةِ وَالشَّعِيْرِ وَالتَّمْرِ وَالزَّبِيْبِ وَالسَّمْنِ وَالزَّيْتِ اِذَا لَمْ يُوْجَدْ بَايِعٌ

غیره

غَيْرُهٗ وَيَجِبُ عَلَى الْمُحْتَكِرِ حِيْنَئِذٍ الْبَيْعُ وَلَا يَجُوْزُ اَنْ يُسَعَّرَ عَلَيْهِ وحرامست
نگاه داشتن غله وقت که مسلمانان مضطر باشند ونفروختن در گندم وجو وخرما
ومویز وروغن وزیتون وقتی که یافته میشود فروشنده غیر او وواجبست
بر نگاه دارنده غلها در وقت ضرورت مسلمانان فروختن غلها وجایز نیست
که نرخ قرار دهند برو بدعت است بلکه اختیار دارد بهر قیمتی که خواهد بفروشد
زیرا که مالک مختار است فصل لِكُلٍّ مِنَ الْمُتَبَايِعَيْنِ الْخِيَارُ فِي الْمَجْلِسِ مَا لَمْ يَفْتَرِقَا
فَاِذَا فَسَخَ اَحَدُهُمَا وَجَبَ عَلَى الْاٰخَرِ الْقَبُوْلُ اِلَّا اَنْ يَشْتَرِطَا سُقُوْطَهٗ وَفِيْ بَيْعِ
الْحَيَوَانِ ثَلٰثَةُ اَيَّامٍ لِلْمُشْتَرِيْ مَا لَمْ يَتَصَرَّفْ اَوْ يُحْدِثْ فِيْهِ برای هرکدام از بایع و مشتری
اختیار فسخ بیع هست در مجلس بیع تا وقتی که از هم جدا نشدند پس وقتی که فسخ
میکند یکی از بایع و مشتری واجب میشود بر دیگری قبول کردن این فسخ مگر آنکه
شرط کرده شده باشد ساقط بودن اختیار و اختیار فسخ در فروختن حیوان
در سه روز است برای خریدار تا وقتی که تصرف نکرده باشد دران حیوان یا احداث
نکرده باشد دران حیوان حدثی مانند سوار شدن یا بار کردن یا بعاریت دادن
واحداث کردن حدث مثل بریدن یال یا دم یا داغ کردن یا خصی کردن وَاِنْ
شَرَطَا خِيَارًا وَجَبَ عَلَيْهِمَا الْوَفَاءُ بِهٖ وقتی که شرط کنند بایع و مشتری اختیار
برا و واجبست بر هر دو وفا کردن بآن اختیار یعنی هرگاه شرط کرده باشند که بایع را
یا مشتری را یا هر دو را اختیار باشد در فسخ این بیع تا یکماه یا یکسال یا پیشتر

باکثر واجبست عمل کردن بآن شرط واینرا بیع شرط کویند ودرباب جواز این بیع احادیث
بسیار است اما بعضی از جهال این بیع را انکار میکنند ومذمت علما میکنند و
میکویند که این حیلهٔ شرعی است ودر واقع ربا است وَخِیَارُ التَّاخِیرِ لِلْبَایِعِ بَعْدَ
الثَّلٰثَةِ وَفِیمَا یُفْسِدُهُ الْمَبِیتُ بَعْدَ دُخُولِ اللَّیْلِ وَخِیَارُ الرُّؤْیَةِ بَعْدَهَا وَالْعَیْبُ
وَالْغَبْنُ عِنْدَ تَحَقُّقِهِمَا وهر کاه که کسی چیزیرا بخرد وقیمت آنرا بایع ندهد تا سه روز بکذرد
بعد از سه روز اختیار دارد بایع در فسخ بیع ودر چیزی که ضایع ونابود شود و اکر شب
بماند اختیار فسخ دارد بایع بعد از داخل شدن شب یعنی هر کاه کسی چیزیرا خرید
از ما مثلا ونبرد ورفت که بیاید ونیامد تا شب داخل شد واین چیز شب بماند نابود
میشود ما اختیار داریم اکر خواهیم فسخ بیع کنیم وآنرا بفروشیم واکر خواهیم برای
مشتری نکاه داریم واختیار فسخ بسبب دیدن بعد از دیدن میباشد یعنی هر کاه
چیزیرا بوصف بایع بی دیدن خریده باشیم وبعد از دیدن بآن وصف نباشد
اختیار فسخ داریم واختیار بسبب عیب وغبن در وقت مشخص شدن
عیب وغبن است وَلَا یَجُوزُ بَیْعُ الْأَعْیَانِ الْمَرْئِیَّةِ بِغَیْرِ رُؤْیَةٍ وَلَا وَصْفٍ
وَلَا کَتْمُ الْعَیْبِ وَلَا غَبْنُ الْمُؤْمِنِ وَلَا غَشُّهُ وجایز نیست فروختن چیزها
[illegible] دیده میشود بغیر دیدن مشتری وبغیر وصف آنها کردن پیش مشتری وجایز
نیست پوشیدن عیب متاع وپنهان کردن از مشتری وجایز نیست بازی دادن
مؤمن وفروختن متاعی باو بقیمتی که نیرزد وجایز نیست غش مؤمن مثلا

آب

٣٧

آب در شیر کردن وخاک در آرد کردن **فصل** این فصلیست در بیان احکام بیع باعتبار
تعیین اجل وعدم آن اِذَا لَمْ یُعَیَّنِ الْأَجَلُ وَجَبَ عَلَی الْبَایِعِ اِقْبَاضُ الْمَبِیعِ وَعَلَی
اِقْبَاضُ الثَّمَنِ فِی الْحَالِ وَاِذَا حَصَلَ الْاِقْبَاضُ وَجَبَ عَلَی الْآخَرِ الْقَبْضُ وَاِذَا
عَیَّنَ الْأَجَلَ وَجَبَ عَلَیْهِمَا الْوَفَاءُ بِهِ وقتی که در بیع وشرا مشخص کرده نشده مدتی
واجبست بر بایع که متاع را بمشتری دهد وبر مشتری که قیمت را ببایع دهد در وقت
بیع وجایز نیست پس انداختن ووقتی که حاصل میشود از یکی سپردن واجب
میشود بر دیکری کرفتن ووقتی که مشخص کرده شده است مدتی برای متاع یا قیمت
واجبست بر هر دو وفا کردن بآن مدت یعنی هر کاه کسی متاعیرا بفروشد بوعدهٔ
یکماه واجبست بر او که صبر کند تا یکماه وواجبست بر مشتری که بعد از یکماه
قیمت را بدهد وهر کاه متاعی را بخرد بوعدهٔ یکماه واجبست که صبر کند تا یکماه وواجبست
بر بایع که بعد از یکماه متاع را تسلیم مشتری کند وَلَا یَجُوزُ تَاْجِیلُ الْحَالِ بِزِیَادَةٍ
فِیهِ وَیَجُوزُ تَاْجِیلُ الْمُؤَجَّلِ بِنَقْصٍ مِنْهُ وَغَیْرِهِ وجایز نیست که چیزی که باید بالفعل
داد بکوید که چند کاه مهلت بده که با زیادتی خواهم داد زیرا که آن زیادتی رباست
وجایز است پیش از وقت دادن طلب بکم کردن از آن وبغیر کم کردن هم و حرمت
است بصاحب طلب مهلت دادن بزیادتی جایز نیست وطلبیدن پیش از وقت
بکم کردن جایز است وَلَا یَجُوزُ اَنْ یَبِیعَ الدَّلَّالُ مَا قَوَّمَ عَلَیْهِ مُرَابَحَةً وَاِنْ
جُعِلَ لَهُ مَا زَادَ وجایز نیست که بفروشد دلال چیزیرا که قیمت کرده شده است

برو باینمعنی که باو کفتند که باین قیمت بفروش به بیع مرابحه واکرچه کردانیده شود
برای دلّال چیزی که زیاده باشد بران قیمت زیراکه بیع مرابحه اینست که ذکر کند مایه را
ونفع بران قرار دهد مثل انکه کوید که راس المال هزار دینار است ونفع یکعبّاسی می
خواهم وهرکاه بدلّال کفته باشد که این متاع را بهزار دینار بفروش دلّال این انخریده
نتواند بکوید که مایهٔ این هزار دینار است ونفع یکعبّاسی میفروشم زیراکه اکر فروخته
نشود از کیسهٔ خود هزار دینار نمیدهد بلکه واپس میدهد وَیَجِبُ ذِکْرُ الْاَجَلِ
فِی بَیْعِ الْمُرَابَحَةِ اِنْ کَانَ وواجبست ذکر کردن مدّت در بیع مرابحه اکر باشد مدّتی
یعنی هرکاه که چیزیرا خریده باینشرط که قیمت آنرا بعد از مدّتی میدهم وخواهد که
بفروشد به بیع مرابحه واجبست که بکوید که رأس المال این چیز فلان مبلغ است
بعد از فلان مدّت بدهم واین متاع را بان مبلغ میفروشم بنفع یکعبّاسی وَلَا
یَجُوْزُ الْاِقَالَةُ بِوَضِیْعَةٍ مِنَ الثَّمَنِ وجایز نیست فسخ بیع بکم کردن از قیمت یعنی
هرکاه مشتری پشیمان شود از خریدن متاع والتماس کند از بایع که واپس کیرد
متاع را جایز نیست بایع را که کم کند چیزیرا از قیمت متاع برای واپس کرفتن متاع
مشتری وَیَجِبُ ضَمَانُ الدَّلَّالِ مَعَ التَّفْرِیْطِ اَوِ الشَّرْطِ وواجبست ضامن بودن
دلّال هرکاه که متاع کم شود یا ضایع شود وآن تقصیر کرده باشد یا در محافظت آن
شرط کرده باشد براو ضامن بودن وَمَنِ اشْتَرٰی اَمْ[...]فِقَةً لَمْ یَجُزْ لَهُ بَیْعُ
بَعْضِهَا [...]ةً اِلَّا اَنْ یُخْبِرَ بِذٰلِکَ وکسی که بخرد متاعها را بیک بیع جایز نیست

اورا فروختن بعضی از آن متاعها به بیع مرابحه مکر آنکه خبر دهد که من چند متاع را خریدم
بیک بیع باین قیمت افتاد اینقدر نفع میخواهم که در ینصورت جایز است وَیَجِبُ
الْعِلْمُ بِالْعِوَضَیْنِ وَرَدُّ مَا زَادَ عَنْ حَقِّ الْقَابِضِ اِلَّا اَنْ تَطِیْبَ نَفْسُ الدَّافِعِ
وَاحْتِسَابُ الْعُرْبُوْنِ مِنَ الثَّمَنِ وواجبست علم داشتن بایع ومشتری بمتاع
وقیمت آن واجبست واپس دادن چیزی که زیاده باشد از حق کیرنده مکر آنکه
راضی باشد دهنده بآن زیادتی وواجبست حساب کردن بیعانه از قیمت وَمَنْ
اَمَرَ اَحَدًا اَنْ یَشْتَرِیَ لَهُ لَمْ یَجُزْ اَنْ یَشْتَرِیَ لَهُ لَا لِنَفْسِهِ ثُمَّ یَبِیْعَهُ وَلَا
یُعْلِمَهُ وکسی که بفرماید یکی را که بخرد متاعی را برای آنکس جایز نیست آن یکی را
که بخرد متاع را برای خود وبعد از ان بفروشد آنرا بآنکس ونکوید اینرا بآن
فَکُلُّ شَرْطٍ سَایِغٍ فِیْ عَقْدٍ لَازِمٍ یَجِبُ الْوَفَاءُ بِهِ وهر شرط جایزی که در عقد
لازمی باشد واجبست وفا کردن بآن شرط وَلَا یَجُوْزُ لِلْبَایِعِ اَنْ یَرْشُوَ
وَکِیْلَ الْمُشْتَرِیْ لِیَاْخُذَ دُوْنَ حَقِّهِ وجایز نیست بایع را که رشوت دهد
وکیل مشتریرا تا بکیرد از بایع کمتر از حقّ مشتری فصل این فصلیست در بیان
احکام خریدن کنیز وظاهر شدن عیب آن مَنِ اشْتَرٰی اَمَةً فَوَطِئَهَا
ثُمَّ ظَهَرَ بِهَا عَیْبٌ لَمْ یَجُزْ لَهُ رَدُّهَا بَلْ لَهُ الْاَرْشُ اِلَّا اَنْ یَکُوْنَ عَیْبُ
الْحَمْلِ فَاِنْ رَدَّهَا بِهِ وَجَبَ اَنْ یَرُدَّ مَعَهَا عُشْرَ قِیْمَتِهَا اِنْ کَانَتْ بِکْرًا اَوْ
نِصْفَهُ اِنْ کَانَتْ ثَیِّبًا وَلَا یَجُوْزُ الرَّدُّ بِالْعَیْبِ مَعَ الْبَرَاءَةِ مِنْهُ وَلَا مَعَ

الْمُشْتَرِيَ وَلَا بَعْدَ رِضَاهُ کسی که بخرد کنیزی را پس جماع کند با آن پس بعد از آن ظاهر
شود در آن عیبی جایز نیست آنکس را واپس دادن آن کنیز ببایع بلکه میرسد
مشتری را تفاوتی میانهٔ قیمت صحیح و معیب آن کنیز یعنی آن کنیز را ملاحظه
میکنند که اگر صحیح میشود چند می ارزد و حال که عیب دارد چند می ارزد
آنچه از قیمت صحیح که باشد بالنسبه را بایع بگیرد مثلا صحیحش پنج تومان میارزد
وحال که عیب دارد چهار تومان میارزد پنجیك قیمت آنرا که ببایع داده از
بایع واپس میگیرد مگر آنکه عیب حامله بودن کنیز باشد که در ینصورت جایزاست
واپس دادن کنیز پس اگر واپس بدهد کنیز را بواسطه حامله بودن واجبست
که واپس بدهد ده یك قیمت کنیز را اگر بکر باشد و بیست یك قیمت اگر
کالم باشد وجایز نیست رد کردن بسبب برائت بایع از عیب یعنی هرگاه
گفته باشد که بکلّ عیب میفروشم و جایز نیست رد متاع باد انستن مشتری
عیب را و نه بعد از راضی شدن مشتری بعیب متاع فصل این فصلیست
دربیان احکام ربا و اقسام و شرایط آن اَلرِّبَا حَرَامٌ وَهُوَ بَيْعُ الْمُتَمَاثِلَيْنِ مِنَ الْمَكِيلِ
وَالْمَوْزُونِ تَفَاضُلًا أَوْ مُؤَجَّلًا وَالْقَرْضُ بِشَرْطِ الْمَتَعِ وَلَوْ صِفَةً وَالْحِنْطَةُ
وَالشَّعِيرُ جِنْسٌ هُنَا لَا يَجُوزُ بَيْعُ أَحَدِهِمَا بِالْآخَرِ تَفَاضُلًا سود و ربا نیست
مثل فروختن چیزیست که بکیل درآید یا بوزن بمثل خود یا زیادتی یکی ازین دو
چیز بر دیگری یا نسیه و قرض بشرط نفع و اگرچه این نفع زیادتی در صفت باشد
گم بگوید به ازین متاع بمن ده و گندم و جو یك جنس است در ربا و جایز نیست
فروختن

فروختن یکی از ینها وتا بدیگری بزیادتی بلکه برابر هم بنسیه جایز نیست چنانچه
گذشت وَيَحْرُمُ الرِّبَا وَعَقْدُهُ وَكِتَابَتُهُ وَالشَّهَادَةُ عَلَيْهِ و حرامست گرفتن سود
ودادن آن و نوشتن آن و گواه شدن بر آن وَيَجِبُ رَدُّ مَا أَخَذَ مِنَ الرِّبَا إِلَى
مَالِكِهِ إِنْ كَانَ عَالِمًا بِالتَّحْرِيمِ وَإِلَّا فَلَا و واجبست واپس دادن چیزی که گرفته
باشد از سود بمالك آن اگر میدانسته باشد که حرامست سود خوردن و اگر
نمیدانسته باشد واجب نیست فروختن خرمای خشك بخرمای تر و مویزه
بانگور زیرا که لازم دارد ربا را وَلَا يَجُوزُ التَّفَاضُلُ فِي الرِّبَا وَإِنْ كَانَ أَحَدُ
هُمَا أَجْوَدَ و جایز نیست زیادتی در مکیل و موزون که بجنس خود فروخته
شود و اگر باشد یکی ازین دو مبیع و ثمن بهتر از دیگری وَمَنْ أَرَادَ بَيْعَ
الرِّبَوِيِّ تَفَاضُلًا وَجَبَ أَنْ يَجْعَلَ مَعَ النَّاقِصِ مِنْ جِنْسِهِ و کسی که میخواهد
فروختن ربا بزیادتی واجبست بر آنکه ضم کند با کم چیزیرا که از غیر جنس آن
کم باشد تا آن زیادتی برابر آن چیز افتد و ربا لازم نیاید و نفع بعمل آید
فصل این فصلیست در بیان احکام فروختن طلا و نقره وَيَحْرُمُ التَّفَاضُلُ فِي بَيْعِ
الْفِضَّةِ بِمِثْلِهَا وَالذَّهَبِ بِمِثْلِهِ وَيَجُوزُ مُتَسَاوِيًا وَيَجِبُ الْقَبْضُ فِي الْمَجْلِسِ وَإِلَّا
بَطَلَ حرامست زیاد بودن یکی ازین دو مبیع و ثمن در فروختن نقره بنقره و طلا
بطلا و جایزاست برابر بودن و واجبست گرفتن طلا و نقره در مجلس بیع و اگر
نگیرند در مجلس باطل میشود بیع وَإِنْ تَفَاضَلَا وَجَبَ جَعْلُ شَيْءٍ مَعَ النَّاقِصِ

مِنْ جِنْسِهِ واكر نياد باشد يكى از طلا ونقره كه ميخواهند كه آنرا سودا كنند بجنس خود
واجبست ضم كردن چيزى باكم از غير جنس آن كم مثلا وقتى كه يك مثقال طلا يا دو
مثقال طلا بفروشد بايك مثقال طلا ضم كند اندك نقره يا مس يا آهن يا غير
آنها و بفروشد هر دو را بدو مثقال طلا يا يكمثقال طلا در برابر يكمثقال طلا باشد
وديكرى در برابر آنچه يكمثقال طلا ضم شده تا ربا لازم نيايد درين سودا وَاِذَا
اجْتَمَعَا وَلَمْ يَعْلَمْ قَدْرُهُمَا لَمْ يَجُزْ بَيْعُهُمَا بِاَحَدِهِمَا بَلْ بِهِمَا اَوْ بِغَيْرِهِمَا ووقتى كه جمع
شوند طلا ونقره و دانسته نشود كه چه قدر است طلا وچه قدر است نقره جايز
نيست فروختن اندو تاى مجتمع مجهول آنقدر بيكى از طلا ونقره بلكه بايد فروخت
بهر دو يا بغير از طلا ونقره براى احتمال ربا وَاِذَا بِيعَ الْمَغْشُوشُ بِجِنْسِهِ
وَجَبَ اَنْ يَزَادَ الثَّمَنُ زِيَادَةً تُقَابِلُ الْغِشَّ ووقتى كه فروخته شود نقره
مغشوش بنقرهٔ خالص واجبست كه زياد كرده شود نقرهٔ خالص زيادتى در
مقابل غش باشد وَلَا يَجُوزُ بَيْعُ ثَمَرَةِ النَّخْلِ بِثَمَرٍ مِنْهُ وَهِيَ الْمُزَابَنَةُ وَلَا الزَّرْعُ
بِحَبٍّ مِنْهُ وَهِيَ الْمُحَاقَلَةُ وجايز نيست فروختن ميوهٔ درخت خرما بخرماى
كه حاصل شود از اندرخت واين را مزابنه كويند ونه فروختن زراعت بدانه
كه حاصل شود از ان زراعت واين را محاقله ميكويند فصل اين فصليست
در بيان مادر و پدر و غير اينها لَا يَمْلِكُ الرَّجُلُ مَنْ يَحْرُمُ عَلَيْهِ مِنَ الْاِنَاثِ
بِالنَّسَبِ وَلَا بِالرَّضَاعِ وَمَتَى مَلَكَ اَحَدَهُنَّ اَنْعَتَقَتْ عَلَيْهِ وَيَمْلِكُ مَنْ

عداهن

عَدَاهُنَّ سِوَى الْعَمُودَيْنِ وَالْمَرْءَةُ تَمْلِكُ مَنْ عَدَاهُمَا مالك نميشود مرد كسى را كه
از زنها بنسب و برضاع ووقتى كه مالك ميشود مرد هر كسى را كه غير اين زنها
حرامند بر وى بسبب نسبت يا شير خواه آنكس زن باشد يا مرد غير پدر و ماد
وجد پدرى ومادرى تا بالا و پسر و دختر و پسر زاده و دختر زاده تا پايين و
مالك ميشود هر كسى را كه غير اين عمودين است خواه مرد باشد آنكس وخواه زن
مَنِ اشْتَرَى اَمَةً وَجَبَ عَلَيْهِ اِسْتِبْرَاؤُهَا بِحَيْضَةٍ اِنْ كَانَتْ تَحِيضُ وَاِ
فَبِخَمْسَةٍ وَاَرْبَعِينَ يَوْمًا وَيَجِبُ الْاِسْتِبْرَاءُ عَلَى مَنْ اَرَادَ بَيْعَهَا وكسى كه بخرد كـ
واجبست بر آنكس استبراء آن كنيز بيك حيض ديدن اكر آن كنيز حيض مى بيند
بچهل و پنج روز واجبست استبراء بر كسى كه ميخواهد كنيز را بفروشد واستبرا
ملاحظه نمودن خالى بودن رحم است وَلَا يَجُوزُ لِلْمُشْتَرِي وَطْؤُهَا قَبْلَ الْاِسْتِ
اِلَّا اَنْ تَكُونَ صَغِيرَةً اَوْ يَابِسَةً اَوْ بِكْرًا اَوْ حَائِضًا اِلَّا زَمَانَ حَيْضِهَا اَ
اشْتُرِيَتْ مِنِ امْرَاَةٍ اَوْ مِنْ ثِقَةٍ وَاَخْبَرَ بِاسْتِبْرَائِهَا وجايز نيست از براى مشتر
جماع كردن كنيز پيش از استبراء آن مكر آنكه بباشد آن كنيز كوچك يا نا اميد شد
از حيض يا باكره يا حايض كه استبراء حايض واجب نيست ووطى آن جايز
بى استبرا اكر در مدت حيض باخريده شود [illegible] از اعتمادى وخبر دهد او
ستبراء آن كنيز كه درين صورتها وطى كنيز بى استبرا جايز است وَلَا يَجُوزُ وَطْيُ الْمُشْتَرَ
الْاَمَةُ الْحَامِلُ حَتَّى تَضَعَ اَوْ تَمْضِيَ اَرْبَعَةُ اَشْهُرٍ وَعَشْرَةُ اَيَّامٍ وجايز نيست جماع كر

ری کنیز حامل را تا وقتی که بزاید یا بگذرد از حمل او چهار ماه و ده روز وَلَا یَجُوزُ
التَّفْرِیقُ بَیْنَ الْاَطْفَالِ وَاُمَّهَاتِهِمْ بِالْبَیْعِ حَتّٰی یَسْتَغْنُوا اِلَّا مَعَ الرِّضَاءِ و نیست
ت جدایی انداختن میان طفلان و مادران ایشان بفروختن تا وقتی که
نیاز شوند مادران مگر انگه راضی باشند ایشان بجدایی وَیَجِبُ عَلَی الْمُشْتَرِی
الْوَفَاءُ اِذَا اشْتَرَطَ عَلَیْهِ عَدَمُ الْبَیْعِ وَالْهِبَةِ لِلْاَمَةِ دُوْنَ الْمِیْرَاثِ واجبست
بر مشتری وفا کردن باین شرط وَلَا یَجُوْزُ بَیْعُ اُمِّ الْوَلَدِ فِیْ حَیٰوتِهٖ اِلَّا فِیْ ثَمَنِ
رَقَبَتِهَا مَعَ اِعْسَارِ مَوْلَاهَا وَلَا یَجُوْزُ بَیْعُ الْحُرِّ وَالْحُرَّةِ وجایز نیست فروختن
کنیزی که فرزند داشته باشد از آقا در زنده گی فرزندش مگر برای بهای کنیز
که در ذمهٔ آقا باشد و چیزی دیگر غیر ازین کنیز نداشته باشد و جایز نیست
فروختن مرد آزاد و زن آزاد فصل این فصلیست در بیان سلف یَجِبُ
فِی السَّلَفِ ذِکْرُ الْجِنْسِ وَالْوَصْفِ وَالتَّعْیِیْنِ وَالْعَوَدِ مِنِیْنَ وَالْاَجَلِ وَلَا یَجُوْزُ
فِیْمَا لَا یَنْضَبِطُ بِالْوَصْفِ وَلَا بُدَّ مِنْ قَبْضِ الثَّمَنِ حَالًا وَوُجُوْدِ الْمَبِیْعِ وَقْتَ
عدهٔ
الْحُلُوْلِ غَالِبًا و واجبست در بیع سلف که عبارتست از فروختن چیزی بو
مدتی ذکر کردن جنس که جولست یا گندم و تعریف آن کردن بنحوی که معلوم شود
و مشخص کردن جنس و قیمت آن که آنچه قدر راست و مدتی که بعد از یکماه یا
یکسال تسلیم مشتری کنم یا وکیل او و جایز نیست سلف در چیزی که ضبط نشود
بتعریف از راه اختلاف و ناچار است در صحت بیع سلف از گرفتن بایع قیمت

دروقت

دروقت بیع و موجود بودن مبیع در وقت وعده دادن آن در غالب
... فصلیست در بیان احکام قرض دادن و قرض گرفتن یَجِبُ الْاِقْتِرَاضُ مَعَ
الضَّرُوْرَةِ وَلَا یَجُوْزُ مَعَ عَدَمِ الْحَاجَةِ و واجبست قرض گرفتن از برای دفع ضرورت
و جایز نیست قرض گرفتن هرگاه که احتیاج نباشد و چیزی هم نباشد که وجه ادای قرض
شود فَیَجِبُ قَضَاءُ الدَّیْنِ وَنِیَّتِ قَضَائِهٖ مَعَ الْعَجْزِ وَیَجِبُ الْکَسْبُ لِقَضَائِهٖ
وَاَدَاءِ الْمَهْرِ و واجبست ادا کردن قرض و قصد داشتن ادا کردن با عجز و واجبست
کسب برای ادا کردن دین و ادا کردن مهر وَتَحْرُمُ الْمُطَالَبَةُ بِالدَّیْنِ وَحَبْسِ الْحُقُوْقِ
عَنْ اَهْلِهَا وَیَجِبُ بَیْعُ مَا یَزِیْدُ وَلَا یَجُوْزُ بَیْعُ الدَّیْنِ بِالدَّیْنِ و حرامست
بر انداختن و ندادن دین و حبس کردن حقها از اهل آنها و واجبست فروختن
چیزی که زیاد باشد از حاجت از جای بودن و مانند آن برای ادا کردن دین و
آنچه زیاد نباشد و جایز نیست فروختن دین بدین یعنی زید طلبی دارد از کسی
و عمر از دیگری زید طلب خود را بطلب عمر بفروشد وَیَجِبُ اِرْضَاءُ الْغَرِیْمِ الْمُطَالِبِ
بِالْاِعْطَاءِ اَوِ الْمُلَاطَفَةِ مَعَ الْعُذْرِ و واجبست راضی کردن قرض خواهی که مطالبه
بدادن یا بمهربانی اگر دادن ممکن نباشد وَیَحْرُمُ النَّفْعُ مَعَ الشَّرْطِ اِلَّا مَعَ عَدَمِهٖ
و حرامست نفع با شرط نفع در قرض و حرام نیست نفع با عدم شرط وَمَنْ کَانَ
عَلَیْهِ دَیْنٌ لِغَایِبٍ وَجَبَ عَلَیْهِ نِیَّتُ الْاَدَاءِ وَالْاِجْتِهَادُ فِیْ طَلَبِهٖ و کسی که باشد
بر و دینی از غایبی واجبست بر و قصد کردن دادن دین و سعی کردن در طلبیدن

بقضاء دين القتل من ديته وان يخلف شيئا او قصر ما خلف
ادا کردن دین کشته شده از دیت او و اگر نگذارد چیزی یا کم باشد
چه گذاشته باشد وفا نکند بدین ويجب انظار المعسر بعد تحقق اعساره
ولا يجوز معاسرته و واجبست مهلت دادن بی چیز بعد از مشخص شدن
بی چیزی و جایز نیست تنگ گرفتن او در حالت پریشانی ومن اذن
لعبده في الدين وجب عليه قضاؤه والا وجب على العبد اذا اعتق
وکسی که رخصت دهد بندهٔ خود را در قرض گرفتن واجبست بر آنکس ادا کردن
قرضی که بندهٔ برخصت آقا گرفته و اگر رخصت نداده باشد واجبست بر بنده
که آزاد کرده شود **فصل** این فصلیست در بیان احکام گرو ويشترط فيه القبض
ولا يجوز التصرف فيه بدونه وشرط کرده شده است در رهن گرفتن به
تصرف خود در آوردن راهن مرهون را وجایز نیست تصرف راهن در
مرهون برخصت مرتهن وتصرف رهن برخصت راهن مثل پوشیدن
یا بعاریت دادن جامه یا نشستن یا نشانیدن کسی در خانه وسوار شدن
یا بار کردن اسب واذا غاب صاحبه لم يجز بيعه الا ان لا يعرف فيجوز
بعد التعريف ويجب حفظ ما زاد عن الحق و وقتی که ناپیدا شود صاحب
رهن جایز نیست فروختن مرهون بعد از تعریف کردن و واجبست
نگاه داشتن چیزی که زیاد باشد از حق مرتهن واذا تلف بتفريط وجب

برای آنکس به پریشانی ولا يجوز للضامن ان يرجع باكثر مما دفع وجایز نیست ضامن را
که رجوع کند به بیشتر از آنچه داده بعلت ضامنی ومن كفل باحضار غريم ونحوه وجب
عليه والا حبس حتى يحضره او ما عليه وکسی که ضامن شود برای حاضر ساختن
قرضداری و مانند آن واجبست حاضر کردن برو و اگر حاضر نکند حبس کرده
میشود تا وقتی که حاضر سازد او را یا آنچه بر اوست ولا يجوز رجوع المحال
على المحيل بعد الرضا وجایز نیست رجوع کردن حواله کرده شده بر حواله کنند
بعد از راضی شدن بحواله **فصل** في الصلح این فصلیست در بیان صلح يجب
الوفاء به ويشترط فيه رضاهما وعلمهما بالحق او جهلهما ولا يجوز مع
جهل احدهما خاصة و واجبست وفا کردن بصلح وشرط کرده شده است در
صلح راضی بودن هردو وعالم بودن هردو بجنسی که یکی از دیگری طلب دارد
یا جاهل بودن هردو وجایز نیست صلح کردن با وجود جاهل بودن یکی از آن
دو وبس ولا يجوز الصلح على الدين الحال بازيد منه مؤجلا وجایز نیست
صلح کردن بر دینی که بالفعل واجبست دادن آن بزیاد بر آن بعد از مدتی
یعنی قرضدار میگوید که این هزار دینار را که از من میطلبی بالفعل صلح میکنم
بر این بشش عباسی که بعد از یکماه بگیری ويجب الاصلاح بين الناس كفاية
ويستحب عينا و واجبست صلح دادن میان مردم بوجوب کفائی وسنت
عینی بر هرکس که داند نزاع میان مردم را و تواند صلح داد ولا يجوز منع المسلم

من الماء المباح قبل الحيازة ولا من الطريق وساير المشركات وجايز نيست منع
كردن مسلمانان از آب مباح پيش از جمع و مالك شدن كسى آبرا و نه از راه و باقى
چيزهاى كه مشتركند ميان مسلمانان فصل اين فصليست در بيان احكام شراكت
ولا يجوز التصرف في مال الشريك بغير إذنه أو طيب نفسه ولا الخيانة
ولا وطي الأمة المشتركة وجايز نيست تصرف كردن در مال شريك بى رخصت
او يا بى رضاى او و جايز نيست خيانت كردن و جماع كردن كنيزى كه مشترك
باشد ويجب حفظ حصة الشريك أو إيصالها مع المطالبة وواجبست نگه
داشتن حصهٔ شريك و رسانيدن آن با وجود طلبيدن او آنرا ولو شرطا في
التصرف الاجتماع وجب الوفاء به وكذا كل شرط سايغ حتى يتقاسما واكر
شرط كنند دو شريك در تصرف كردن باهم بودن را واجبست وفا كردن بآن
شرط و همچنينست هر شرط جايز تا وقتى كه قسمت كنند آنچيز مشترك را ولا يجوز
قسمة الدين المشترك قبل قبضه بل ما حصل لهما وجايز نيست قسمت كردن
قرضى كه مشترك باشد پيش از گرفتن آن بلكه هرچه حاصل ميشود از براى هردو
شريكست هرچند كه يكى كرفته باشد فصل في المضاربة اين فصليست در بيان
احكام مضاربة اذا عين المالك نوعا من التصرف لم يجز للعامل المخالفة
فإن خالف وتلف المال وجب عليه ضمانه وإن ربح كان بينهما وقتى كه
مشخص كند مالك قسمى را از تصرف جايز نيست عامل را مخالفت مالك كردن پس

اكر

اكر مخالفت مالك كند و تلف شود مال واجبست بر عامل ضامن مال بودن و اكر نفع كند
ميباشد آن نفع مشترك ميان مالك و عامل ويجب عليهما الوفاء بشرط الحصة و
ساير الشروط السايغة ما لم يفسخا المضاربة او يفسخ احدهما وواجبست
بر هر دو وفا كردن بشرط حصه و باقى شرطهاى كه جايز باشد تا وقتى كه فسخ نكرده اند
هر دو مضاربه را يا فسخ نكرده يكى از آن دو كس و بعد از فسخ واجب نيست و
يجب الضمان مع التفريط خاصة وإذا ضمن المالك العامل لم يجز له أن يأخذ
الا رأس ماله وواجبست ضامن بودن عامل با تقصير و بس و وقتى كه ضامن
كرده اند مالك عامل را جايز نيست براى مالك كه بگيرد از عامل مكر راس المال را يعنى
هركاه كه مالك بعامل بكويد كه اكر نفع بهم رسد مشتركست ميان من و تو و اكر نقصان كند
بر تو در ينوقت اين خواهد بود پس اكر نفع بهم رسد از ينمال از عامل خواهد بود
همچنانكه نقصان مال بر عاملست ولا يجوز المضاربة بالدين حتى يقبض
ولا بمال اليتيم الا الولي ملئ وجايز نيست مضاربة بقرض تا وقتى كه كرفته
شود و نه بمال يتيم مكر براى ولى كه مالدار باشد فصل في المزارعة والمساقاة
اين فصليست در بيان احكام زراعت كردن و آب دادن بمزد يجب الزرع
والغرس كفاية ويستحب عينا وواجبست زراعت كردن و درخت نشانيدن
بوجوب كفايى و مستحب است بسنت عينى ويشترط فيهما كون النماء مشاعا بينهما
تساويا او تفاضلا و شرط كرده شده است در مزارعت و مساقاة بودن حاصلى

که بهم رسد از زراعت و درخت مشترک میان مالک و عامل خواه برابر باشد در حصه
و خواه یکی بیشتر باشد ویجب الوفاء بما شرط فیهما من شرط سایغ و واجبست
وفا کردن بچیزی که شرط کرده شده از شرطی که جایز باشد ویجب العمل علی العامل
الا البذر والبقر الا مع الشرط ولا بد فیهما من ذکر الاجل و واجبست کار
کردن بر عامل نه تخم و گاو مگر با شرط و ناچار است در مزارعه و مساقاة از مذکور
ساختن مدت زراعت کردن و آب دادن واذا خرص المالک علی العامل
فقبل وجب علیه زاد او نقص و وقتی که تخمین میکند مالک بر عامل خواه
حاصل شود زیاده که بر تخمین و خواه کمتر از آن ویجب الزکوة علی کل منهما
فی حصته مع الشرایط و واجبست زکوة بر هر کدام از مالک و عامل در حصه
خود با وجود شرایط زکوة ولا یجوز سخرة المسلمین الا العامل مع الشرط
ولا ظلم الفلاحین و جایز نیست بیکار فرمودن مسلمانان مگر عامل با وجود
شرط کاری بر او با مزد و جایز نیست ظلم کردن زراعت کننده کان و نه غیر
ایشان فصل فی الودیعة این فصلیست در بیان احکام امانت یجب
اداء الامانة الی البر والفاجر الا ما استثنی واجبست رسانیدن امانت
بسوی نیک و بد مگر آنچه مستثنی است و آن اینست که هرگاه کسی حق ترا ناحق گرفته
باشد و بعد از آن پیش تو امانتی بگذارد و بتو سپارد تو میتوانی حق خود را از آن
برداشت بقصد عوض نه بقصد خیانت و این جایز است اگرچه سنت است که بر

نداری

نداری زیرا که این شبیه است بخیانت ویحرم الخیانة فی اموال المسلمین واهل
الذمة و حرامست خیانت کردن در مالهای مسلمانان و در مالهای جهودان و
ترسایان ومن فرط فی الودیعة وجب علیه ضمانها والا فلا و کسی که تقصیر کند
در امانت واجبست بر وی تاوان آن بر تقدیر تلف شدن یا نقصان و اگر تقصیر
نکند واجب نیست بر او تاوان ولا یجوز الاقتراض منها الا مع الضرورة
ولا ائتمان الخاین والمضیع ولا افساد المال و جایز نیست قرض گرفتن از
امانت مگر با ضرورتی و جایز نیست امین ساختن خاین و امانت سپردن
بخیانت کنند و نابود کننده و جایز نیست نابود کردن مال بی نفع مثل در آب یا در
آتش انداختن ومن اودعه لص مالا یعلم انه له ردها الیه مع الاختیار
بل یکون لقطة و کسی که امانت بگذارد پیش او دزدی مالی را که میداند آنکس
که این مال از دزد نیست جایز نیست او را واپس دادن آن مال با آن دزد در
حالت اختیار بلکه آن لقطه خواهد بود و حکم لقطه دارد فصل فی العاریة
این فصلیست در بیان احکام عاریت یجب حفظها وردها فان فرط وجب
ضمانها وکذا الذهب والفضة وان لم یشترط ذلک بشرط الضمان وان لم
یفرط واجبست محافظت کردن عاریه و واپس دادن آن پس اگر تقصیر کند
واجبست بر و تاوان آن و چنین است واجب تاوان طلا و نقره و اگر شرط
کرده نشده باشد و همچنینست حکم طلا و نقره در واجب بودن تاوان اگر
شرط شده است ضامن بودن در غیر طلا و نقره و اگرچه تقصیر نکرده باشد در آن

ومن استعار من غیر المالک وجب علیه ضمانها وکسی که بعاریت بگیرد چیز را
از غیر مالک آنچیز واجبست بروضامن بودن آنچیز ولا بدّ من کون
المعیر مالکاً جایز التصرّف وناچاراست از بودن عاریت دهنده مالک
آن چیز وجایز هم باشد تصرّف او در آن چیز فصل فی الاجارة این فصلیست
در بیان احکام اجاره ولا تجوز الاجارة علی المحرّمات کهدم المساجد
ضراراً لها والقتل بغیر حقّ وعمل الاصنام والمزامیر وغیر ذلک وجایز نیست
باجاره دادن بر حرامها یعنی برای کارهای که حرامست مانند خراب کردن مسجدها
بضرورت از روی عداوت باتعدّی وکشتن کسی بناحق وساختن بتها
وبتها وغیر اینها از محرّمات ولا یجوز منع الاجیر من اداء الواجبات
کالجمعة وغیرها وجایز نیست منع کردن مزدور از بجا آوردن واجبها
مانند نماز جمعه وغیر اداء الاجرة بعد الفراغ واجبست دادن مزد مزدور
بعد از اتمام کردن مزدور کاری را که برای او کار او را باجاره گرفته اند
ولا یجوز لاحدهما الفسخ بغیر رضاء الآخر وجایز نیست برای اجاره
دهنده واجاره گیرنده برطرف کردن عقد اجاره برضای دیگری ویلزم
الوفاء بکلّ شرط سایغ فیها ویحرم منع الاجیر اجرة ولازمست وفا
کردن بهر شرطی که جایز باشد وواقع شود آن شرط در عقد اجاره زیرا که عقد
اجاره از عقدهای لازمست وحرامست منع کردن ونادادن اجره باجیر
بعد از آنکه کار را اتمام کرده باشد موافق شرط مستاجر ویشترط کمال المتعاقدین

وتعین

وتعیین العین والمدّة والمسافة والاجرة والعمل وشرط کرده شده است عاقل
وبالغ بودن موجر ومستاجر ومشخّص کردن آنچه باجاره بدهند وبگیرند ومشخّص
کردن ملک اجاره ومدّت واجره کاری که کرده شود ولا یجوز المستاجر الدابّة
یتجاوز المسافة فان فعل ضمن العین مع التلف والاجرة وجایز نیست برای
کسی که باجاره گرفته باشد چارپای که بگذراند از دوری که مقرّر کرده بودند پس اگر
بگذراند از آنجا که قرار داده اند که تا آنجا خواهد برد چارپا او ضامن چارپا خواهد
بود اگر تلف شود آن چارپا او ضامن اجره هم ویجب دفع الاجرة وان لم
ینتفع وواجبست دادن مزد واگرچه کار نفرموده باشد آنچیز را که باجاره
گرفته است ونفع نیافته باشد ولا یجوز ان یوجر المسکن باکثر من الاجرة
اذا لم یحدث حدثاً او یغرم غرامة ان یکون بغیر الجنس وجایز نیست
که باجاره داده شود جای که باجاره گرفته باشد باجره یا بزیاده بر آن اجره که خود
باجاره گرفته بود بآن اجر وقتی که کاری نکرده باشد در آنجا وتاوان نمیکشیده
باشد بر سر آنجا مگر اگر کاری کرده باشد یا تاوان کشیده باشد یا اجارهٔ دوّم با
بغیر آن جنسی که در اجارهٔ اوّل بود وجایز است ومن تقبّل بعمل لم یجز ان یقبله
غیره بنقیصة الّا ان یعمل فیه شیئاً وکسی که قبول کند باجاره عملی را باجره
جایز نیست که عمل را باجاره بدهد بدیگری وبکمتر از آن اجره مگر آنکه در آن
عمل کاری کرده باشد مانند بریدن جامه وآرایش دادن آن ومن آجر العین

جاز ان يبيعها ويجب ان يخبر المشتري بالاجارة وكسی که بدهد خانه را مثلا باجاره جایز است
که بفروشد آن خانه را و واجبست که خبر دهد مشتری را باینکه خانه را باجاره دادم
ويجب ضمان الصناع المتاع اذا تلف بفعلهم او في ايديهم بتفريط وكانوا
ولم يحلفوا او كذا المكاري وكذا من شرط الضمان و واجبست ضامن بودن
صاحبان حرفها برای متاع وقتی که تلف آن متاع بکار ایشان یا در دست ایشان
بتقصیری که کرده باشد ایشان متهم و قسم نخورند و هم چنینست حکم کرایه کش
و هم چنین است کسی که شرط کرده شده است بر و که ضامن باشد هر چند که تقصیر
نکند في الوكالة فصل این فصلیست در بیان احکام وکالت يلزم تصرف
الوكيل الى ان يعزله فان علم بالعزل لم يجز له التصرف لازم است وکیل را
تصرف بر موکل تا وقتی که عزل کرده شود وکیل از وکالت پس اگر عالم شود به
عزل موکل جایز نیست او را تصرف کردن ولا يجوز تصرفه اذا خالف
الموكل ويجوز بعد العزل قبل العلم وجایز نیست تصرف کردن وکیل وقتی
که مخالفت کند موکل را وجایز نیست تصرف او بعد از عزل کردن و پیش از
دانستن عزل موکل ولا يجب على الوكيل ضمان الا مع التفريط و واجب نیست
بر وکیل هیچ ضامنیتی مگر با وجود تقصیر او در باب وکالت ولا يجوز للوكيل
في التزويج من رجل ان يزوجها من نفسه وجایز نیست برای کسی که وکیل زنی باشد
در عقد کردن آن زن بمردی اینکه عقد کند آن زن را بخودش برضای آن زن و بی اذن

ولايجوز

ولا يجوز للاب قبض مهر ابنته الكبيرة الا مع الاذن وجایز نیست برای پدر گرفتن
مهر دختر بزرگ مگر برخصت او ولا يجوز للوكيل الخيانة ولا التضييع و
جایز نیست برای وکیل خیانت کردن وجایز نیست وکیل را ضایع کردن مال موکل
فصل في الوقف والصدقة این فصلیست در بیان وقف وصدقه يجب العمل
بشرط الواقف ولا يجوز تغييره ويشترط فيه القبض واخراجه عن نفسه
واجبست عمل کردن بشرط واقف در وقف وجایز نیست تغیر دادن شرط
واقف و شرط کرده شده است در وقف قبض کردن موقوف علیه یا متولی
وقف موقوف را و بیرون کردن واقف موقوف را از تصرف خود و به تصرف موقوف
علیه دادن یا بتصرف متولی وقف ولا يجوز ان ياكل من وقف ولا
ان يسكن الدار اذا تصدق بها الا مع الاذن وجایز نیست خوردن
واقف از وقف خود وجایز نیست نشستن واقف در خانه وقتی که تصدق
کند با آنخانه مگر برخصت موقوف علیه واذا وقف على ولده الصغار لزم لا
على الكبار الا بعد قبضهم و وقتی که وقف کند بر فرزندان کوچک خود
لازم میشود آن وقف بی قبض ولازم نمیشود وقفی که کرده باشد بر فرزندان
بزرگ مگر بعد از قبض ایشان ولا يجوز بيع الوقف وجایز نیست فروختن
چیزی که وقف باشد ويشترط تعيين الموقوف عليه والدوام ولا يجوز فيه
الرجوع ولا في الصدقة بعد القبض ويجب فيها القربة و شرط کرده شده

در صحت لزوم وقف وجایز نیست پشیمان شدن وبرگشتن در وقف ونه در
صدقه بعد از قبض وواجبست در صدقه قصد تقرب بخدا اما در وقف
واجب نیست وَلَا یَجُوْزُ الصَّدَقَةُ عَلٰی بَنِیْ هَاشِمٍ مِنَ الزَّکٰوةِ خَاصَّةً
اِلَّا مَا اُسْتُثْنِیَ وجایز نیست صدقه بر فرزندان هاشم از زکوة و[illegible]
مگر آنچه مستثنی کرده شده است وآن اینست که زکوة دهنده هم سید باشد
یا سیدها مضطر باشند وخمس نباشد یا باشد وبس نباشد فِی السُّکْنٰی
وَالْحَبْسِ این فصلیست در بیان سکنی وحبس وَهُمَا تَابِعَانِ بِشَرْطِ الْمَالِکِ
فَیَجِبُ الْوَفَاءُ بِهٖ اِنْ قَیَّدَهَا بِحَیٰوتِهٖ اَوْ حَیٰوةِ السَّاکِنِ اَوِ الْعَقَبِ اَوْ مُدَّةً
مُعَیَّنَةً واین دو تا تابع شرط مالکند پس واجبست وفا کردن بآن شرط
اگر قید کرده باشد سکنی را بمدت زندگانی خود یا بمدت زندگانی ساکن
یا از برای فرزندان ساکن یا شرط کند مالک مدت مشخص را وَلَا یَجُوْزُ
بَیْعُ السَّاکِنِ وَیَبْطُلَانِ بِمَوْتِ الْمَالِکِ مَعَ عَدَمِ تَعْیِیْنِ مُدَّةٍ وَلَا یَجُوْزُ
شَرْطُ الْمَالِکِ وجایز نیست فروختن ساکن عین خانه را وباطل است
میشود سکنی وحبس بمردن مالک هرگاه مشخص نکرده باشد مدتی را وگفته
باشد که ساکن باش در اینجا یا از حاصل این ملک از تست ونگفته باشد که
درین مدت جایز نیست مخالفت شرط مالک کردن وتعیین آن دادن مثلا
بگوید که تو ساکن باش اینجا باینشرط پس بآن شرط می باید عمل کند در وقت

سکنی

سکنی فصل فِی الْهِبَةِ این فصلیست در بیان بخشیدن اِذَا وَهَبَ مَا فِی الذِّمَّةِ
لِمَنْ هُوَ عَلَیْهِ لَمْ یَجُزْ لَهُ الرُّجُوْعُ وَیُشْتَرَطُ فِی الصَّدَقَةِ الْقُرْبَةُ دُوْنَ النِّحْلَةِ
وَالْهِبَةِ وقتی که هبه کند چیزی را که در ذمه باشد بآن کسی که این در ذمه اوست
جایز نیست او را برگشتن وشرط کرده شده است در صدقه قصد رضای
خدا نه در نحله وهبه وَیُشْتَرَطُ فِی الْهِبَةِ الْقَبْضُ وَیَکْفِیْ قَبْضُ الْوَاهِبِ عَنْ
وَلَدِهِ الصَّغِیْرِ لَا الْکَبِیْرِ وشرط کرده شده است در هبه قبض وتصرف موهوب له
وبس است گرفتن وتصرف کردن واهب از جانب پسر کوچک خود نه از
جانب پسر بزرگ وَلَا یَجُوْزُ الرُّجُوْعُ فِیْمَا لِلْاَبَوَیْنِ وَالْاَوْلَادِ وَذِی
الْقَرَابَةِ وَلَا بَعْدَ الْقَبْضِ وَالتَّلَفِ وَلَا مَعَ التَّعْوِیْضِ وجایز نیست برگشتن
در هبه که بپدر ومادر وفرزندان وخویشان کرده باشد ونه بعد از قبض
موهوب له وتلف شدن موهوب ونه با وجود عوض گرفتن فصل فِی السَّبْقِ
وَالرِّمَایَةِ این فصلیست در بیان سبق ورمایه وَیَجِبُ الْوَفَاءُ بِمَا شَرَطَ فِیْهِمَا
وَلَا یَجُوْزُ فِیْ غَیْرِ الْخَیْلِ وَالْاِبِلِ وَالْبِغَالِ وَالْحَمِیْرِ وَالسِّهَامِ وواجبست
وفا کردن بچیزی که شرط کرده شده است درین دو تا وجایز نیست سبق
ورمایه در غیر اسب وشترها وخرها وتیرها مانند گاو وغیره کتاب
الْوَصَایَا این کتاب در بیان احکام وصیتهاست تَجِبُ الْوَصِیَّةُ عَلٰی مَنْ عَلَیْهِ
حَقٌّ وَلَهُ وَاِلَّا اُسْتُحِبَّ وَبِجَمِیْعِ الْوَاجِبَاتِ مِنْ دَیْنٍ وَزَکٰوةٍ وَحَجٍّ وَنَحْوِهَا

واجبست وصیّت کردن بر کسی که برو حقّی باشد یا حقّ او پیش دیگری باشد و اگر نه
سنّت است و واجبست وصیّت کردن همهٔ واجبها از بابت دین و زکوة و حج
و مانند اینها وَلَا یَجُوزُ فِی الْوَصِیَّةِ وَالْحَیْفُ فِیهَا بِتَجَاوُزِ الثُّلُثِ وَیَجِبُ رَدُّهَا
إِلَى الْعَدْلِ وَالْمَعْرُوفِ وَمَنْ أَوْصَى بِمَا زَادَ وَلَمْ یُجِزِ الْوَارِثُ بَطَلَ الزَّایِدُ
و جایز نیست جور در وصیّت و حیف در وصیّت بوصیّت کردن بزیاده بر ثلث
مال و واجبست برگردانیدن این وصیّت جور را بسوی عدل و معروف که
عبارتست از ثلث مال میّت نه ثلث مال وصیّت و کسی که وصیّت بچیزی که زیاد
باشد از ثلث مال و تجویز نکند زیادتی را وارث او باطل میشود زیادتی بر ثلث
میّت و نه یک را باید داد وَیَجِبُ تَقْدِیمُ الْمُنَجَّزَاتِ عَلَى الْوَصِیَّةِ وَإِذَا أَجَازَ
الْوَرَثَةُ الْوَصِیَّةَ لَمْ یَجُزْ لَهُمُ الرُّجُوعُ فِی الْإِجَازَةِ و واجبست مقدّم داشتن
چیزهای که گفته باشد که در زندگی من بدهید بر چیزی که گفته باشد که بعد از
مردن من بدهید و وقتی که رخصت بدهند وارثان میّت در وصیّت که زیاد
بر ثلث مال خود کرده باشد میّت جایز نیست ایشان را رجوع کردن در آن رخصت و
و برگشتن از آن تجویز خود وَیَجِبُ إِمْضَاءُ الْإِقْرَارِ فِی مَرَضِ الْمَوْتِ مِنَ الثُّلُثِ
إِنْ کَانَ مُتَّهَمًا وَإِلَّا فَمِنَ الْأَصْلِ وَالتَّدْبِیرُ مِنَ الثُّلُثِ و واجبست جاری
ساختن اقراری که کرده باشد در بیماری مردن از سه یک مال او اگر باشد اقرار
کننده متّهم بآنکه میخواهد وارثان را محروم کند و گرنه پس از اصل مالست و تدبیر

از ثلث

از ثلث است وَمَنْ أَوْصَى إِلَى غَایِبٍ وَمَاتَ قَبْلَ أَنْ یَرُدَّ وَبِعِلْمِهِ وَجَبَ عَلَیْهِ
الْقَبُولُ وَمَنْ أَوْصَى إِلَى وَلَدِهِ لَزِمَهُ و کسی که وصیّت کند و وصی سازد غایبی را و
بمیرد موصی پیش از ردّ کردن وصی وصیّت را و پیش از خبر کردن موصی بقبول نکردن
واجبست برو که قبول کند وصیّت او را و وصی او شود و کسی که وصیّت کند و وصی
سازد پسر خود را واجبست بر پسر قبول کردن وصیّت پدر وَإِذَا أَقَرَّ وَارِثٌ
بِدَیْنٍ أَوْ وَارِثٍ وَجَبَ عَلَیْهِ مِنْهُ بِنِسْبَةِ حِصَّتِهِ وَکَذَا اثْنَانِ غَیْرُ عَدْلَیْنِ
فَإِنْ أَقَرَّ عَدْلَانِ وَجَبَ عَلَى الْجَمِیعِ و وقتی که اقرار کند وارثی بقرضی که بر میّت
بود یا اقرار کند که فلانی نیز وارث میّت است واجب میشود بر آن مقرّ قرض
یا حصّهٔ وارثی که بوراثت او اقرار کرده بنسبت حصّهٔ خود و همچنین است حکم دو وارث
غیر عادل که اقرار کنند بقرض یا بوارث پس اگر اقرار کنند دو عادل از وارثان واجب میشود
بهمه وارثان ادا کردن قرض یا دادن حصّهٔ آن وارث از مال میّت وَیَجِبُ إِخْرَاجُ
قِیمَةِ الْکَفَنِ مِنَ الْأَصْلِ وَکَذَا الدَّیْنُ وَحَجَّةُ الْإِسْلَامِ وَالزَّکَوٰةُ وَالْخُمْسُ فَإِنْ قَصُرَتْ
قُسِمَتْ بِالنِّسْبَةِ و واجبست بیرون کردن قیمت کفن میّت از اصل مال و قرض و حجّ
واجب و زکوة و خمس پس اگر کم باشد ترکهٔ میّت و وفا نکند بهمهٔ این چیزها قسمت
باید کرد ترکه را و کم می باید کرد از همه چیزها بالنّسبه وَیَجِبُ إِخْرَاجُ الْوَصَایَا مِنَ الثُّلُثِ
قَبْلَ الْمِیرَاثِ وَیَدْخُلُ فِیهِ الدِّیَةُ إِنْ کَانَتْ و واجبست بیرون کردن وصیّتها
از ثلث مال میّت پیش از میراث و داخل میشود در ثلث مال میّت ثلث دیت

اكر باشد دیتی ومن مات وعليه دين مستوعب لم يجز ان ينفق على عياله من ماله
الا في الضرورة على وجه القرض وكسی که بمیرد وبران باشد قرضی كه فراكرفته باشد
تمام مال میت را جایز نیست خرج عیال او کردن از مال او مکر در وقتی ضرورت
ایشان بطریق قرض بر ایشان ويجب امضاء الوصية الشرعية ولا يجوز
تبديلها فمن بدلها وجب عليه ضمانها وواجبست عمل کردن بوصیت شرعیه
وجایز نیست تبدیل دادن وصیتی که موافق شرع باشد پس کسی که تغیر میدهد
وصیت شرعی را واجبست بر [illegible] آن ولا يجوز دفع مال اليتيم اليه قبل
البلوغ والرشد ويجب بعد [illegible] يجب عليه القبول وجایز نیست دفع
کردن مال یتیم بسوی او [illegible] بالغ شدن و رشید بودن او و واجبست
بر یتیم هم قبول کردن واذا اوصى الى صغير وكبير وجب على الكبير امضاء
الوصية ولا ينتظر و وقتی که وصیت کند بسوی صغیر و کبیر واجبست بر کبیر
بجا آوردن وصیت و انتظار نکشد بزرک شدن شریک کوچک را ومن اوصى
الى اثنين لم يجز لاحدهما ان ينفرد بنصف التركة الا مع الاذن وکسی که
وصیت کند بسوی دو کس جایز نیست برای یکی ازین دو کس که بتنهایی عمل کند
در نصف ترکه آنکس مکر برخصت موصی واذا نسي الوصي بعض المصارف
وجب صرفه بالبر و وقتی که فراموش کند وصی بعض از جاهای وصیت را
واجبست خرج آنچه فراموش کرده جای او در کارهای خیر مانند اعانت مومن

شيجب

ويجب اخراج الوصايا المتعددة بالترتيب ان علم حتى يستوفي الثلث فوا[illegible]
بر وصی بیرون کردن وصیتهای متعدده به ترتیبی که ذکر کرده است موصی اکر بداند
ترتیب را تا وقتی تمام کند ثلث را و بعد از تمام شدن ثلث وصیتهای دیکر را
موقوف کند ومن اوصى بعبده وجب صرفه عتقه فان بقي شي وجب دفعها
اليه وکسی که وصیت کند بنده خود را واجبست خرج کردن آنچه وصیت [illegible]
در خریدن آن بنده و آزاد کردن او پس اکر باقی بماند چیزی از وصیت واجبست دفع
کردن آنچیز بسوی او کتاب النكاح این کتاب در بیان احکام نکاح است
وهو واجب عند الضرورة والخوف من الوقوع في الحرام [illegible]
در وقت ضرورت و ترس از واقع شدن در حرام ولا يحل الا بالعقد الدائم
والمنقطع او ملك اليمين وتحليل الامة من مالكها وحلال نیست نکاح مکر
بعقد دایم یا بعقد منقطع یا بخریدن کنیز یا بحلال کردن مالک کنیز وطی
کنیز خود را ولا يجوز الدخول بالزوجة قبل بلوغ تسع سنين ولا يحرم
الوطي بالملك قبله وجایز نیست دخول کردن بزن قبل از تمام کردن نه سال را
و حرام نیست جماع کردن کنیز پیش از آن ويحرم ترك وطي الزوجة الشابة اكثر
من اربعة اشهر وان لم يكن الترك للاضرار وان كان لمصلحة و
ترک کردن وطی زن جوان را بیشتر از چهار ماه اکرچه نباشد این ترک
برای ضرر رسانیدن بزن و اکرچه باشد این ترک بسبب مصلحتی ويجب [illegible]

على الرجل وتحرم على المرأة في الحلاول وواجبست غيرت بر مرد وحرامست
غيرت بر زن در حلال ويجب تمكين المرءة زوجها من الاستمتاع الا
المحرم كالوطي في الحيض وواجبست قادر ساختن زن مرد خود را بر نفع
يافتن از و مکر نفعی که حرام باشد مانند جماع کردن در حیض ولا يجوز لها
ان تمنعه ولو خافت بالحمل ولا تترك طاعته ولا تماطله اذا طلب ولا تخرج
من البيت الا باذنه لا تمكن غيره من نفسها ولا تتزين ولا تتطيب لغيره
فان فعلت وجب ازالته ويجب عليها حسن العشرة معه وجایز نیست
برای زن منع کردن شوهر از جماع اگرچه بترسد آنرا از حامله شدن وجایز
نیست که بیرون رود از خانه مکر برخصت او وجایز نیست که قدرت دهد
زن غیر شوهر خود را بر جماع کردن وغیر آن وجایز نیست که زینت کند و
جایز نیست که بوی خوش بمالد بغیر شوهر پس اگر بکند زینت را و بمالد
خود را بوی خوش واجبست بر وی که برطرف کند زینت را و بوی خوش را
وواجبست بر زن سلوك خوب کردن با شوهر خود ويحرم على كل منهما
ان يؤذي الآخر وحرامست بر هر کدام از مرد و زن که آزار دهد دیگری را به
غیر شرع ولا يجوز ان تنكشف المرأة بين يدي اليهودية والنصرانية
ووصف الاجنبية للرجال مع المفسدة ولا خلوة الرجل بها ولا النظر
اليها ولا الى شعرها ولا التزامها ولا لمسها ولا مفاكهتها ولا ممازجتها

حتی

حتی اخت الزوج وامة الغير الا القواعد من النساء فلا تحرم رؤيتهن و
كذا نساء الاعراب واهل السواد واهل الذمة بغير شهوة وجایز نیست که برهنه
شود پیش زن یهودیه و زن نصرانیه وجایز نیست تعریف کردن زن بیکانه برای
مردان هرگاه که بیم مفسده باشد وجایز نیست خلوت شدن مرد با زن بیکانه
ونه نظر کردن بسوی او ونه بسوی موی او ونه در بغل گرفتن
او ونه خود را مالیدن باو ونه حرفهای خوش آینده زدن و صحبت داشتن
باو ونه خوش طبعی کردن باو تا آنکه با خواهر زن هم و کنیز غیر هم جایز نیست
این چیزها مکر زنهای پیر پس حرام نیست دیدن آنها و همچنین است حکم
زنهای صحرانشینان و زنهای دهقانان و زنهای اهل ذمه مانند یهود و نصرانی
بی خواهش ويحرم على المرأة شق الجيب ولطم الخد وشر الشعر ونتفه
وخمش الوجه ومباشرة المرأة من غير ثوب وان تحدث بسر زوجها وترك
الحجاب والتهاون بالصلوة ونسبة ولد الزنا الى الزوج والقيادة وحرامست
بر زن پاره کردن گریبان و سیلی زدن بر رخسار و پریشان کردن مو و کندن
مو و خراشیدن رو و رسانیدن بدن به بدن زن بیجامه و فاش کردن سر شوهر
خود و بی پرده شدن و بی پروایی کردن بنماز و نسبت دادن فرزندی که از زنا
بهم رساند بشوهر خود و کشیدن زنها بسوی مردهای بیکانه برای زنا کردن
ويجب استيذان الولد على ابيه وعند زوجته واجبست رخصت

جهاین فرزند وقتی که خواهد داخل شود بر پدر و پیش پدر باشد زن او ولا یجوز
نظر الخصی الی المرأة وجایز نیست نگاه کردن خواجه سرا بسوی زنی که نامحرم
او باشد ویجب القناع علی الحرة بعد البلوغ لا قبله مع وجود الناظر وستر
شعرها علی الرجل خاصة ان کان غیر محرم لها وواجبست روپاک بر زن آزاد
بعد از بالغ شدن نه پیش از آن باوجود نظر کننده نامحرم وواجبست بر وی
پوشیدن موی خود را از مرد نامحرم و بس ولا یجوز للمرأة النظر
الی الرجل بشهوة وان کان اعمی وجایز نیست برای زن نگاه کردن بسوی
مرد بخواهش واگرچه باشد آن مرد کور ویحرم الدیاثة والتغایر فی غیر
محله وترکه فی محله والغیرة فی الحلال وحرامست دیوث بودن و غیرت
ورزیدن بیجا و ترك غیرت در جایش وغیرت ورزیدن در حلال
یحرم علی المرأة ان تسحر زوجها ولو علیه محبة الیها وصرفها عن غیرها
حرامست بر زن که سحر کند شوهر خود را واگرچه بکشیدن محبت شوهر
بسوی خود وگردانیدن محبت او از غیر خودش باشد که مشهور است میان مردم
به محبت ویحرم الجماع والانزال فی المسجد لغیر المعصوم وحرامست جماع
کردن و پایین آوردن منی در مسجد برای غیر معصوم ویجب الاحتیاط
فی النکاح زیادة علی غیره وواجبست احتیاط در نکاح زیاده بر غیر نکاح
فصل این فصلیست در بیان اولیای عقد نکاح والفاظ آن لا یجوز نکاح

الحرة

الحرة بغیر عقد ولا یجوز بلفظ الهبة من المرأة ولا ولیتها ولا بلفظ العاریة و
لا التحلیل فی الحرة وجایز نیست نکاح کردن زن آزاد بی عقد که عبارتست از ایجاب
وقبول وجایز نیست عقد نکاح بلفظ هبة از زن ونه از ولی آن زن مثل آنکه بگوید
که هبه کردم فرج بتو یا بخشیدم ونه بلفظ عاریت ونه بحلال کردن در زن آزاد
بلکه بلفظ انکحت یا زوجت یا بلفظ دیگر که معنی اینها باشد می باید که ایجاب
واقع شود وقبول هم بلفظ قبلت یا بلفظ دیگر که بمعنی قبلت باشد واگر نداند
یا نتواند گفتن قبلت ولا یجوز تزویج الثیب بغیر رضاها من اب ولا اخ
ولا غیرهما وکذا البکر البالغ الرشیدة التی لیس لها اب وجایز نیست
هیچکس بشوهر دادن زن بیوه بی رخصت او ونه پدر او ونه برادر او ونه
وهم چنین است حکم دختری که بالغ باشد وعاقل و نباشد او را پدر در
نکاح ولا یجوز تزویج العم والخال والاخ والام علی الصغیرة ولا الکبیرة
بغیر رضاها وجایز نیست بشوهر دادن عمو وخالو وبرادر و مادر برد
کوچك ونه بر دختر بزرگ بی رضای او ولا یجوز لاحد تزویج الصغیرة
الا الاب والجد له مع وجوده ولا بد فی البکر البالغة الرشیدة من رضاها
ورضاء ابیها وجایز نیست برای هیچکس بشوهر دادن دختر کوچك مگر برا
پدر وبرای پدر پدر با وجود پدر و ناچار است در دختر بکر بالغ وعاقل از
رضای او و رضای پدر او ولا یصح نکاح الامة ولا العبد بدون اذن المولی

ودرست نیست خواستن کنیز وزن دادن ببنده برخصت آقا ولا یجوز النکاح
مع قصد المزاج وکذا التحلیل وجایز نیست عقد نکاح بقصد خوش طبعی و
هم چنین است بتحلیل ولا یجوز ان تزوج امراة ومهرها نکاح امراة اخری
جایز نیست که بشوهر داده شود زنی وحال آنکه مهر او باشد بشوهر دادن زن دیگر
مثل آنکه بگوید من دختر را بتو میدهم که تو هم دختر را بمن دهی و دختر تو مهر
دختر من باشد فصل این فصلیست در بیان احکام زنا ومقدمات آن یحرم
الزنا علی الرجل والمراة والتمکین منه محصنا وغیر محصن وازالة بکارة
البکر علی غیر الزوج والمولی بنکاح وغیره ومن فعل وجب علیه المهر
فی الحرة وعشر القیمة فی الامة حرامست زنا کردن بر مرد وزن وقادر ساختن
بر زنا کردن خواه مرد زن داشته باشد وزن شوهر داشته باشد یا نه وحرام است
بر طرف کردن دختری زن بکر بر غیر شوهر وغیر آقا خواه بجماع باشد وخواه
بغیر جماع وکسی که بر طرف کند دختری را واجبست بر وی در زن آزاد ده یک قیمت
در زن که کنیز باشد ویحرم الانزال فی فرج المراة المحرمة ویجب العزل فی
الزنا علی من فعله وحرامست ریختن منی در فرج زنی که حرام کرده شده است
وواجبست بیرون فرج ریختن منی در زنا بر کسی که بکند زنا را ویحرم الزنا
علی الرجل بالصبیة غیر المدرکة وعلی المراة بالصبی غیر المدرک وبعبدها
وحرامست زنا بر مرد با دختری که بالغ نشده باشد وبر زن با پسری نابالغ
وبا بنده خود ولا یجوز غصب الاجنبیة فرجها ولا الاجنبی وجایز نیست

غصب

غصب کردن زن بیگانه فرج او را وجایز نیست غصب کردن فرج مرد بیگانه ویحرم الزنا
بالمسلمة والکافرة الحرة والامة قبلا ودبرا بمحرم وغیرها وحرامست زنا
کردن با زن مسلمان وکافر آزاد وکنیز در قبل ودبر او خواه محرم باشد آن زن وخواه
نامحرم ولا یحل وطی الامة المشترکة ولا خلوة الرجل بالاجنبیة ولا شیء من
مقدمات الزنا کالجلوس بین الرجلین والالتزام واللمس والتقبیل والنظر
ولا الوطی فی الحیض ولا النفاس قبلا لزوجة ولا امة ولا غیرهما فی
الصوم والاحرام والاعتکاف وحلال نیست جماع کردن کنیزی که مشترک
باشد ونه خلوت کردن مرد با زن بیگانه ونه چیزی از مقدمات زنا کردن مانند
نشستن در میان دو پای زن ودر بغل گرفتن ودست مالیدن وبوسیدن
ونظر کردن بسوی زن وجایز نیست جماع کردن در حیض ونه در نفاس
در قبل او خواه آزاد نکاح باشد وخواه کنیز وخواه غیر این دوتا وجایز نیست
جماع کردن در روزه واحرام واعتکاف مرد یا زن یا هر دو ویحرم اللواط
علی الفاعل والمفعول والتمکین منه ومقدماته حتی النظر بشهوة ولواط
البالغ بغیره وبالعکس والایقاب وما دونه ونوم رجلین فی لحاف
مجردین من غیر ضرورة وحرامست قادر ساختن برای جماع وحرامست
مقدمات این تا اینکه نکاح بخواهش جماع وجماع کردن مرد بالغ بغیر بالغ
وجماع کردن غیر بالغ ببالغ وفرو بردن ذکر در دبر مرد کمتر از این هم مانند

مالیدن ذکر در میان پاهای مرد و خوابیدن دو مرد در یک لحاف برهنه بیضرورت
هرگاه هر دو برهنه باشند و فرودتی نباشد وَيَحْرُمُ السَّحْقُ عَلَى الْفَاعِلَةِ وَالْمَفْعُولِ لَهَا
وَنَوْمُ الْمَرْأَتَيْنِ فِي لِحَافٍ مُجَرَّدَتَيْنِ وَنِكَاحُ الْبَهَائِمِ اِنْ كَانَتْ لِلْفَاعِلِ وَالْاِسْتِمْنَاءُ
وَالْقِيَادَةُ وَمُبَاشَرَةُ الْأَجْنَبِيَّةِ وَلَوْ مِنْ وَرَاءِ الثَّوْبِ وَالْحَرَكَةُ حَتَّى يَنْزِلَ
و حرامست سحق یعنی مالیدن فرج زن بر فرج زن دیگر بر مالنده و بر مالیده
شده و خوابیدن دو زن در یک لحاف برهنه و جماع کردن با چهارپایان و
اگر باشند آنها ملک جماع کننده و جلق و قرمساقی و مالیدن پوست مرد بپوست دست
زن بیگانه و اگرچه از بیرون جامه باشد و حرکت دادن تا وقتی بیرون آوردن
منی از جای خود وَيَجِبُ الْوَرَعُ وَالْعِفَّةُ عَنِ الْمُحَرَّمَاتِ وَحِفْظُ الْفَرْجِ مِنَ الزِّنَا
وَالنَّظَرِ الْمُحَرَّمِ و واجبست پرهیزکاری کردن و نگاه داشتن فرج از زنا کردن
و از نگاه کردن نامحرم بسوی او یعنی بپوشد آنرا فصل این فصلیست در بیان
زنهای که حرامست خواستن آنها وَنِكَاحُ الْاُمِّ وَاِنْ عَلَتْ وَالْبِنْتِ وَاِنْ نَزَلَتْ
وَالْاُخْتِ وَالْعَمَّةِ وَالْخَالَةِ وَبِنْتِ الْاَخِ وَبِنْتِ الْاُخْتِ وَاِنْ سَفَلْنَا حرام است
خواستن مادر بقصد نکاح و اگرچه بالا رود تا حوا و دختر اگرچه پایین برود
مثل خواستن آدم دختر ما را و خواهر و عمه و خاله و دختر برادر و دختر
خواهر و اگرچه پایین بروند تا هفتاد پشت مثلی وَيَحْرُمُ بِالرَّضَاعِ مَا يَحْرُمُ
مِنَ النَّسَبِ مِنَ الْحَرَائِرِ وَالْاِمَاءِ اِلَّا اُخْتَيْنِ الْاُمِّ وَكَذَا الْاَرْبَعُ الْاَخِيرَةُ
مِنَ الْاُمِّ لَا لِاشْتِرَاطِ اتِّحَادِ الْفَحْلِ و حرامست از جهت شیر آنچه حرام است

از جهت

از جهت نسب از آزادها و کنیزها مگر خواهر رضاعی مادری و همچنین حرام نیست
عمه و خاله و دختر برادر و دختر خواهر رضاعی مادری بواسطه آنکه شرط است
در حرام شدن اینکه شوهر شیردهنده یکی باشد پس اگر شیر دهد پسر را بشیر زید
و دختر را بشیر عمرو و این دختر خواهر رضاعی مادری آن پسر میشود و حرام نمی
شود بر وی و نه بر پسر او که عمه رضاعی مادری اوست و حرام نیست دختر این
دختر بر آن پسر که دختر خواهر رضاعی اوست و اگر شیر دهد دو پسر را
پس دختر یکی بپسر دیگر حرام نیست که دختر برادر رضاعی مادریست و اگر شیر
دهد دو دختر را پس یک دختر بر پسر دختر دیگر حرام نیست که خاله اوست
وَلَا يَنْتَشِرُ التَّحْرِيمُ فِي الرَّضَاعِ اِلَّا بِرَضَاعِ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ اَوْ خَمْسَ عَشْرَةَ رَضْعَةً
مُتَوَالِيَاتٍ يَرْوِي فِي كُلِّ رَضْعَةٍ وَيَشْرَبُ مِنَ الثَّدْيِ وَيَكُونُ اللَّبَنُ
عَنْ وِلَادَةٍ وَالرَّضَاعُ فِي الْحَوْلَيْنِ لِلْمُرْتَضِعِ وَيَثْبُتُ ذَلِكَ بِالْبَيِّنَةِ لَا بِقَوْلِ
الْمُرْضِعَةِ وَحْدَهَا و ثابت نمیشود حرام گشتن زن بر مرد در رضاع
مگر بشیر دادن در یک روز و یک شب یا پانزده شیر پی در پی که سیر شود در
هر شیر خوردن و بخوردن شیر از پستان و باشد او شیر بهم رسیده از زاییدن
و باشد شیر خوردن طفل در دو سال از عمر آن و ثابت میشود شیر خوردن
طفل بدو گواه عادل یا چهار زن که نیز عادله باشند نه بگفته شیردهنده
تنها وَمَنْ تَزَوَّجَ رَضِيعَةً فَاَرْضَعَتْهَا امْرَاَتُهُ اَوْ اُمُّهُ اَوْ وَلَدُهُ حَرُمَتَا عَلَيْهِ
اِنْ كَانَ دَخَلَ بِالْكَبِيرَةِ وَاِلَّا فَالْكَبِيرَةُ و کسی که زن خود کند دختر شیرخواره

پس شیر دهد آن دختر را زن او یا کنیز او که فرزند آورده باشد از آن حرام میشوند
هر دو بران اگر دخول کرده باشد زن بزرگ را واگرنه حرام میشود زن بزرگ
نه کوچك وَلَا يَجُوزُ تَزوِيجُ الْمَرْأَةِ عَلَى عَمَّتِهَا وَلَا خَالَتِهَا وَلَو مِنَ الرَّضَاعَةِ
بِغَيْرِ إِذْنٍ وَلَا عَلَى أُخْتِهَا مِنَ الرَّضَاعَةِ مُطْلَقًا وجایز نیست خواستن
زن بر عمهٔ زن ونه بر خالهٔ زن واگرچه رضاعی باشد بر خصت عمه وخاله وبر
خواهر زن باعتبار شیر خواره رخصت بدهد خواهر وخواه ندهد وَلَا
يَحِلُّ لِلْمُرْتَضِعِ أَوْلَادُ الْفَحْلِ مُطْلَقًا وَلَا أَوْلَادُ الْمُرْضِعَةِ نَسَبًا وَلَا رِضَاعًا
مِنْ لَبَنِهِ وحلال نیست برای شیر خورنده فرزندان صاحب شیر خواه
نسبی باشد وخواه رضاعی وحلال نیست برای او فرزندان شیر دهنده
که نسبی باشد ونه فرزندان که رضاعی باشد بشیر همین شوهر که شیر او را باین
پسر داده است نه بشیر شوهر دیگر زیرا که اتحاد فحل شرطست در حرمت
وَلَا يَجُوزُ أَنْ يَنْكِحَ أَبُو الْمُرْتَضِعِ فِي أَوْلَادِ صَاحِبِ اللَّبَنِ وَلَا فِي أَوْلَادِ
الْمُرْضِعَةِ وِلَادَةً وجایز نیست که زن بگیرد پدر شیر خورنده از فرزندان
صاحب شیر ونه از فرزندان شیر دهنده که از شکم او باشد وَإِذَا أَرْضَعَتْ
امْرَأَةٌ مَمْلُوكَهَا انْعَتَقَ وَحَرُمَ عَلَيْهَا بَيْعُهُ ووقت که شیر دهد زنی مملوك
خود را آزاد میشود وحرام میشود بران زن فروختن آن این فصلیست
در بیان زنهای که حرامست بر مرد خواستن آنها تَحْرُمُ امْرَأَةُ الْأَبِ وَإِنْ عَلَا

والولد

وَالْوَلَدِ وَإِنْ نَزَلَ وَإِنْ لَمْ يَدْخُلَا حرامست زن پدر واگرچه بالا رود وپسر زن
واگرچه پایین رود واگرچه دخول نکرده باشد پدر وپسر با او زن وَمَنْ مَلَكَ
أَمَةً فَوَطِئَهَا أَوْ مَسَّهَا أَوْ نَظَرَ إِلَى عَوْرَتِهَا وَنَحْوِهَا بِشَهْوَةٍ حَرُمَتْ عَلَى
أَبِيهِ وَابْنِهِ لَا بِمُجَرَّدِ الْمِلْكِ وکسی که مالك شود کنیزی را پس جماع کند او را
یا خود را بران بمالد ویا نگاه کند بسوی عورت او ومانند عورت او به
بخواهش جماع حرام میشود آن کنیز بر پدران وپسران وحرام میشود بر ایشان
بمحض مالك شدن او آن را وَمَنْ زَنَا بِجَارِيَةِ أَبِيهِ وَإِنْ عَلَا قَبْلَ أَنْ
يَطَأَهَا الْأَبُ حَرُمَتْ عَلَى الْأَبِ لَا بَعْدَ الْوَطْءِ وکسی که زنا کند بکنیز پدر
خود واگرچه اعلا باشد پیش از آنکه وطی کند آن کنیز را پدر حرام میشود
آن کنیز بر پدر وحرام نمیشود بران بعد از وطی آن وَمَنْ زَنَا بِامْرَأَةٍ
حَرُمَتْ عَلَى أَبِيهِ وَابْنِهِ وَحَرُمَ عَلَيْهِ أُمُّهَا وَبِنْتُهَا وِلَادَةً وَرِضَاعًا إِلَّا
مَعَ سَبْقِ التَّزْوِيجِ وکسی که زنا کند بزنی حرام میشود آن زن بر پدر آنکس
وپسر آن وحرام میشود بر آنکس مادر ودختر نسبی ورضاعی مگر آنکه پیش از
ناخواسته باشد او را وَمَنْ زَنَا بِعَمَّتِهِ وَخَالَتِهِ حَرُمَ عَلَيْهِ بِنْتَاهُمَا وکسی
که زنا کند بعمهٔ خود وخالهٔ خود حرام میشود بران دختر عمه وخاله که زنا کرده
با ایشان وَمَنْ زَنَا بِذَاتِ بَعْلٍ أَوْ ذَاتِ عِدَّةٍ رَجْعِيَّةٍ حَرُمَتْ عَلَيْهِ مُؤَبَّدًا
وَإِلَّا فَلَا وَلَكِنْ يَجِبُ عَلَيْهَا الْعِدَّةُ لَهُ وَلِغَيْرِهِ وکسی که زنا کند با صاحب

شوهری یا صاحب عدهٔ رجعیه حرام میشود او زن بر و زانی همیشه و اگر صاحب شوهر و صاحب عدهٔ نباشد پس حرام نمیشود همیشه لیکن واجبست بران زن که عده نگاه دارد برای زانی و برای غیر زانی و بعد از عده حلال میشود وَمَنْ لَاطَ بِغُلَامٍ فَاَوْقَبَ حَرُمَتْ عَلَيْهِ اُمُّهُ وَبِنْتُهُ وَاُخْتُهُ اَبَدًا وَاِلَّا فَلَا وَلَا يَتَزَوَّجُ اَحَدُهُمَا الْاٰخَرَ وَرُوِيَ تَحْرِيمُ الزَّوْجَةِ اِذَا اَوْقَبَ زَوْجُهَا اَخَاهَا

وکسی که لواطه کند پسری را پس فرو برد ذکر را در دبر او حرام میشود بران مادر آن پسر و دختر آن و خواهر آن همیشه و اگر فرو نبرد حرام نمیشود و نخواهد یکی ازین دو کس دختر یک دیگری را و روایت کرده شده است حرام شدن زن بر مرد خود وقتی که فرو می برد شوهر آلت را در دبر برادر آن وَمَنْ تَزَوَّجَ ذَاتَ بَعْلٍ اَوْ ذَاتَ عِدَّةٍ حَرُمَتْ عَلَيْهِ اَبَدًا اِنْ كَانَ عَالِمًا اَوْ دَخَلَ وَاِلَّا فَلَا بَلِ الْعَقْدُ بَاطِلٌ وَيَجِبُ الْمَهْرُ مَعَ الدُّخُولِ وَالْجَهْلِ وکسی که عقد کند صاحب شوهری را یا صاحب عده را حرام میشود آن زن بران همیشه اگر باشد آن عالم باینکه این زن شوهر دارد یا در عده است یا دخول کرده باشد او را و اگر عالم نباشد و دخول هم نکرده باشد حرام مؤبد نمیشود بلکه آن عقد باطلست و واجبست بر و مهر آن زن اگر دخول کرده باشد و جاهل بوده باشد وَمَنْ تَزَوَّجَ امْرَاَةً دَائِمًا اَوْ مُتْعَةً وَدَخَلَ بِهَا حَرُمَتْ عَلَيْهِ اِبْنَتُهَا كَانَتْ فِي حِجْرِهِ اَوْ لَا وَاِنْ لَمْ يَدْخُلْ بِالْاُمِّ لَمْ تَحْرُمْ اِلْبِنْتُ عَيْنًا بَلْ جَمْعًا وَالْحُرَّةُ وَالْاَمَةُ سَوَاءٌ فِي ذٰلِكَ وَتَحْرُمُ الْاُمُّ وَالْجَدَّةُ وَاِنْ لَمْ يَدْخُلْ بِالْبِنْتِ

وکی

وکسی که بخواهد زنی را دائمی یا بعقد متعه دخول کند او زن را حرام میشود بر آنکس دختر آن خواه آن دختر در کنار آنکس باشد یا نه و اگر دخول نکرده باشد بمادر حرام نمیشود دختر بمجرد عقد پیش دخول حرام مؤبد بلکه حرام میشود جمع کردن دختر با مادر و عقد نکاح مثل خواهر زن که تا مادر در خانهٔ اوست دختر را نمیتواند خواست و اگر مادر را طلاق دهد پیش از آن دختر را میتواند خواست بعقد و آزاد و کنیز برابرند درین حکم و حرام میشود مادر و مادر مادر بمجرد عقد دختر و اگرچه دخول نکرده باشد بدختر حرام مؤبد وَمَنْ مَلَكَ اَمَةً فَوَطِئَهَا حَرُمَتْ عَلَيْهِ اُمُّهَا وَبِنْتُهَا وَلَوْ حُرَّتَيْنِ وَبِالْعَكْسِ وکسی که مالک شود کنیزی را پس وطی کند او را حرام میشود بران مادر آن کنیز و دختر آن و اگرچه آزاد باشد مادر و دختر و بعکس هم وَيَحْرُمُ الْجَمْعُ بَيْنَ الْاُخْتَيْنِ فِي التَّزْوِيجِ نَسَبًا وَرِضَاعًا دَائِمًا وَمُتْعَةً بِالتَّفْرِيقِ حَتَّى تَزْوِيجِ اِحْدَيْهِمَا فِي عِدَّةِ الْاُخْرَى الرَّجْعِيَّةِ وَفِي عِدَّةِ الْمُتْعَةِ فَاِنْ تَزَوَّجَ اُخْتَيْنِ فِي عَقْدٍ وَجَبَ عَلَيْهِ فِرَاقُ اِحْدَيْهِمَا و حرامست جمع کردن میان دو خواهر در عقد خواه نسبی باشد و خواه رضاعی باشد و خواه عقد هر دو دائمی باشد و خواه متعه و خواه عقد یکی دائمی باشد و عقد دیگر متعه تا آنکه حرامست عقد کردن یکی از دو خواهر در عدهٔ خواهر دیگر که رجعیه باشد و در عدهٔ متعه هم پس اگر بخواهد دو خواهر را در یک عقد واجبست بران دور کردن یکی ازین دو تا وَمَنْ تَزَوَّجَ امْرَاَةً ثُمَّ تَزَوَّجَ

اختها او امها وجب مفارقة الثانية وبطل ويجتنب الاولى حتى تنقضى
العدة ان كان دخل بالثانية وكسى كه عقد كند زنى را بعد از آن عقد كند
خواهر آنرا يا مادر او را واجبست بر آن دورى از دويمى در عقد و باطل
ميشود عقد دويم و دورى نكند از زن اول تا وقتى كه تمام شود عدة زن
دويم واكر دخول كرده باشد زن دويم را ويحرم الجمع بين الاختين
فى الوطى لا الملك فان وطئها عالما حرمتا عليه حتى يخرج احديهما
عن ملكه لا بقصد العود الى الاخرى وحرامست جمع كردن ميان دو
خواهر در جماع نه در مالك شدن پس اكر وطى كند هر دو خواهر را دانسته
حرام ميشود هر دو تا بر ان تا وقتى كه بيرون ميكند يكى را از ملك خود
نه بقصد بركشتن بسوى ديكرى ولا يجوز تزويج بنت الاخ على
عمها ولا بنت الاخت على خالتها الا باذن وجايز نيست دختر
برادر زن بر عمه خود نه بر دختر خواهر زن خود بر خاله خود مكر برخصت
عمه يا خاله در تزويج ويحرم التزويج فى حال الاحرام فان فعل عالما
حرمت عليه مؤبدا وكذا الملاعنة والمقذوفة صماء او خرساء
ومن دخل بها قبل تسع فاقضاها وحرامست خواستن زن در حالت
احرام پس خواهد زن را دانسته حرام ميشود آن زن بر و هميشه و همچنين
حرام مؤبد ميشود بر شوهر زنى كه لعان كرده باشد شوهر با آن زن

وزنى

وزنى كه نسبت داده باشد شوهر آن زن را بسوى او در حالتى كه كنك باشد
يا كر آن زن وحرام مؤبد ميشود زنى كه دخول كند مرد با وى پيش از تمام
شدن نه سال پس هر دو را او يكى كند ولا يجوز التصريح بالخطبة
لذات العدة ولا الجمع بين ثنتين من ولد فاطمة وجايز نيست تصريح
كردن بخواستن براى زنى كه در عده باشد وجايز نيست خواستن
دو زن از اولاد فاطمه عليها السلام بحيثيتى كه هر دو در يكوقت زن او
باشند ودر خانه او باشند ولا يجوز تزويج الامة على الحرة الا
باذنها ويحرم على الانسان وطى امته اذا كان لها زوج ان كانت
فى عدة وجايز نيست خواستن كنيز بر زن آزاد مكر برخصت او
وحرامست بر آدمى جماع كردن كنيز خود وقتى كه باشد آنرا شوهرى يا
باشد در عدة طلاق يا وفات شوهر فصل اين فصليست در بيان
عدد زنهاى كه جايز است خواستن آنها بعقد دايمى ولا يجوز
ان يتزوج الحر اكثر من اربع حرائر دواما ولا ازيد من امتين
من جملة الاربع وجايز نيست كه بخواهد آزاد را بيشتر از چهار آزاد
بعقد دائمى ونه زياده بر دو كنيز كه از جمله چهار زن دايمى باشد ومن
كان عنده اربع فطلق واحدة رجعيا لم يجز له تزوج اخرى
حتى تنقضى عدتها فان فعل بطل وكسى كه باشد نزد او چهار زن
پس طلاق دهد يكى از آنها را بطلاق رجعى جايز نيست او را خواستن

زن بنجمی تا وقتی که تمام شود عدهٔ چهارمی پس اگر عقد کند بنجمی را پیش از تمام
شدن عدهٔ چهارمی باطلست انعقد و من تزوج خمسًا فی عقدٍ وجب
ان یخلّی سبیل احدیهنّ و کسی که بخواهد پنج را در یک عقد واجبست
بر و که سر دهد یکی از انها را و من تزوج شتین فی عقدٍ و عنده ثلاث
فارق احدیهما و کسی که بخواهد دو زن را در یکعقد و پیش او سه زن باشد
می باید که دوری کند از یکی از ایند و زن و اذا اسلم الکافر و عنده اکثر
من اربع وجب علیه مفارقة ما زاد و وقتی که مسلمان شود کافر و نزد او
بیش از چهار زن باشد واجبست برو دوری کردن از زیاده بر چهار زن
و لایجوز ان تجمع المرأة بین زوجین و لا فی عدة احدهما و جایز نیست
که جمع کند زن میان دو شوهر در یکوقت و نه در عدهٔ یکی از ایند و شوهر هم
و لایجوز للعبد ان یتزوج اکثر من حرتین سمعًا او حرةً و امتین او
اربع اماء و لایجوز له ان یشتری الا باذن مولاه و جایز نیست برای بنده
که بخواهد بیش از دو زاد در یکوقت یا یک آزاد و دو کنیز یا چهار کنیز و
جایز نیست برای بنده که کنیز را بخرد و وطی کند مگر برخصت آقای خود
و من طلق امرأته ثلثا حرمت علیه حتی تنکح زوجًا غیره و کسی که
طلاق دهد زن خود را سه مرتبه حرام میشود آن زن تا وقت که بخواهد
شوهر دیگر غیر آن شوهر بعقد دائمی و دخول کند او شوهر دیگر او را و من
طلق تسعًا للعدة حرمت علیه مؤبدًا و کسی که طلاق دهد زن را نه مرتبه

طلاق

طلاق عدی حرام میشود آن زن برو حرام مؤبد و اذا طلقت الامة طلقتین حرمت
علیه حتی تنکح زوجًا غیره و وقتی که طلاق داده شود کنیز دو طلاق حرام میشود
آن کنیز بر شوهر خود تا وقتی که شوهر دیگر کند **فصل** این فصلیست آنهای که حرامست
زن با ایشان دادن و زن از ایشان خواستن تحرم مناکحة الکفار حتی اهل
الذمة الا فی الضرورة و المستضعفة و الاستدامة و الامة بالملک حرامست
زن دادن بکفار و گرفتن از ایشان تا انکه یهود و نصاری هم مگر در وقت
ضرورت مگر زنی که تعصب و دشمنی نداشته باشد با مسلمانان و مگر زنی که
شوهر یهود یا نصاری باشد و بعد از ان مسلمان شده باشد و آن زن مسلمان نشده
و مگر کنیزی که مسلمان مالک او شده باشد و آن کنیز مسلمان نشود و بر کفر باقی
باشد و یحرم تزویج الناصب بالمؤمنة و الناصبة بالمؤمن الا الضرورة و
تقیة و حرامست زن مؤمنه بناصبی دادن و زن ناصبیه برای مؤمن خواستن
مگر برای ضرورت و تقیه **فصل** این فصلیست در بیان احکام متعه لایجوز
التمتع بالبنت قبل البلوغ بغیر ولی و لا بامة الرجل بغیر اذنه و لا بالامة
الرجل علی الحرة الا باذنها جایز نیست بمتعه گرفتن دختر پیش از بالغ شدن او
برخصت ولی او و جایز نیست بمتعه گرفتن کنیز مرد برخصت او و جایز نیست
بمتعه گرفتن کنیز بر زن آزاد مگر برخصت آزاد و یشترط الایجاب و القبول
و تعیین المدة المضبوطة و المهر و یجب الشرط الذی یذکر فی العقد و شرط
کرده شده است در صیغه متعه ایجاب از جانب زن و قبول از جانب مرد و مشخص

دتی که مضبوط باشد و مهر و واجبست شرطی که ذکر کرده میشود در عقد متعه و
یجب علیها مع الدخول ان تعتد بعد المدة بطهرین بان تری الحیضة الثانیة
ان لم تتم وان تر دما فخمسة واربعون یوما ومن الوفاة فی المدة اربعة
شهر وعشرا ومن الحمل بالوضع ولا یجوز لها ان تزوج فی العدة الا بالزوج
واجبست بر زنی که متعه کرده است یا دخول با آن اینکه عده نگاه دارد بعد از
تمام شدن مدت متعه بدو طهر باین نحو که بیند حیض دویم را واگرچه تمام
کند حیض دویم را واگر نبیند خون حیض را پس عده او چهل و پنج روزاست
عدهٔ او از مردن شوهر در مدت متعه چهار ماه و ده روز است واز حمل بوضع
حمل وجایز نیست از برای زن که شوهر کند در عده مگر همان شوهر ومن
تمتع امرأة ثم وهبها المدة لم یجز له الرجوع ولا یجوز نفی ولدها
ان عزل او شرط مع الشرایط وکسی که بمتعه گیرد زنی را بعد از ان ببخشد
آن مدت را جایز نیست او را رجوع کردن در هبه وجایز نیست بر طرف
کردن فرزندی که بهم رسد از متعه واگرچه بیرون ریخته باشد منی را یا شرط
کرده باشد نطلبیدن ولد با وجود شرایط بودن فرزند از ان مانند دخول
نکذاشتن شما. از دخول یجب استبراء الامة علی المشتری الا ما
واجبست استبراء کنیز بر مشتری مگر آنچه مستثنی کرده شده است مانند
بر زن و مرد امینی که خبر دهد باستبراء آن و صغیره و یائسه غیر مدخوله ومن
عتق سریة وجب علیها العدة لغیره لا له وتعتد عدة الحرة عن الطلاق

ویجب

دونه ولم یحل البیع والخدمة پس اگر وطی کند آن کنیز را با آنکه حلال نکرده باشد
آقا آنرا واجب میشود بر ان ده یک قیمت آن کنیز اگر باشد بکر و پنج
یک اگر باشد کالم واگر حلال کند برای آن قسمی از نفع حلال نمیشود برای
او غیر آن قسم پس اگر حلال کند وطی را حلال میشود آنچه پایین تر وطی است
و حلال نمیشود فروختن و خدمت آن ومن زنا بامة وجب علیه التوبة
والتحلل من المالک وکسی که زنا کند کنیزی را واجبست بر ان توبه کردن و
طلب تحلل کردن از مالک آن کنیز واذا اشتری زوج الامة بعضها حرمت
علیه حتی یشتری الباقی فاذا اشتریها بطل العقد وحلت له بالملک و وقتی
که بخرد شوهر کنیز حصه را از ان حرام میشود بر ان تا وقتی که بخرد باقی را پس
وقتی تمام کنیز را باطل میشود عقد و حلال میشود آن کنیز برای آن شوهر بسبب
مالک شد ومن اشتری احد الزوجین فله الفسخ فیبطل العقد وکسی که
بخرد یکی از شوهر و زن را پس میرسد او را فسخ و بر طرف کردن عقد پس باطل
میشود آن عقد واذا اشترت المرأة زوجها او بعضه بطل العقد فان
اعتقه وارادت تزویجه وجب تجدید العقد و وقتی که بخرد زن شوهر
خود را یا حصه از شوهر را باطل میشود عقد پس اگر آزاد کند او را و خواسته
باشد شوهری او را واجب میشود که از سر نو عقد ببندند ومن غصب
جاریة فاولدها وجب علیه ردها ورد الولد لمالکها ولا یحل لاحد

الشركاء وطى الامة المشتركة وكسى كه غصب كند كنيزى را پس فرزند بهم رساند از او واجبست
بر وى پس دادن كنيز بصاحبش با فرزند وحلال نيست براى يكى از شركا جماع كردن
كنيزى كه مشترك باشد برخصت ايشان فصل اين فصليست در بيان
احكام عيبهاى زن ومن تزوج امرأة بها عيب ودخل وجب عليه المهر
الا ان تكون دلست نفسها وان دخل بعد العلم بالعيب لم يجز له الفسخ
وان دلسها وليها ودخل الزوج وجب على الولى المهر كسى كه بخواهد
زنى را كه عيب داشته باشد وجماع كند واجبست بر وى مهر انكه آن زن خودش
عيب خود را پنهان كرده باشد واگر جماع كند بعد از دانستن عيب جايز
نيست او را برطرف كردن عيب نكاح او زن واگر پنهان كرده باشد عيب او را
ولى او وجماع كرده باشد شوهر واجبست بر ولى مهر او زن ولا يجوز
للمسلمين جعل الخمر والخنزير مهرا وجايز نيست براى مسلمانان كردانيدن
شراب وخوك مهر زن ويجب اداء المهر مع الامكان ونية ادائه مع
عدمه وان لم يسم لها مهرا ودخل وجب مهر مثلها ومن تزوج على
مهر السنة وجب عليه خمسمائة درهم وواجبست دادن مهر بزن با وجود
ممكن بودن در خواطر داشتن با عدم ممكن بودن واگر نام نبرده باشد براى
زن مهر را وجماع كرده واجبست بران مهر مانند او زن وكسى كه عقد كند
بر مهر سنت واجبست بر وى پانصد درهم دادن ولا يجوز للرجل ان ياكل

مهر

مهر ابنته ولا يقبضه الا ان يكون وكيلا او تكون صغيرة وجايز نيست
براى پدر كه بخورد مهر دختر خود را وجايز نيست كه بگيرد مهر را مگر آنكه
وكيل دختر باشد يا دختر كوچك باشد ومن تزوج امرأة على حكمها
لم يجز لها ان تحكم باكثر من مهر السنة وكسى كه بخواهد زنى را بمهرى كه
حكم خواهد كرد او زن با آن مهر جايز نيست براى او زن كه حكم كند بيشتر
از مهر سنت كه عبارتست از پانصد درهم ومن تزوج ابنه وضمن المهر
ولم يكن له مال وجب على الاب المهر والا وجب على الولد وان
كان صغيرا وكسى كه زن خواهد براى پسر خود وضامن شود يا نباشد
پسر را مالى واجبست بر پدر مهر واگر چه پدر ضامن مهر نشود و پسر مال
داشته باشد واجبست بر پسر واگر چه كوچك باشد ومن طلق قبل الدخول
وجب عليه نصف المهر ونصف غلته ان كان له غلة وبعد الدخول و
هو الوطى يجب الجميع وكسى كه طلاق دهد پيش از دخول واجبست بر و
نصف مهر ونصف حاصل او مهر اگر باشد براى مهر حاصلى وبعد از دخول
و آن عبارتست از جماع واجب ميشود بر وى تمام مهر ولو شرطت فى المتعة
على الزوج استمتاعه بما دون الوطى لم يحل الوطى الا ان تاذن واگر شرط
كند زن در متعه بر شوهر خود منتفع شدن از ان بغير جماع حلال نميشود
جماع مگر انكه رخصت دهد زن ولو شرط امرأة ان لا يخرجها من بلدها

وجب علیه الوفاء واگر شرط کند برای زن خود که بیرون نبرد او را از شهر او
واجبست بر وی وفا کردن باین شرط وجایز نیست او را بیرون بردن آن زن
ولو تزوج الخصی ودخل وجب علیه المهر واگر زنی را بخواهد خواجه
سرا وجماع کند او را واجبست بر وی مهر آن زن ومن افتض بکرا لزمه مهرها
وکسی که بکارت دختری را ببرد بانگشت خود لازم است او را مهر او دختر ولو
تزوجت الام الولد بغیر اذن فابی وجب المهر علی الام واگر کدخدا
کند مادر پسر را بی رخصت او وپسر او قبول نکند آن زن را واجبست مهر بر مادر
ومن طلق امراة قبل الدخول وقبل فرض المهر وجب ان یمتعها بحسب
حاله فی الغنی والفقر واذا مات احدهما بعد فرض المهر وجب نصفه
مع عدم الدخول وکسی که طلاق دهد زن را پیش از دخول وپیش از
مشخص کردن مهر واجبست که چیزی بدهد باو موافق حال خود در مال
داری وبی چیزی ووقتی که بمیرد یکی از دو تا بعد از مشخص کردن مهر
واجبست نصف مهر پیش از دخول فصل این فصلیست در بیان حق
زوجه از خوابیدن وجماع ویجب للزوجة لیلة من اربع وللثنتین
لیلتان وللثلاث ثلاث وللاربع اربع واذا کن اربعا لم یجز تفضیل
احدیهن فی القسم والا جاز واجبست برای زن یکشب از چهار شب
وبرای دو تا دو شب وبرای سه تا [illegible] شب وبرای چهار تا چهار شب ووقتی که

باشد چهار زن در عقد یکی جایز نیست تفضیل دادن او یکی از انها را در قسمت
کردن شبها واگر نباشد چهار جایز است تفضیل دادن بعضی بر بعضی دیگر
وخوابیدن در شب خویش او ویجب العدل فی القسم والواجب
المبیت لا المواقعة الا بعد اربعة اشهر ویجب للحرة ضعف الامة
وکذا الذمیة والمسلمة وواجبست عدالت کردن در قسمت کردن شبها
درمیان زنها وواجبست شب بروز آوردن نه جماع کردن مگر بعد از
گذشتن چهار ماه از جماع کردن وواجبست برای زن آزاده دو برابر
کنیز وهم چنین است حکم ذمیه ومسلمه که برای مسلمه دو برابر ذمیه است
فصل این فصلیست در بیان فرزندی که زن یا کنیز مدخوله یجب
الاعتراف بولد الزوجة والامة مع احتمال کونه منه اذا ولد ما بین ستة
اشهر وتسعة بعد الوطی وواجبست اقرار بفرزند زن وکنیز با وجود
احتمال بودن فرزند از او وقت که بزاید میان شش ماه ونه ماه بعد از جماع کردن
او زن را با کنیز ولا یجوز تمنی موت المؤمنین خصوصا الاولاد ولو
اناثا وجایز نیست آرزو کردن مردن مؤمنان خاصه فرزندان واگرچه دختر
باشند ومن عزل عن المراة لم یجز له نفی الولد وکذا لو انزل علی فرج
زوجته البکر فحملت وکذا لو وطی امته ثم شک فی وقت الوطی
وکسی که دور میکند منی خود را در وقت جماع کردن از زن وبیرون فرج میریزد

جایز نیست او را بیرون کردن فرزندی که زاییده از فرزندی خود هم چنین است
اکر بریزد بر فرج زن خود که بکر باشد پس حامله شود و هم چنین اکر جماع کند
کنیز خود را بعد از آن شك کند در وقت جماع وَرُوِيَ فِي وُجُوبِ الْعَقِيقَةِ
وَلَا يَجُوزُ لَطْخُ رَأْسِ الْمَوْلُودِ بِهَا و روایت کرده است واجب بودن
عقیقه و جایز نیست آلوده کردن سر طفل بخون عقیقه وَيَجِبُ خِتَانُ
الصَّبِيِّ عِنْدَ الْبُلُوغِ وَكَذَا الْكَبِيرُ إِنْ لَمْ يَكُنْ فَعَلَ وَلَوْ كَانَ كَافِرًا فَأَسْلَمَ
وَجَبَ واجبست ختنه کردن طفل در وقت بالغ شدن و هم چنین است
بزرك اکر ختنه نکرده باشد و اکرچه بوده باشد کافر پس مسلمان شده
باشد و واجبست بار دیکر ختنه کردن اکر روییده باشد پوست بر سر ذکر
بعد از ختنه کردن وَلَا يَجُوزُ ضَرْبُ الْأَوْلَادِ عَلَى بُكَائِهِمْ وَلَا جَبْرُ الْحُرَّةِ
عَلَى إِرْضَاعِ وَلَدِهَا وَيَجِبُ إِرْضَاعُ الطِّفْلِ وَأَقَلُّهُ أَحَدٌ وَعِشْرُونَ شَهْرًا
و جایز نیست زدن فرزندان بواسطهٔ کریه کردن ایشان و جایز نیست ستم دادن
زن آزاد بر سر شیر دادن طفل و کمتر وقت شیر دادن بیست و یکماه است
وَيَجِبُ بِرُّ الْوَالِدَيْنِ وَيَحْرُمُ عُقُوقُهُمَا وَقَطِيعَةُ الْأَرْحَامِ وَمَنْ أَقَرَّ
بِوَلَدٍ لَمْ يَجُزْ لَهُ إِنْكَارُهُ وَلَا يَجُوزُ الْانْتِفَاءُ مِنَ النَّسَبِ الثَّابِتِ و واجبست
نیکی کردن با پدر و مادر و حرامست رنجانیدن پدر و مادر و دوری
کردن از خویشان و کسی که اقرار کند بفرزندی جایز نیست او را انکار کردن

ازفرزند

از فرزند و جایز نیست خود را بیرون کردن از نسبی که ثابت باشد آن فصل این
فصلیست در بیان احکام نفقه و واجب بودن نفقه يَجِبُ إِنْفَاقُ الْإِنْسَانِ
عَلَى نَفْسِهِ وَعَلَى أَبَوَيْهِ وَأَوْلَادِهِ وَزَوْجَاتِهِ وَمَمَالِيكِهِ وَدَوَابِّهِ وَفِي سَائِرِ
الْوَاجِبَاتِ مِنَ الزَّكٰوةِ وَالْحَجِّ وَأَدَاءِ الدَّيْنِ وَغَيْرِ ذٰلِكَ و واجبست
خرج کردن آدمی مال خود را بر خود و بر پدر و مادر و فرزندان و زنها
و بندها و اسبهای خود و در باقی واجبها از زکوة و حج و ادا کردن قرض
و غیر اینچیزها وَيُشْتَرَطُ فِي وُجُوبِ النَّفَقَةِ الْآبَاءِ وَالْأَوْلَادِ حَاجَتُهُمْ
وَغِنَاهُ وَفِي نَفَقَةِ الزَّوْجَةِ عَدَمُ النُّشُوزِ و شرطست در واجب بودن
نفقه پدران و فرزندان محتاج بودن و مالدار بودن او و در نفقهٔ زن
ناشزه نبودن و اطاعت کردن وَيَجِبُ نَفَقَةُ الْحُبْلَى الْمُطَلَّقَةِ حَتَّى
تَضَعَ وَالْإِنْفَاقُ عَلَى الْمُطَلَّقَةِ الرَّجْعِيَّةِ وَعَلَى الْحَامِلِ الْمُتَوَفَّى عَنْهَا
عَنْ مَالِ الْحَمْلِ و واجبست خرج زن حامله که طلاق داده باشد او را
تا وقتی که بزاید او و خرج کردن بر زن مطلقه بطلاق رجعی و بر حامله که شوهر
او مرده باشد از مال فرزندی که در شکم است وَيَجِبُ نَفَقَةُ الْمَمْلُوكِ
وَإِنْ أَعْتَقَهُ إِذَا لَمْ يَكُنْ لَهُ كَسْبٌ وَلَا يَجُوزُ السَّرَفُ وَلَا التَّقْصِيرُ فِي
النَّفَقَةِ و واجبست خرج مملوك و اکرچه آزاد باشد آن وقت که نباشد
او را کسبی که خرج خود را تواند بآن کسب بهم رساند و جایز نیست اسراف کردن

این این فصلیست درمیان
احکام نفقه و واجب
بودن نفقه یجب انفاق
الانسان علی نفسه وعلی
ابویه واولاده وزوجاته
ومما لیکه ودوابه وفی
الواجبات من الزکوة
والحج واداء الدین وغیر
ذالك و واجبست
خرج کردن آدمی مال خود
بر خود و بر پدر و مادر
و فرزندان و زنها و بندها
و اسبهای خود
و در باقی واجبها از
زکوة و حج و ادا کردن قرض
و غیر اینچیزها و یشترط

ونه تنگ گرفتن در خرج خود و بر اهل و عیال خود و هر که واجب النفقه باشد
کتاب الطلاق این کتابیست در بیان شرطهای طلاق دادن زن یشترط
فی المطلق البلوغ ولو عشرا والعقل والاختیار والقصد ووقوع الصیغة
وهی لفظ طالق واسماع رجلین عدلین وشرط کرده شده است در طلاق
دهنده بالغ بودن واگرچه ده سال باشد وعاقل بودن واختیار داشتن
وقصد طلاق وواقع شدن صیغهٔ طلاق وآن یک لفظ طالقست وشنوانیدن
دو مرد عاقل ویشترط الخلو من الحیض ان کان دخل وطهر المواقعة
الا الحامل والصغیرة والیائسة وزوجة الغایب وشرط کرده
شده است در مطلقه خالی بودن از حیض اگر دخول کرده باشد وخالی
بودن از طهری که جماع کرده است در آن طهر یعنی که بعد از جماع
حیض دیده واز حیض پاک شده باشد مگر زنی که حمل داشته باشد
وزنی که کوچک باشد وزنی که ناامید شده باشد از حیض دیدن و
وزنی که شوهر او غایب باشد بچند شرط که مذکور است ولا یجوز الطلاق
قبل التزویج ولا طلاق الاب زوجة الولد وجایز نیست طلاق داد
پیش از عقد نکاح وجایز نیست طلاق دادن پدر زن پسر را
این فصلیست در بیان احکام طلاق کل امرأة طلقت ثلثا حرمت

علی المطلق

صورت که مذکور است مگر آنکه رجوع کند مختلعه و مبارات در بذل پیش از بیرون
رفتن از عده پس میرسد شوهر را هم رجوع کردن در طلاق این مختلعه و مبارات
والعدة تجب علی الحامل المطلقة وهی وضع الحمل ولو من ساعتها وذات
التوامین تبین بوضع الاول فلا یجوز الرجوع للزوج ولا یجوز
لها ان تتزوج الا بعد وضع الثانی وعده واجبست بر حامل که طلاق داده
شده است و آن عدهٔ او زاییدن اوست واگرچه بزاید در همان ساعت
که طلاق داده شده است وصاحب دو حمل بااین میشود بزاییدن حمل
اول پس جایز نیست شوهر را همان ساعت رجوع کردن وجایز نیست
زن را که شوهر بکند مگر بعد از وضع حمل دویم ویجب علیه الرجوع فی الحیض
والطهر الی ما من فی محله وواجبست بر زن رجوع در حیض وطهر
بسوی چیزی که گذشت در جایش ولا یجوز للمطلقة رجعیا ان تخرج
من بیت زوجها ولا الحج مندوب الا باذنه ولیس له ان یخرجها الا ان
تأتی بفاحشة وجایز نیست برای مطلقه بطلاق رجعی که بیرون رود از
خانهٔ شوهر خود نه برای کار سنتی که غیر حج باشد ونه برای حج سنتی مگر برخصت
شوهر ونمیرسد شوهر را که بیرون کند او را مگر آنکه فاحشه کند در خانهٔ او
ویجب علیه نفقتها فی العدة واذا ادعت انقضاء العدة مع الاحتمال
وجب القبول وواجبست بر شوهر نفقهٔ زن در عدهٔ رجعی ووقت که

کند تمام شدن عده را با وجود احتمال تمام شدن واجبست قبول کردن و
يجب العدة على المرتابة بالحمل الى تسعة اشهر و واجبست عده بر زنی
که شك داشته باشد در حامله بودن تا نه ماه و يجب العدة من يوم طلقت
لا من يوم بلوغ الخبر فان علمت بعد انقضائها سقطت و واجبست
عدهٔ طلاق از روزی که طلاق داده شده نه از روزی رسیدن خبر طلاق باو
پس اگر بداند طلاق را بعد از تمام شدن عده ساقط میشود عدهٔ طلاق و
يجب عدة الوفاة من يوم بلوغ الخبر وان كان بعد سنين لا من يوم
الموت و واجبست عدهٔ وفات از روزی که خبر مرگ شوهر برسد بزن
در آن روز و اگرچه بعد از سالها باشد نه از روز وفات و يجب على المتوفى
عنها الحداد بترك الزينة والطيب والواجب من عدة الوفاة
اربعة اشهر وعشرة ايام فان كانت حاملا فابعد الاجلين منها ومن
الوضع و واجبست بر زن شوهر مرده حداد که عبارتست از ترك
زینت کردن و آرایش کردن و بوی خوش کردن و بوی خوش مالیدن و واجبست
از عدهٔ وفات چهار ماه و ده روز پس اگر باشد آن زن حامله پس عدهٔ
او مدتیست که دورتر باشد از چهار ماه و ده روز و از زاییدن یعنی اگر
بزاید پیش از چهار ماه و ده روز عدهٔ او چهار ماه و ده روز است و اگر
بزاید بعد از آن عدهٔ زاییدنست نه چهار ماه و ده روز و اذا مات في

العدة

العدة الرجعية وجب عليها استيناف عدة الوفاة و کسی که بمیرد شوهر
در عدهٔ رجعی واجبست بر زن از سر گرفتن عدهٔ وفات و ذات البعل
اذا تزوجت ودخل وجب عليها العدة من الثاني كالمطلقة و وجب
مفارقتها له والرجوع الى الاول و زن صاحب شوهر وقت که شوهر
دیگر بکند و جماع کند دویم واجبست بر آن عده از دویم مانند زن طلاق
شده و واجبست دوری کردن زن از شوهر دویم و برگشتن بسوی شوهر
اول والواجب على الامة من عدة الطلاق طهران فان لم تحض و
اربعون يوما الا ما استثني ومن الوفاة اربعة اشهر وعشرا وكذا
المتعة وكذا الامة اذا وطئها مولاها ثم مات ولو مدبرة فان
فان اعتقها اعتدت كالمطلقة فان مات فيها وجب عليها عدة
الوفاة و واجبست بر کنیز از عدهٔ طلاق دو طهر پس اگر حیض نبیند
پس چهل و پنج روز است مگر آنچه مستثنی کرده شده است و از وفات
چهار ماه و ده روز است و همین حکم دارد متعه هم و همین حکم دارد کنیز
هم وقتی که جماع کند او را آقای او پس بمیرد و اگرچه مدبره هم باشد پس
اگر آزاد کند او را عده نگه میدارد مانند زن طلاق داده شده پس اگر
بمیرد در عده واجبست بر آن عدهٔ وفات چهار ماه و ده روز و يجب

العدة على الزانية اذا ارادت ان تتزوج الزاني او غيره و واجبست عدة
بر زن زنا کننده وقت که میخواهد شوهر خود کند زانی را یا غیر او را
ویجب على الذمية العدة كالامة فان اسلمت فيها فكالحرة و واجبست
بر زنی که ذمیه باشد عده مانند کنیز پس اگر مسلمان شود در عده پس مانند
آزاد است در عده و باید که تمام کند عده آزاد را و ذو الاربع اذا طلق
رجعيا لم يجز له تزويج اخرى في العدة وكذا من اراد تزويج اختها
وكذا المتعة لا يتزوج اختها في عدتها واذا اعتقت في الرجعية وجب
عليها عدة الحرة و صاحب چهار زن وقت که طلاق رجعی دهد جایز
نیست او را خواستن زن دیگر در عده آن زن و هم چنین است حکم کسی
که خواهر زن را عقد کند و هم چنین است متعه که بخواهد خواهر او را در عده
متعه و وقت که آزاد کرده شود کنیز در عده رجعی واجب میشود بر وی عده
آزاد فصل في الخلع والمبارات این فصلیست در بیان احکام خلع
و مبارات لا يحل الخلع ولا العوض حتى تظهر الكراهة من المرأة
ولا يجوز الاضرار بها حتى تفتدي منه ولا يجوز لها طلب الخلع و
الطلاق اختيارا ولا بد من الاتباع بالطلاق و حلال نیست
طلاق خلعی دادن و حلال نیست عوض گرفتن تا وقت که ظاهر نشود
کراهت

کراهت از زن و جایز نیست ضرر رسانیدن بزن تا عوض دهد بشوهر خود را
خلاص کند از دست آن و جایز نیست برای زن طلبیدن خلع و طلاق از
شوهر در حالت اختیار و ناچار است در خلع گفتن طلاق بعد از گفتن
صیغه خلع ولا يجوز ان يؤخذ من المبارات اكثر من المهر ويجوز
في الخلع و جایز نیست که گرفته شود از زنی که بخواهد شوهر او شوهر هم او را
بیشتر از مهر و جایز است گرفتن بیشتر از مهر زنی که نخواهد شوهر او شوهر
خواهر او را ولا يجوز الرجوع في طلاقهما الا ان ترجعا في البذل
و جایز نیست رجوع کردن شوهر در طلاق مختلعه و مبارات مگر آنکه
رجوع کنند اینها در آنچه بعوض طلاق بشوهر بذل کردن پس رجوع کند
شوهر ولا بد في المبارات من الكراهة منهما و ناچار است در مبارات
از کراهت از مرد و زن هر دو تا بخلاف مختلعه که کراهت از زن است تنها
فصل في الظهار اذا قال انت على كظهر امي او اختي او نحوهما
حرم وطؤها حتى يكفر او يطلق ثم يقعد عليها وقتی که بگوید بزن
که انت علي كظهر امي یا اختي یا مانند اینها تا حرام میشود بر وی جماع
کردن تا آنکه کفاره بدهد یا طلاق دهد و بعد از آن او را دیگری بخواهد

ويشترط في وقوعه البلوغ والعقل والاختيار والقصد وزوجيتها والدخول بها وكونها في طهر لم يجامعها فيه وسماع عدلين فيجب الكفارة اذا اراد الوطي فان طلق سقطت فان راجع واراد وجبت وان تعدد الظهار ولو من امراة واحدة وجب عن كل مرة كفارة وكذا لو تعدد النساء ولو بلفظ واحد وان جامع قبل الكفارة لزمه كفارة اخرى شرط كرده شده است در واقع شدن ظهار بالغ بودن مظاهر وعاقل بودن او واختيار داشتن وقصد كردن ظهار وزن مظاهر بودن از ان در وقت صيغهٔ ظهار كفتن او وجماع كردن او او را پيش از ظهار وبودن انوقت در طهري كه جماع نكرده باشد او را دران طهر وشنيدن دو مرد عادل صيغه را پس واجب ميشود كفاره بر مرد وقتي كه ميخواهد جماع را پس اكر طلاق دهد ساقط ميشود كفاره پس اكر رجوع كند در طلاق وخواهد جماع را واجب ميشود كفاره واكر مكرر شود ظهار واكرچه از يك زن باشد واجبست از هر مرتبه كفاره وهمچنين است هم اكر مكرر باشد زنها واكرچه اين ظهار متعدد از زنهاي متعدد به يك لفظ باشد واكر جماع كند پيش از كفاره دادن لازم ميشود او را كفارهٔ ديكر بسبب جماع كردن ولا يجوز ان يجبر على الكفارة او الوطي او الطلاق الا بعد المرافعة ومضي ثلثة اشهر وجايز نيست كه جبر كرده شود مرد

بر كفاره

بر كفاره دادن وجماع كردن يا بر طلاق دادن مكر بعد از طلبيدن زن جماع را پيش حاكم شرع وكذشتن سه ماه فصل في الايلاء اين فصليست در بيان قسم خوردن لا يقع الا بالله واسمائه الخاصة بقصد الاضرار فاذا حلف على ترك الوطي اكثر من اربعة اشهر او مطلقا حرم عليه حتى يكفر ولا يجوز له تركه اكثر من ذلك الا برضاها واقع نميشود ايلا مكر بخدا ونامهاي آن كه مخصوص است بقصد ضرر رسانيدن بزن پس وقت كه قسم ميخورد بر ترك كردن جماع وبكويد كه جماع نميكنم بيشتر از چهار ماه يا بكويد كه جماع نميكنم با اين زن حرام ميشود جماع بر ان تا وقت كه كفارهٔ قسم بدهد وجايز نيست او را ترك كردن بيشتر از چهار ماه مكر برضاي زن ويشترط فيه الدخول وحريتها ولا يجوز ان يوقف الا بعد اربعة اشهر فيجبر على ان يفي او يطلق فان فاء وجب عليه الكفارة وان طلق وجب اعتبار الشرايط وشرط كرده شده است در ايلاء مدخوله بودن زن وآزاد بودن زن وجايز نيست كه ايستاده كرده شود شوهر مكر بعد از چهار ماه پس جبر كرده ميشود بر جماع كردن يا طلاق دادن پس اكر جماع كند واجب ميشود برو كفاره واكر طلاق دهد واجبست اعتبار كردن شرايط طلاق دادن فصل في الكفارة اين فصليست در بيان كفاره دادن يجب

الكفارة المرتبة في الظهار وقتل الخطاء عتق رقبة فان عجز فصام
شهرين متتابعين فان عجز فاطعام ستين مسكينا مدا مدا او لا
يجوز التفريق قبل تتابع شهر ويوم والواجب على العبد صوم
شهر واجبست كفاره كه به ترتيب داده ميشود در ظهار و در كذشتن
بخطا آن كفاره مرتبه آزاد كردن بنده است پس اكر نتواند آزاد كردن بنده
پس روزه دو ماه از پى هم پس اكر عاجز شود از روزه داشتن پس طعام
دادن بشصت مسكين يك مد يك مد و جايز نيست افطار كردن در اثناى
روزه كفاره پيش از كذشتن يكماه يكروز از پى هم و واجبست بر بنده
روزه داشتن يكماه براى كفارهٔ ظهار و قتل خطا وتجب الكفارة
المخيرة المرتبة في كفارة اليمين اطعام عشرة مساكين او كسوتهم
او تحرير رقبة لم يجد فصام ثلثة ايام و واجبست كفاره كه اختيار
داده شده است دران و ترتيب هم و آن طعام دادن ده مسكين است
يا جامه دادن ايشان يا آزاد كردن بنده پس كسى كه نيابد آنچيز را پس كفاره
او روزه سه روز است ويجب كفارة الجميع بقتل المسلم عمدا او لو قتل
عبده او عبد غيره و واجبست كفارهٔ جمع بكشتن مسلمان بقصد
و اكرچه كشتن بندهٔ خود باشد يا بندهٔ غير [crossed out] خود وكفارة شق الثوب
على الزوج او الولد كفارة يمين وكذا انتف المرءة شعرها وفي جزها

شعرها

شعرها كفارة مخيرة و كفاره پاره كردن جامه براى مردن شوهر يا فرزند
كفارهٔ يمين است و همچنين است كندن زن موى خود را و در بريدن زن
موى خود را كفارهٔ مخيره واجبست ومن تزوج امرأة لها زوج وجب ان
يفارقها ويتصدق بخمسة اصوع دقيقا و كسى كه بخواهد زنى را كه شوهرى
داشته باشد واجبست بر آنكس كه دورى كند از آن زن و تصدق كند
به پنج صاع از آرد فصل في اللعان ولا يصح الا بعد الدخول والقذف
بالزنا مع دعوى المعاينة او انكار الولد ويشهد الرجل اربع شهادات
ويلعن نفسه في الخامسة ونحوه المرأة فتحرم عليه مؤبدا ومن بطل
وجب عليه الحد ومن اقر باحد التوامين لم يجز له انكار الآخر ولا
يجوز رجم الحامل قبل الوضع و صحيح نيست لعن كردن زن و شوهر
يكديكر را مكر بعد از دخول كردن بزن و نسبت دادن زن بزنا با وجود
دعوى كردن مرد ديدن زنا را يا انكار كردن او فرزندى را كه زاييده اين
زن پس در يكى ازين دو صورت لازم است بر مرد كه چهار كواه عادل بيارد
بزنا كردن او و اكر نه حدّ شرعى برو لازم ميشود مكر آنكه لعان كند با زن و
با مرد و كواهى ميدهد مرد چهار كواهى كه من هر آينه از جملهٔ راست كويانم درين
دعوى زنا و لعنت كند خود را در مرتبهٔ پنجم و نزديك باين ميكويد زن
هم پنجم مرتبه پس حرام ميشود زن بر مرد هميشه و كسى كه ابا كند از لعان كردن واجب

میشود بر او حد و کسی که اقرار کند یکی از دو کانی جایز نیست او را انکار کردن دیگری
وجایز نیست سنکسار کردن زن بچه دار را بعد از ثبوت شرعی پیش از زاییدن
او **کتاب** العتق وما یلحق به این کتابیست در بیان آزاد کردن وآنچه تعلق
بآن دارد لا یجوز العتق الا بعد تحقق الملك وقصد القربة والتلفظ
بالصیغة منجزا الا معلقا علی شرط ولا بقصد الحلف وجایز نیست
آزاد کردن بنده مگر بعد از متحقق شدن ملکیت او وقصد کردن رضای خدا
وگفتن صیغهٔ عتق بالفعل نه موقوف بر شرطی ونه بقصد قسم خوردن
یعنی قسم آن آزادی بنده باشد ولو شرط المعتق خدمة مدة وجبت علی
المملوك وکذا لو اعتقه وتزوجه ابنته وشرط علیه ان اغابها دو
فی الرق او کان علیه مائة دینار واگر شرط کند آزاد کننده خدمت زمانی را
واجب میشود آن خدمت بر بنده وهمچنین است حکم اگر آزاد کند او را وزن
او کند دختر خود را وشرط بر آن که اگر بغیبت آورد او را رد کرده شود بسوی
بندگی یا باشد بر آن صد اشرفی ومن اعتق حصته من مملوك مشترك
مضارا له موسرا وجب علیه باقی قیمته للشریك ویعتق والا سعی
المملوك واعتق وکسی که آزاد کند حصهٔ خود را از بندهٔ که مشترك باشد
در حالت که قصد ضرر شریك داشته باشد یا مالدار باشد واجبست
بر و باقی قیمت بنده برای شریك وآزاد کرده میشود تمام بنده واگر قصد ضرر

شریك

شریك نداشته باشد ومالدار هم نباشد سعی میکند بنده در دادن قیمت حصهٔ
شریك دیگر وآزاد کرده میشود بعد از ادای تتمهٔ قیمت خود ویشترط فی المعتق
البلوغ والعقل والاختیار والقصد وان یقول انت او غلامی حر او
او نحوها وشرط کرده شده است در آزاد کننده بالغ بودن وعاقل بودن
واختیار داشتن وقصد کردن واینکه بگوید تو آزادی یا غلام من آزاد است
یا مانند اینها وصیغها ولا یجوز الحکم برقیة احد بدون ثبوت باقرار
او بینة وجایز نیست حکم کردن به بندگی کسی بدون ثابت شدن بندگی
باقرار یا بینهٔ شرعی ولو بیع ثم ادعی الحریة لم یقبل الا ببینة وکذا لو
اقر واگر فروخته شود پس دعوی کند آزادی را قبول کرده نمیشود واین دعوی
مگر به بینهٔ شرعی وهمچنین است اگر اقرار کند به بندگی خود وبعد از آن دعوی
کند آزادی را ولا یجوز شرط البایع الولاء ولا بیعه ولا هبته وجایز
نیست شرط کردن بایع ولا را برای خود ونه فروختن بنده ونه هبه کردن بنده
واذا قال المملوك لمولاه بعنی بسبعمائة وانا اعطیك ثلثمائة وللعبد
مال وجب علیه الوفاء بالشرط والا فلا ووقت که بگوید بنده بآقای
خود که بفروش مرا بهفصد ومن میدهم بتو سیصد وبنده را مالی باشد واجبست
بر و وفا کردن بآن شرط واگر مال نداشته باشد پس واجب نیست بر بنده دادن
سیصد بآقا ولا یجوز بیع الحر ولا شرائه وکذا اللقیط ومن اعتق بعض
مملوکه انعتق بعض مملوکه انعتق کله وجایز نیست فروختن آزاد ونه خریدن

او وهم چنین است حکم طفلی که برداشته باشد از در مسجد یا از سر راهی و
نداننداو را وکسی که آزاد کند حصه از بندهٔ خود آزاد میشود تمام آن بنده
وَمَنْ نَذَرَ عِتْقَ مَمْلُوكٍ وَجَبَ عَلَيْهِ وَاِنْ لَمْ يَكُنْ عَارِفًا وکسی که نذر
کند آزاد کردن بنده واجبست بر وی اگرچه نباشد او بنده عارف باحوال
ائمه وقایل بامامت ایشان چنانچه باید وَمَنْ دَفَعَ اِلَيْهِ مَمْلُوكٌ مَالًا
لِيَشْتَرِيَهُ لَمْ يَجُزْ لَهُ اَنْ يَشْتَرِيَهُ كُلَّهُ مِنْ مَالِ الْعَبْدِ بَلْ يَضُمُّ اِلَيْهِ شَيْئًا وَ
لَوْ دِرْهَمًا لِيَكُونَ وِلَائُهُ لَهُ وکسی که بدهد بآن غلامی مالی را برای اینکه
بخرد او را بآن مال وجایز نیست آنکس را که بخرد او را بتمام از مال بنده بلکه
ضم کند بآن چیزی را و اگرچه یکدرهمی تا اینکه باشد ولای او بنده برای او
وَاِذَا اَسْلَمَ عَبْدُ الذِّمِّيِّ وَجَبَ بَيْعُهُ مِنْ مُسْلِمٍ و وقت که مسلمان شود
بندهٔ ذمّی واجبست بر وی فروختن او بنده بمسلمانی بقیمت وقت وَالتَّدْبِيرُ
كَالْوَصِيَّةِ يَنْعَتِقُ بَعْدَ الْمَوْتِ مِنَ الثُّلُثِ لَا قَبْلَهُ اِلَّا اَنْ يَعْتِقَهُ مَوْلَاهُ
مُنَجَّزًا و تدبیر حکم وصیت دارد آزاد میشود مدبّر بعد از مردن آقای خود
از ثلث مال او پیش از مردن آقا مگر آنکه آزاد کند او را آقای او بالفعل وَيَجِبُ
عَلَى الْمُكَاتَبِ اَدَاءُ مَالِ الْمُكَاتَبَةِ وَيَجِبُ عَلَيْهِمَا الْوَفَاءُ بِهَا و واجبست
بر بنده که مکاتب باشد ادا کردن مال مکاتبه و واجبست بر هر یکی از مکاتب
و مکاتِب وفا کردن بمکاتبه وَلَا يَتَعَتَّقُ مِنَ الْمَشْرُوطِ شَيْءٌ حَتّٰى جَمِيعُ مَا عَلَيْهِ
وَيَنْعَتِقُ مِنَ الْمُطْلَقِ بِالنِّسْبَةِ وَلَا يَجُوزُ لَهُ اَنْ يُوَضِّرَ فِيمَا عَنْ مَحَلِّهِ وَلَا اَنْ

يتصرف

يَتَصَرَّفَ فِي مَالِهِ بِمَا زَادَ عَنِ الْقُوتِ اِلَّا بِاِذْنِ مَوْلَاهُ وَلَا يَحُجُّ وَلَا يَتَزَوَّجُ اِلَّا
بِاِذْنٍ و آزاد نمیشود از مکاتب مشروط چیزی تا وقت که ادا کند همه آنچه
شرط کرده شده است بر وی و آزاد میشود از مکاتب مطلق بنسبت آنچه ادا
کند از مال کتابت و جایز نیست مکاتب را که پس اندازد بنجمی را از جای خود
و نه اینکه تصرّف کند در مال خود بزیاده بر قوت خود مگر برخصت آقای
خود و نه اینکه حج کند و نه اینکه زن بگیرد مگر برخصت آقا وَيَحْرُمُ وَطْيُ
الْمُكَاتَبَةِ عَلَى مَوْلَاهَا اِلَّا اَنْ تُعْتَقَ وَيَتَزَوَّجُهَا فَاِنْ فَعَلَ بِغَيْرِ عَقْدٍ
وَجَبَ عَلَيْهِ مَهْرُ اَمْثَالِهَا وَيَجِبُ الْوَفَاءُ بِشُرُوطِ الْكِتَابَةِ الْمَشْرُوعَةِ
و حرامست جماع کردن کنیزی که مکاتب باشد بر آقای او مگر آنکه آزاد
کند و عقد کند آقا او را پس اگر وطی کند بی عقد واجبست بر وی مهر امثال
او کنیز و واجبست وفا کردن بشرطهای کتابت که آن شرطها موافق شرع
باشد فصل این فصلیست در بیان احکام وَمَنْ اَقَرَّ بِشَيْءٍ وَجَبَ عَلَيْهِ
الْقِيَامُ بِهِ وَاَدَائُهُ اِلَى صَاحِبِهِ وَاِذَا اَقَرَّ فِي مَرَضِ الْمَوْتِ وَكَانَ غَيْرَ مُتَّهَمٍ
وَجَبَ مِنَ الْاَصْلِ وَاِلَّا فَمِنَ الثُّلُثِ کسی که اقرار کند بچیزی واجبست
قیام بر آنچنین و ادا کردن بسوی صاحبش و وقتی که اقرار کند در بیماری که
در آن بیماری بمیرد و باشد اقرار کننده غیر متّهم واجب میشود دادن آنچه
اقرار کرده بآن از اصل مال او هرچند که زیاده بر سه یک مال او باشد و اگر
متّهم باشد پس داده میشود از سه یک یعنی اگر زیاده بر سه یک باشد آن زیادتی

باطلست وَمَنْ اَقَرَّ بِوارِثٍ اَوْ دَيْنٍ وَكانَ الْمُقِرُّ وارِثاً وَجَبَ عَلَيْهِ فِى حِصَّتِهِ
اِلّا اَنْ يُقِرَّ عَدْلانِ فَيَجِبُ عَلَى الْجَميعِ وكسى كه اقرار كند بوارثى يا بقرض ميّت و باشد
اقرار كننده وارث آن ميّت واجبست آن اقرار در حصّهٔ مقر مگر آنكه اقرار كنند دو
عادل از وارثان پس واجب ميشود حصّهٔ وارث مقر كه با او دين كه اقرار كردن
دو وارث عادل بآن بر همهٔ وارثان از حصّهٔ ميراث ايشان فصل اين فصليست
در بيان احكام جعاله اَلْجَعالَةُ لازِمَةٌ بَعْدَ الْعَمَلِ فَيَجِبُ ما شُرِطَ عَلىٰ عَمَلٍ
مُحَلَّلٍ بَعْدَ الْاِتْيانِ بِهِ وَلا يَجُوزُ عَلَى الْمُحَرَّمِ وَلا يَجُوزُ يَلْزَمُ جعاله لازمست
پس از عمل پس واجب ميشود آنچه شرط كرده شده است بر كارى كه حلال باشد
بعد از كردن آن كار و جايز نيست بر كارى كه حرام باشد و لازم نميشود بكردن
آن كار كتاب الْاَيْمانُ وَالْعَهْدُ وَالنَّذْرُ اين كتاب در بيان قسمها و عهد
كردن با خداوند و نذر كردنست تَحْرُمُ الْيَمينُ الْكاذِبَةُ اِلّا لِضَرُورَةٍ اَوْ
تَقِيَّةٍ وَلا يَجُوزُ اَنْ يُقالَ عَنْها لَيْسَ بِصَحيحٍ اِنَّهُ يَعْلَمُ لَكِنْ حرام است
قسم دروغ خوردن مگر براى ضرورت يا تقيّه و جايز نيست كه گفته شود در باب
چيزى كه صحيح نباشد خدا ميداند كه چنين است وَيَجِبُ الرِّضا بِالْيَمينِ
الشَّرْعِيَّةِ وَيَحْرُمُ الْحَلْفُ وَلَوْ صادِقاً بِالْبَراءَةِ مِنَ اللّٰهِ اَوْ نَبِيٍّ اَوْ اِمامٍ و واجبست
راضى شدن بقسمهايى كه مشروع باشد و حرامست قسم خوردن و اگرچه
راستگو باشد به بيزارى از خدا يا از پيغمبرى يا از امامى وَيَجِبُ الْعَمَلُ بِما

حلف

نكوته وَكَذا اِمّا صادَهُ الْمُعَلَّمُ مِنْ غَيْرِ اَنْ يُرْسِلَهُ صاحِبُهُ وَكَذا اِذا سَمّى
غَيْرُ الَّذى اَرْسَلَ حلالست شكار سگى كه تعليم كرده باشد او را شكار كردن
اگر بسم الله گفته باشد در وقت فرستادن آن سگ مگر آنكه دريافته شود زكوة
آن يعنى حيوة داشته باشد كه درين وقت حلال نيست بى زكوة و جايز
نيست خوردن شكار حيوان ديگر غير سگ مگر آنكه دريافته شود زكوة
او يعنى ذبح كرده شود و همچنين است چيزى كه شكار كرده باشد او را
سگى كه معلّم نباشد و اگرچه باشد با سگى كه معلّم باشد و همچنين است
چيزى كه شكار كرده باشد آنرا سگ معلّم بى آنكه بفرستد آنرا صاحب او و
همچنين است حكم وقت كه بسم الله بگويد غير آنكس كه فرستاده است سگ
معلّم را كه در همه صورتها اگر شكار كرده نشده باشد و ذبح كرده شود حلال است
و الّا حرامست وَيَحِلُّ ما صيدَ بِالسِّلاحِ كَالسَّيْفِ وَالرُّمْحِ وَالسَّهْمِ لا بِآلَةٍ اُخْرىٰ
غَيْرِ الْحَديدِ اِلّا اَنْ يُزَكّىٰ و حلالست چيزى كه شكار كرده شود بسلاح مانند
شمشير و نيزه و تير و نه بآلت ديگر كه غير آهن باشد مگر آنكه ذبح كرده شود وَاِذا
رَمَى الصَّيْدَ فَوَقَعَ مِنْ جَبَلٍ وَحائِطٍ اَوْ فى ماءٍ فَماتَ لَمْ يَحِلَّ اَكْلُهُ
اِلّا اَنْ يَكُونَ رَأْسُهُ خارِجاً مِنَ الْماءِ وَكَذا اِذا غابَ عَنْهُ وَلَمْ يَعْلَمْ ما قَتَلَهُ
و وقتى كه بزند شكار را پس بيفتد آن شكار از بالاى كوهى يا ديوارى يا بيفتد
در آبى پس بميرد حلال نيست خوردن آن شكار مگر آنكه سر آن شكار بيرون از آب

وهم چنین است وقتی که غایب باشد شکار از وی و نمیدانند که چه چیز کشت آن
آن شکار را یعنی از زخم او مرد یا بچیزی دیگر پس حلال نیست وَلَا یَحِلُّ صَیْدُ
الْفِرَاخِ قَبْلَ اَنْ تَطِیرَ بِالسِّلَاحِ وَکَذَا الْاِبِلُ وَالْبَقَرُ وَالْغَنَمُ اِلَّا اَنْ تَسْتَصْعَبَ
وَیُضْطَرَّ اِلَیْهَا وحلال نیست شکار کردن جوجها پیش از انکه بپرند بسلاح
وهم چنین شتر وگاو وگوسفند مگر آنکه دشوار باشد ذبح کردن آنها وضرور باشد
کشتن آنها که درینوقت حکم شکار خواهند داشت وحلالست وَمَنْ ضَرَبَ
صَیْدًا فَاَبَانَ مِنْهُ عُضْوًا لَمْ یَحِلَّ ذٰلِکَ الْعُضْوُ وکسی که بزند شکار را پس جدا
کند از ان عضوی را حلال نیست آن عضو وَمَنْ صَادَ طَیْرًا فَعَرَفَ صَاحِبَهُ
اَوِ ادَّعَاهُ مَنْ لَا یُتَّهَمُ وَجَبَ عَلَیْهِ رَدُّهُ اِلَیْهِ وکسی که بگیرد مرغی را پس به
شناسد صاحب آنرا یا دعوی کند کسی که متهم نباشد پیش او واجبست
بر وی دور کردن آنمرغ بسوی صاحبش فصل این فصلیست در بیان
احکام ذبح وآلات آن لَا یَجُوزُ التَّذْکِیَةُ بِغَیْرِ الْحَدِیدِ اِلَّا فِی الضَّرُورَةِ فَیَجُوزُ
بِالْمَرْوَةِ وَالْقَصَبَةِ وَالْعُودِ وَالْحَجَرِ وَالْعَظْمِ وَنَحْوِهَا وجایز نیست ذبح کردن
بغیر آهن مگر در وقت ضرورت پس جایز است ذبح کردن بسنگ سفید
ونی وچوب وسنگ واستخوان ومانند اینها وَیُعْتَبَرُ فِی النَّحْرِ الطَّعْنُ فِی
اللَّبَّةِ وَفِی الذَّبْحِ کَوْنُهُ فِی الْحَلْقِ عِنْدَ الرَّأْسِ وَلَا یَحِلُّ مَا ذُبِحَ مِنْ غَیْرِ الْمَذْبَحِ
وَکَذَا الْمَنْحُورُ اِذَا ذُبِحَ وَالْمَذْبُوحُ اِذَا نُحِرَ وَالنَّحْرُ مَخْصُوصٌ بِالْاِبِلِ ومعتبر است

در نحر شتر زدن کارد یا نیزه در گو کردن شتر ودر ذبح غیر شتر بودن ذبیح
در حلق او نزدیک سرش وحلال نیست آنچه ذبح کرده شده است از غیر
جای ذبیح وهم چنین است شتر وقتی که ذبح کرده شود وغیر شتر وقتی که
نحر کرده شود حرام میشوند ونحر مخصوص است بشتر وَلَا یَحِلُّ الذَّبِیحَةُ
اِذَا سُلِخَتْ قَبْلَ اَنْ تَمُوتَ وحلال نیست کشته شده وقتی که پوست کنده
پیش از مردن وَلَا بُدَّ مِنَ التَّحَرُّکَةِ الْاِخْتِیَارِیَّةِ بَعْدَهُ اَوْ خُرُوجِ الدَّمِ
الْمُعْتَدِلِ وَاِلَّا لَمْ یَحِلَّ وناچار است از حرکت اختیاری مذبوح بعد
از ذبح آن یا بیرون آمدن خون معتدل واگرنه حلال نیست آن مذبوح
بمحض ذبح وَیُشْتَرَطُ اسْتِقْبَالُ الْقِبْلَةِ بِهَا وَالتَّسْمِیَةُ فَاِنْ تَرَکَ اَحَدَهُمَا
عَمْدًا حَرُمَتْ لَا نِسْیَانًا وشرط کرده شده است در ذبح رو بقبله کردن ذبیحه
وبسم الله گفتن پس اگر ترک کند یکی ازین دو تا را بقصد حرام میشود
آن ذبیحه وحرام نمیشود اگر ترک کند استقبال را یا تسمیه را بفراموشی سقطه
وَالْجَنِینُ اِنْ خَرَجَ حَیًّا لَمْ یَحِلَّ اِلَّا بِالتَّذْکِیَةِ وَاِلَّا حَلَّ بِزَکوٰةِ اُمِّهِ اِذَا
اَشْعَرَ اَوْ وَبَرَ وبچه که در شکم حیوان باشد در وقت ذبح او که بیرون آید
بعد از ذبح زنده حلال نیست مگر بذبح آن چنین واگرنه حلالست بذبح
مادر خود وقت که مو بیرون آورده باشد یا کرک بیرون آورده باشد
وَلَا یَحِلُّ مَا فَاتَ بِغَیْرِ زَکوٰةٍ وَلَا مَا ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ وَلَا ذَبِیحَةُ اَحَدٍ

مِنَ الكُفّارِ وَلَوْ ذِمِّيًّا وَإِنْ سُمِّيَ وحلال نیست چیزی که مرده است بی ذبح و
و نه چیزی که ذبح کرده شده است بر سر بتها و نه کشته یکی از کافران و اگر چه ذمی باشد
و اگر چه بسم الله را گفته باشد وَمَا يُقْطَعُ مِنْ أَعْضَاءِ الذَّبِيحَةِ قَبْلَ ذَبْحِهَا مَيْتَةٌ
لَا يَحِلُّ و چیزی که بریده شود از عضوهای حیوان پیش از ذبح کردن او میته است
که حلال نیست وَذَكَاةُ السَّمَكِ إِخْرَاجُهُ مِنَ المَاءِ حَيًّا وَلَا يَحِلُّ مَا مَاتَ فِي
المَاءِ وَذَكَاةُ الجَرَادِ أَخْذُهُ حَيًّا و ذبح ماهی بیرون آوردن ماهیست
از آب زنده و حلال نیست ماهی که بمیرد در آب و ذبح ملخ گرفتن اوست
زنده کتاب الأَطْعِمَةِ وَالأَشْرِبَةِ این کتاب در بیان خوردن و آشامیدنست
يَحْرُمُ المَيْتَةُ وَالدَّمُ وَلَحْمُ الخِنْزِيرِ إِلَّا عِنْدَ الضَّرُورَةِ الشَّدِيدَةِ بِقَدْرِ
البُلْغَةِ حرامست خوردن مرده و خون و گوشت خوك مگر در وقت ضرورت
سخت بقدر آنچه توان زنده بودن نه زیاده بر آن قدر وَلَا يَحِلُّ شَيْءٌ مِنَ المُسُوخِ
وَلَا مِنَ السِّبَاعِ وَلَا مِنَ الحَيَّاتِ وَلَا مِنَ الغِرْبَانِ وَلَا مِنَ السَّمَكِ الَّذِي لَيْسَ
لَهُ فُلُوسٌ وَلَا الطَّافِي وَلَا السَّمَكُ الَّتِي تَبْتَلِعُهَا الحَيَّةُ ثُمَّ تَطْرَحُهَا وَقَدْ
تَسَلَّخَتْ فُلُوسُهَا وَلَا السُّلَحْفَاتِ وَالسَّرَطَانِ وَالضَّفَادِعِ وَالخُنْفَسَاءِ وَالطَّيْرِ
المَجْهُولِ الَّذِي لَيْسَ لَهُ قَانِصَةٌ وَلَا حَوْصَلَةٌ وَلَا صِيصَةٌ وَلَا مَا يَصُفُّ غَالِبًا
وَلَا بَيْضَ مَا لَا يُؤْكَلُ لَحْمُهُ فَإِنِ اشْتَبَهَ حَرُمَ مَا اسْتَوَى طَرَفَاهُ و حلال نیست
چیزی از مسخ شده‌ها و نه چیزی از درنده‌ها و نه چیزی از مارها و نه چیزی از

کلاغها

از کلاغها و نه چیزی از ماهی که نباشد آنرا فلوس و نه از ماهی که مرده باشد در آب
و نه ماهی که فرو برده باشد او را مار و بعد از آن بیندازد آنرا و حال آنکه کنده
شده باشد فلوسهای او و نه سنگ پشت و خرچنگ و بزغ و گوژ و نه پرنده که
مجهول باشد و نباشد آنرا سنگدانی و نه چینه‌دانی و نه خاری که در عقب بعضی
از پرنده‌ها می‌باشد و نه چیزی که صف نمیزنند اکثر اوقات و بالها را بهم
نمیزنند مگر در بعضی اوقات و نه تخم چیزی که خوردنی نیست گوشت
او پس اگر مشتبه شود آن تخم مرغ حرامست چیزی که برابر باشد دو طرف
آن وَالشَّاةُ إِذَا شَرِبَتْ خَمْرًا حَتَّى سَكِرَتْ ثُمَّ ذُبِحَتْ لَمْ يَحِلَّ أَكْلُ مَا فِي
بَطْنِهَا وَإِنْ شَرِبَتْ بَوْلًا لَمْ يَحِلَّ حَتَّى يُغْسَلَ و گوسفند وقتی که فرو کشد
شراب را تا مست شود و بعد از آن ذبح کرده شود حلال نیست خوردن
چیزی که در شکم آن باشد و اگر فرو کشد بول را حلال نیست خوردن چیزی
که در شکم آن باشد تا وقتی که شسته شود وَيَحْرُمُ الجَدْيُ الَّذِي يُرْضَعُ
مِنْ لَبَنِ خِنْزِيرٍ حَتَّى اشْتَدَّ وَكَبُرَ إِذَا عُلِمَ بِعَيْنِهِ و حرامست بزغاله
که شیر داده شود از شیر ماده خوك تا بزرگ شود وقتی که دانسته شود
آن بزغاله بعینه وَيَحْرُمُ لُحُومُ الدَّوَابِّ الجَلَّالَةِ قَبْلَ الاِسْتِبْرَاءِ بَيْضُ الدَّجَاجِ
الجَلَّالَةِ قَتْلُهُ و حرامست گوشتهای حیوانی که فضلهٔ انسان را میخورند و چیزی
دیگر نمیخورند مدتی پیش از استبراء آنها بدادن علف و چوبکهای حلال

پاک در مدت معلوم و تخم مرغ خانگی فضله خورنده پیش از استبراء و یحرم
لحم البهیمة التی ینکحها الآدمی ولبنها وحرامست گوشت حیوانی که جماع کند
بران آدمی وشیر آن ولا یؤکل من الذبیحة الدم والخصیتان والمثانة و
القضیب والطحال والمرارة والفرج وخرزة الدماغ والمفرث والنثر
والمشیمة ومخ الصلب والحدقتان والعلباء والرحم والأوداج والجلد
والعظم والقرن والظلف والغدد وخورده نمیشود از ذبیحه خون وخایها
وبول دان وآلت آن وسپرز وزهره وفرج وغدودی که در دماغ می باشد
وسرگین وموی بچه دان ومغز مهرهٔ پشت وسیاهی چشم وپی کنده که از گردن تا
دم می باشد وجای که در آنجا منی قرار میگیرد وفرزند بهم میرسد ورگهای گردن
وپوست واستخوان وشاخ وسم وغدودها ویکره الکلیتان والعروق
وآذان القلب ولا یحل اکل الیة الغنم اذا قطعت وهی احیاء ولا
یستصبح بها ویحرم استعمال جلد المیتة وان دبغ ومکروهست دو گرده
ورگها وگوشهای دل وحلال نیست خوردن دنبه گوسفندها وقتی که بریده
میشود در حالتی که از گوسفند هانده باشد ونه چراغ روشن کردن بدان نیز
میته وحرامست استعمال پوست میته واگرچه دباغت کرده باشد واذا اشتبه
اللحم وضع علی النار فان انقبض فحلال وان انبسط فحرام ووقتی که مشتبه
میشود گوشت گذاشته میشود بر آتش پس اگر بهم می آید پس حلالست واگر
واشود از هم پس حرامست ویحرم الفارة ونحوها والمایعات النجسة وحرام

است

است موش ومانند موش وچیزهای که روان باشد ونجس باشد واذا طبخ الجری
مع سمک حرم اکل ما سال علیه الجری وکذا الطحال مشقوقا ووقتی که پخته
شود جری که ماهی حرامست با ماهی دیگر که حلالست حرامست خوردن ماهی که
روان شده است بران ماهی جری وهم چنین است سپرز در حالتی که شکافته شده
باشد ولا یجوز اکل الحنطة اذا سال علیها شحم الخنزیر ولم یکن غسلها
وجایز نیست خوردن گندم وقتی روان بران پیه خوک وممکن نباشد شستن
آن ولا یحل ما ذبح لصنم او حجر او شجر وحلال نیست چیزی که ذبح کرده میشود
بران بتی یا سنگی یا درختی ویحرم المیتة ونحوها فی الضرورة علی الباغی
والعادی وحرامست خوردن مرده ومانند آن در وقت ضرورت هم بر کسی
که شکار کند برای بازی یا خروج کند بر امام حق وبر کسی که راه زن باشد وآزار
مردم میکرده باشد ویحرم اکل الطین الا طین قبر الحسین علیه السلم
للشفاء بقدر الحمصة او اقل ویحرم الاکل والشرب فی آنیة الذهب والفضة
والاکل علی مائدة یشرب علیها الخمر والجلوس علیها اختیارا وحرامست
خوردن گل مگر گل قبر امام حسین علیه السلم برای شفا بقدر نخودی یا کمتر
وحرامست خوردن وآشامیدن در ظرف طلا ونقره وخوردن بر سفره
که خورده میشود بران سفره شراب وحرامست نشستن بران سفره در حالت
اختیار فصل این فصلیست در بیان احکام خوردن وخورانیدن
طعام لا یجوز اطعام الکافر الا لضرورة او تقیة ولا الاکل من طعام

الْغَيْرِ بِغَيْرِ اِذْنٍ اَوْ طِيبَةِ نَفْسٍ وَمَنْ تَضَمَّنَهُ الْآيَةُ مَعَ عَدَمِ عِلْمِ الْكَرَاهَةِ
جایز نیست طعام دادن بکافر مگر برای ضرورتی یا تقیه وجایز نیست خوردن
از طعام غیر بی رخصت او یا بی رضای او مگر کاه آن غیر از جملهٔ آنجماعت باشد
که در آیه رخصت شده است درباب خوردن از طعام ایشان اما اگر از جملهٔ
ایشان باشد جایز است خوردن از طعام آن بی رخصت آن وبی رضای آن
با وجود عدم علم براضی نبودن او بخوردن از طعام او وَيَجِبُ الْاَكْلُ وَ
الشُّرْبُ عِنْدَ الضَّرُورَةِ وَاِطْعَامُ الْمُؤْمِنِ عِنْدَهَا وواجبست خوردن و
آشامیدن در وقت ضرورت وطعام دادن مؤمن در وقت ضرورت
وَلَا يَنْبَغِي تَرْكُ التَّسْمِيَةِ فِي اَوَّلِ الْاَكْلِ وَلَا التَّحْمِيدِ فِي آخِرِهِ وسزاوار نیست
ترک کردن بسم الله در اول خوردن ونگفتن الحمد لله در آخر خوردن و يَجِبُ
اِكْرَامُ الْخُبْزِ وَالْحِنْطَةِ وَالشَّعِيرِ وَلَا يَجُوزُ اِهَانَتُهَا وَدَوْسُهَا بِالرِّجْلِ وَ
الْاِسْتِنْجَاءُ بِالْخُبْزِ وواجبست عزت داشتن نان وگندم وجو وجایز نیست
بی عزتی نان وگندم وجو رفتن بپا واستنجا کردن بنان وَلَا اَكْلُ شَيْءٍ مِنَ
النَّجَاسَاتِ وَلَا مِنَ الْمُتَنَجِّسَاتِ وَلَا الْخَبَائِثِ وَمَا فِيهِ ضَرَرٌ لِبَدَنِ الْاِنْسَانِ
اِلَّا فِي الضَّرُورَةِ وَلَا شَيْءٍ مِنَ الْمُسْكِرَاتِ وَالسُّمُومِ وَكُلِّ حَيَوَانٍ لَهُ نَابٌ اَوْ مِخْلَبٌ
وجایز نیست خوردن چیزی از نجاستها ونه چیزی از نجس شده‌ها ونه چیزی از خبیثها
ونه چیزی که در آن چیز ضرری باشد برای بدن آدمی مگر در وقت ضرورت ونه چیزی

از مست

از مست کننده‌ها وزهرها وهر حیوانی که او را دندانی درنده باشد یا ناخن
درنده وَلَا يَجُوزُ التَّدَاوِي بِالْحَرَامِ مِنْ خَمْرٍ وَغَيْرِهِ وَلَا التِّرْيَاقِ الَّذِي فِيهِ لُحُومُ
الْاَفَاعِي وجایز نیست دوا کردن بحرام مانند شراب وغیر او ونه تریاقی باشد
که گوشتهای افعیها که مشهور است بتریاق فاروق این فصلیست در بیان
احکام عصیر وشراب وهر چه مست کننده باشد يَحْرُمُ كُلُّ عَصِيرٍ غَلَى حَتَّى يَذْهَبَ
ثُلُثَاهُ فَيَحِلُّ وَلَا يَجُوزُ شُرْبُهُ اِذَا اَخَذَ مَطْبُوخًا مِمَّنْ يَسْتَحِلُّهُ قَبْلَ ذَهَابِ
الثُّلُثَيْنِ حرامست هر فشرده شده که بجوشد تا وقتی که برود دو ثلث آن
پس حلال میشود وجایز نیست خوردن عصیر وقتی که گرفته شود از کسی
که حلال میداند او را پیش از رفتن دو ثلث آن بعد از جوشیدن وَيَحْرُمُ
شُرْبُ الْخَمْرِ وَلَا يَجُوزُ سَقْيُهَا مُكَلَّفًا وَلَا صَغِيرًا وَلَا مَمْلُوكًا وَلَا كَافِرًا
وَكَذَا اَكْلُ مُحَرَّمٍ وَمَنِ اسْتَحَلَّهَا وَجَبَ قَتْلُهُ وحرامست خوردن شراب و
جایز نیست خورانیدن شراب وبخورد مکلف دادن ونه بخورد کودکی
ونه بنده ونه کافری وهمچنین است هر حرام کرده شده وکسی که حلال داند شراب را
واجبست کشتن آن وَيَجِبُ التَّوْبَةُ مِنْ شُرْبِهَا وَيَحْرُمُ الْاِصْرَارُ عَلَيْهَا وواجبست
توبه کردن وپشیمان بودن از خوردن شراب وحرامست پشیمان نبودن
از خوردن شراب وَكُلُّ مُسْكِرٍ حَرَامٌ وَكُلُّ مَا اَسْكَرَ كَثِيرُهُ فَقَلِيلُهُ حَرَامٌ
وَالنَّبِيذُ حَرَامٌ وَالْفُقَّاعُ حَرَامٌ بَعْدَ غَلَيَانِهِ وهر مست کننده حرامست

وهرچه مست کند بسیار او پس اندکی از آن حرامست وبوزهٔ خرما حرامست
وبوزهٔ جو حرامست بعد از جوشیدن ولا یحل شرب الخمر فی الفرقة ولا
فی التقیة وحلال نیست شراب در وقت ضرورت ونه در وقت تقیه
فکل مایع یقطر المسکر سوی الماء الکثیر حرام وهرچیزی که روان باشد
وبچکد در آن مست کننده غیر از آب کثیر حرام میشود آنچیز ویحرم بیع الخمر
والنبیذ والفقاع والمسکر وعصر الخمر وحملها وحفظها وبیعها وشراؤها
وأکل ثمنها والمساعدة علی شربها ولا یجوز بیع العنب بالعصیر وحرامست
فروختن شراب وبوزهٔ خرما ومست کننده وبوزهٔ جو حرامست فشردن
وبرداشتن آن وفروختن آن وخریدن آن وخوردن قیمت آن ویاری
کردن برخوردن آن وجایز نیست فروختن انگور بعصیر کتاب الغصب
این کتاب در احکام غصب است وهو حرام ومن زرع او غرس فی ارض
مغصوبة وجب علیه اجرتها وله الزرع والغرس ویجب رد المغصوب
الی مالکه واذا بنی فی ارض بغیر اذنه وجب رفع البناء وتسلیمها الی مالکها واین
غصب حرامست وکسی که زراعت کند یا درخت بنشاند در زمین که غصب
کرده شده است واجبست بر او اجرهٔ آن زمین واز برای اوست زراعت
ودرخت وواجبست رد کردن چیزی که غصب کرده شده بسوی مالک
آن وقت که خانه بسازد در زمین بی رخصت صاحب آن زمین واجبست برداشتن

وخراب

وخراب کردن آنخانه وسپردن آن زمین بمالک آن ویحرم اکل مال الیتیم عدوانا
والتصرف فی الماء المغصوب حتی بالانفاق فی الحج ونحوه مع معرفة مالکه
وحرامست خوردن مال یتیم بناحق وتصرف کردن در مال مغصوب تا آنکه
خرج کردن در حج ومانند آن باشناختن مالک آن مال ومن غصب أمة
فاولدها وجب علیه ردها ورد الولد او قیمته ومن غصب دابة ضمن
قیمتها ان تلفت وارشها ان عیبت والاجرة مثلها وکسی که غصب کند
کنیزی را پس فرزند بهم رساند از او واجبست بر او رد کردن او کنیز ورد کردن
فرزند یا قیمت او وکسی که غصب کند چارپایی را ضامن میشود قیمت او را اگر
تلف شود وتفاوت میان صحیح ومعیب را اگر عیب دار شود واجرهٔ مثل
آنهم ولا یجوز تصرف الغاصب ولا غیره فی المغصوب بغیر اذن سوی
المالک وجایز نیست تصرف کردن غاصب ونه غیر غاصب در مغصوب
بی رخصت غیر از مالک آن کتاب الشفعة این کتاب در بیان جفت کردن
شریکست حصهٔ شریک خود را بسوی حصهٔ خود بسبب فروختن شریک
ثانی آنحصه را یجب للشریک الواحد خاصة قبل القسمة لا بعدها الا مع الشرکة
فی الطریق اذا بیع مع الملک واجبست شفعه برای شریک هرگاه منحصر در یکی باشد
پیش از قسمت نه بعد از آنکه مگر با وجود شرکت در راه وقتی که فروخته شود راه
با ملک ویجب فی الارضین والدور والمساکن والامتعة وواجبست شفعه

در زمینها وخانها ومسکنها ومتاعها ولا یجوز للیهودی والنصرانی الاخذ بالشفعة
من المسلم وجایز نیست برای یهودی ونصرانی گرفتن شفعه از مسلمانان ولا فی
السفینة والنهر والطریق والرحی والحمام ولا فی الدار اذا شریت برقیق و
متاع وجوهر ونیست شفعه در کشتی ودر جوی آب ودر راه ودر آسیا
ودر حمام ونیست شفعه در خانه وقت که خریده شود خانه ببنده ومتاع و
مروارید وهر چه بقیمت خانه داده شود واذا کان الثمن حاضرا وجب امهاله
ثلثة امیال ایام وان کان غایبا بقدر الوصول وزیادة ثلثة ایام ووقت
که باشد قیمت دران شهر واجبست مهلت دادن شریک تا سه روز واگر باشد
قیمت غایب از ان شهر واجبست تا وقت که برسد قیمت بان شهر وسه روز دیگر
هم

احیاء الاموات آباد کردن زمین خرابست من احیا ارضا مواتا
فهی له ویجب علیه فی حاصلها الزکوة ومن غرس غرسا فهو له ومن استخرج
ملأه کسی که قابل زراعت کند زمین را که قابل زراعت نباشد مثل سنگلاخ و
جنگل پس آن زمین ملک اوست وواجبست بر وی در حاصل آن زمین زکوة
وکسی که بنشاند درخت را پس آن درخت از اوست وکسی که بیرون آورد آبی را
مالک آن میشود واذا تشاح اهل الماء وجب ان یجلس علی الاعلی للزرع
الی الشراک وللنخل الی الکعبة ثم یرجع الی ما یلیه ووقت که نزاع کنند
جماعت که در میان ایشان آب مباح باشد واجبست که گرفته شود آب برای

یکی

کسی که بالاتر باشد برای زراعت او وتا انکه آب بر پشت پا برسد و پا فرو
رود در آب تا جای که بند نعلین در آنجا میشود برای درختهای خرما تا آب
باصل ساق برسد یعنی پیشتر از زرع بعد از ان سر دهد آب را بسوی چیزی
که در پهلوی ملک بالای باشد ولا یجوز احیاء حریم الملک وحریم
النخلة الممر الیها ومدی جرایدها وحریم البئر العادیة اربعون
ذراعا حولها وروی خمسون الا فی عطن او طریق فخمسة وعشرون
وبین القناتین خمسمائة ذراع فی الصلبة والف فی الرخوة وبین
بئر العطن الی بئر العطن اربعون وبین الناضح الی الناضح ستون
وحد الطریق خمسة اذرع وحریم البئر المحدثة خمسة وعشرون
وجایز نیست آباد کردن حریم ملک غیر ومراد بحریم ملک اطراف ونواحی
اوست که شارع منع فرموده از تصرف کردن غیر دران وچون احکام حریمها
متفاوت بود هر یک حکم علیحده داشت لهذا مؤلف ادام الله افادته
متوجه ان شده فرموده اند که حریم درخت خرما همین موضع گذشتن
ورفتن بسوی آن درخت ومحل کشیدن شاخهای آن درخت وحریم
چاه ندیم چهل گز شرعیست از هر طرف وروایت کرده شده است پنجاه
گز هم مگر در هر چاهی که برای آب دادن شتران باشد در راه نباشد

پر اکر چاه قدیم برای آب دادن شتر یا در راه نباشد حریم آن بیست و پنج
زرعست و حریم میان دو کاریز پانصد کز است در زمین سخت و
هزار کز است در زمین نرم و حریم میان چاهی که برای آب دادن شتران
باشد تا چاه دیکر مثل او چهل زرعست و حریم میان چاهی که بشتر آب می
کشند تا از آن چاه دیکر مثل آن شصت کز است و حدّ راه پنج کز است و حریم
چاه تا نه بیست پنج کز است وَلَا یَجُوزُ الْاِفْرَازُ بِالْمُسْلِمِ وَلَهُ اِزَالَةُ الضَّرَرِ عَنْ
نَفْسِهِ و جایز نیست ضرر رسانیدن بمسلمانان و جایز است برای مسلمان
برطرف کردن ضرر از خود وَلَا یَجُوزُ حَفْرُ قَنَاةٍ بِجَنْبِ اُخْرٰی تُضِرُّ بِهَا فَاِنْ
فَعَلَ فَالْاَوَّلُ الْاِزَالَةُ و جایز نیست کندن کاریزی که در پهلوی کاریزی
دیکر باشد که ضرر رساند بآن پس اکر بکند میرسد صاحب کاریز اوّل را
برطرف کردن آن اللُّقَطَةُ این کتاب در بیان احکام یافته شده است
یَجِبُ تَعْرِیفُهَا سَنَةً فِی الشَّاهِدَیْنِ بَلَغَتْ دِرْهَمًا فَصَاعِدًا ثُمَّ حِفْظُهَا
لِمَالِکِهَا اَوْ تَمَلُّکُهَا اَوِ التَّصَدُّقُ بِهَا وَفِی الْاَخِیرَیْنِ یَجِبُ دَفْعُ الْعِوَضِ اِنْ
جَاءَ صَاحِبُهَا و واجبست تعریف کردن یافته شده تا یکسال در جای که مردم
حاضر میشوند و در آنجاها کثرت میشود و اکر برسد قیمت یک درهم یا بیشتر
از آن و بعد از تعریف یکسال واجبست نکاه داشتن آن از برای مالکش یا
ملک کردن یا خیرات بآن و در دو صورت آخر واجبست دادن عوض

اکر

اکر بیاید صاحب آن وَمَنِ اشْتَرٰی دَابَّةً فَوَجَدَ فِی بَطْنِهَا مَالًا وَجَبَ اَنْ
یُعَرِّفَهُ الْبَایِعُ فَاِنْ عَرَفَهُ وَاِلَّا فَهُوَ لِلْمُشْتَرِی وَلَا یَجِبُ ذٰلِکَ فِی السَّمَکَةِ و
کسی که بخرد جانوری پس بیابد در شکم آن مالی واجبست که تعریف کند
برای بایع آن اکر بشناسد بایع آن مال را باو بدهد و اکر نشناسد پس آن مال
از مشتریست و واجب نیست تعریف در ماهی وَلَا یَجُوزُ الْتِقَاطُ الْبَعِیرِ
فِی الْفَلَوَاتِ وَلَا الشَّاةِ اِلَّا اَنْ یَکُونَ فِی غَیْرِ کَلَاءٍ وَمَاءٍ فَاِنْ فَعَلَ وَجَبَ
التَّعْرِیفُ و جایز نیست برداشتن شتر در صحرای و نه کوسفند مکر آنکه باشد
آن کوسفند در جای که در آنجا علف و آب نباشد پس اکر بردارد واجبست
تعریف کردن آن برداشته وَمَنْ تَرَکَ تَعْرِیفَ اللُّقَطَةِ ثُمَّ تَلِفَتْ وَظَهَرَ صَاحِبُهَا
وَجَبَ ضَمَانُهَا و کسی که ترک کند تعریف لقطه را پس تلف شود و ظاهر شود
صاحب آن واجبست بر آنکس تاوان کشیدن وَمَنْ صَادَ طَیْرًا مُسْتَوِی
الْجَنَاحِ وَعَرَفَ صَاحِبَهُ وَجَبَ رَدُّهُ اِلَیْهِ وَاِلَّا فَهُوَ لَهُ وَاِنِ ادَّعَاهُ مَنْ
لَا یُتَّهَمُ وَجَبَ دَفْعُهُ اِلَیْهِ و کسی که شکار کند پرنده را که بالهایش درست
باشد و بشناسد صاحب آنرا واجبست رد کردن آن بسوی او و اکر
دعوی کند کسی که متّهم نباشد بدروغ واجبست دفع کردن آن بسو[ی او]
وَلَا یَجُوزُ الْتِقَاطُ الْمَمْلُوکِ فَاِنْ فَعَلَ وَجَبَ التَّعْرِیفُ عَلٰی مَوْلَاهُ و جایز
نیست برداشتن بنده پس اکر بردارد واجبست تعریف کردن او

پیش آقای او کتاب المواریث این کتاب در بیان احکام میراثهاست لا یرث
الکافر المسلم ولو ذمیا الا ان یسلم قبل القسمة وارث نمیشود کافر مسلمان را
واگرچه کافر ذمی باشد مگر آنکه مسلمان شود پیش از قسمت کردن میراث
ولا یرث القاتل المقتول ان کان عمدا او ظلما و میراث نمیبرد کشنده
از کشته شده اگر باشد کشتن بقصد و بناحق ولا یرث المملوک ولا
یورث وحکم المبعض مبعض ومال الرق للمولی وان اعتق
قبل القسمة ورث و میراث نمیبرد بنده و میراث هم نمیبرد از بنده بغیر
آقای خود و بنده که پاره از آن آزاد باشد و حصهٔ بنده حصهٔ آزادش می برد
و مال بنده از برای آقاست و اگر آزاد کرده شود پیش از قسمت کردن میراث
وارث میشود ومن لا وارث له الا قرابة مملوک یجب شراؤه بالقیمة
ویجبر مولاه علی البیع لم یعتق ویورث ولا یجوز شرط میراث
المکاتب وکسی که نباشد وارثی از برای او مگر خویشی که بنده باشد واجبست
خریدن او بنده وجبر کرده میشود آقای او را بر فروختن او بنده و میراث
داده میشود بعد از آزاد کردن وجایز نیست شرط کردن میراث مکاتب
فصل این فصلیست در بیان مراتب وارثان الاقرب من الاقارب
یمنع الابعد الا ما استثنی وارثی که نزدیک تر باشد بمیت از جمله خویشان
میت منع میکند خویشان دورتر را مگر آنچه مستثنی کرده شده است وخواهد

آمد

آمد والابوان والاولاد وان نزلوا یمنعون الاخوة والاجداد و پدر و
مادر و فرزندان و هرچند فرزند فرزند باشد منع میکند برادران و خواهران
را و بابوها را و بی بی ها را فان فقدوا او ورثوا ویمنعون الاعمام والاخوال
پس اگر نباشد پدر و مادر و فرزندان و فرزندان فرزندان میت وارث
میشوند میت را برادران و خواهران و بابوها و بی بی ها او و منع میکنند
ایشان عموها و خالوها را فان فقدوا الجمیع فالمعتق ثم ضامن الجریرة
ثم الامام ویرث الزوج والزوجة مع الجمیع ویمنعان الامام پس اگر
مفقود شوند همهٔ اینها میراث میبرد آزاد کنندهٔ میت بعد آن ضامن
جریره بعد از آن امام و میراث میبرند شوهر و زن با همه و منع میکنند
امام را فصل این فصلیست در بیان حصهای میراث الفروض ستة
فالنصف للزوج مع عدم الولد وللبنت مع عدم الذکر وللاخت مع
عدم الابوین او الاب کذلک حصهای که خدای تعالی آنها را فرض کرده است
شش است پس نصف برای شوهر است هرگاه زن فرزند نداشته باشد
و برای دختر هرگاه پسر نباشد و برای خواهر و پدر و مادری یا پدری تنها
هرگاه پسر نباشد والربع للزوج مع الولد وللزوجة مع عدمه والثمن
للزوجة فصاعدا منه و چهار یک برای شوهر است با وجود فرزند و برای
زن و اگرچه متعدد باشد با عدم فرزند شوهر و هشت یک برای زنست

واه یکی باشد وخواه دو تا یا سه تا یا چهار تا با وجود فرزند شوهر والثلثان
بنتین فصاعدا مع عدم الذکر وللاختین فصاعدا للاب والابوین
ذلك ودو ثلث برای دو دختر وبیشتر هرگاه پسر نباشد وبرای دو خواهر
ا بیشتر که پدری یا پدر ومادری باشد با عدم برادر میت والثلث للام
مع عدم الولد وللاخوة وللاثنین فصاعدا من الاخوة للام ویك
رای مادر است وقتی که میت فرزند نداشته باشد وبرادران هم نداشته
شد اما اگر دو برادر پدری ومادری وپدری یا یك برادر ودو خواهر
چهار خواهر ویا بیشتر وپدر هم داشته باشد بمادر سه یك نمیرسد بلکه شش
ك میرسد وسه یك برای دو تا یا بیشتر از برادران وخواهران مادری میت
والسدس للاب مع الولد وللام مع الولد وللاخوة للام او الابوین مع وجود
لاب وللاخ او الاخت من الام وشش یك برای پدر راست با وجود فرزند
برای مادر است با وجود فرزند یا برادران پدری یا پدری ومادری با وجود
ر میت هم وبرای برادر یا خواهر مادری ویجب رد الباقی علی ذوی
لفرض بالنسبة مع عدم الحاجب والمانع مساو او اقرب ولا یرد علی
لزوج والزوجة مع وجود وارث غیر الامام واجبست رد کردن آنچه
قی ماند بعد از دادن حصهای مذکوره بر صاحبان موافق حصه ایشان
عدم از رد از قسم برابر یا نزدیکتر ورد کرده نمیشود بر شوهر ونه بر زن با وجود

وارث

وارث دیگر که غیر امام باشد ویجب جبر الوالی الناس علی الفرایض الصحیحة ولا
یجوز الحکم بالعول بل یدخل النقص علی البنات والاخوات للاب
او الابوین ولا بالتعصیب بل یرد الباقی علی اصحاب السهام وواجبست
بر حاکم شرع که جبر کند مردم را بر فریضهای صحیحه وجایز نیست حکم کردن به
عول بلکه داخل میشود نقصان بر دخترها وخواهرهای پدری یا پدر ومادری
ونه به تعصیب بلکه رد کرده میشود آنچه باقی مانده باشد صاحبهای حصهای
که مذکور شد پیشتر آن فصل این فصلیست در بیان احکام میراث فرزندان
یرث الاولاد للذکر مثل حظ الانثیین ویختص الذکر من میراث ابیه
بالحبوة اذا لم یکن ذکر اکبر منه ومن انفرد منهم فله الجمیع وارث میشوند
فرزندان از برای پسر مانند حصه دو دختر ومخصوص است پسر از جمله میراث
پدرش بچیزهای که مخصوص پدر است از رخت پوشیدنی وانگشتر وشمشیر
ومصحف وقتی که نباشد پسر بزرگتر از آن وکسی که تنها باشد از اولاد پس
برای اوست همه میراث پدر واولاد الاولاد یرثون مع عدمهم ولکل
منهم نصیب من یتقرب به ویمنع الاقرب الابعد وفرزندان میراث جد
خود میبرند هرگاه فرزندان نباشند وبرای هر کدام حصه کسیست که نزدیك
شود او بمیت بسبب آنکه یعنی دختر پسر حصه پسر را میبرد وپسر دختر حصه
دختر را میبرد بنابر مشهور ومنع میکند نزدیکتر بمیت دوررا

فرزند

رزند منع میکند فرزندِ فرزندِ فرزند را وهم چنین کسی که میان او و میت واسطه
اشد وهم چنین وَلِلْاُمِّ السُّدُسُ اَوِ الثُّلُثُ وَالْبَاقِی لِلْاَبِ مَعَ عَدَمِ الْوَلَدِ وَ
رای مادر میت است شش یك یا سه یك و باقی میراث برای پدر راست هرگاه
یت فرزندِ فرزندِ فرزند نداشته باشد نه با وجود فرزند یا فرزندزاده
فصل یَرِثُ الْاِخْوَةُ لِلْاَبَوَیْنِ اَوْ لِاَبٍ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْاُنْثَیَیْنِ وَلِلْاُمِّ
بِالتَّسَاوِی وَمَنِ انْفَرَدَ مِنْهُمْ فَلَهُ الْمَالُ میراث می برند برادران وخواهران
دری یا مادری و پدری برای مادر مانند حصه دو خواهر و مادری تنها
تنها برابر میبرند یعنی برادر مثل خواهر می برد و کسی که تنها باشد از برادران
وخواهران پس برای اوست تمام مال میت وَیَمْنَعُ مَنْ تَقَرَّبَ بِالْاَبَوَیْنِ
مَنْ تَقَرَّبَ بِالْاَبِ لَا بِالْاُمِّ وَیَخْتَصُّ مَنْ تَقَرَّبَ بِالْاَبَوَیْنِ بِالرَّدِّ وَكَذَا مَنْ
تَقَرَّبَ بِالْاَبِ ومنع میکند کسی که نزدیك باشد بمیت بپدر و مادر
سی را که نزدیك باشد بپدر و مادر بر آنچه باقی می ماند بعد از دادن حصها
بصاحبان آنها وهم چنین است کسی که نزدیك باشد بپدر تنها اما
برادر مادری رد نمیشود اَوْلَادُ الْاِخْوَةِ یَرِثُوْنَ مَعَ عَدَمِهِمْ وَیَاْخُذُ
كُلٌّ نَصِیْبَ مَنْ تَقَرَّبَ بِهٖ وَیَمْنَعُ الْاَقْرَبُ الْاَبْعَدَ وَالْجَدُّ مَعَ الْاِخْوَةِ
كَالْاَخِ وَالْجَدَّةُ كَالْاُخْتِ فرزندان برادران وخواهران میت میراث می برند
با عدم ایشان و میگیرند هر که ام از اولاد اخوه حصه کسی که خویش شود با میت
بسبب

بسبب
انکس منع میکند نزدیکتر دورتر را و منع نمیکند جد نزدیکتر برادرزادها را
و منع نمیکند برادر جد دورتر را و جد با برادران مثل برادر است و جده مانند
خواهر است یعنی جد دو حصه میبرد و جده یك حصه فصل این فصلیست در
بیان احکام میراث عموها و خالوها یَرِثُ الْاَعْمَامُ وَالْاَخْوَالُ مَعَ عَدَمِ
الْمَرْتَبَتَیْنِ السَّابِقَتَیْنِ خَاصَّةً وَلِلْاَخْوَالِ الثُّلُثُ بِالسَّوِیَّةِ وَلَوْ وَاحِدًا
وَلِلْاَعْمَامِ الْبَاقِی وَلَوْ وَاحِدًا بِالتَّفَاضُلِ میراث می برند عموها و خالوها
با معدوم بودن اولاد و اخوه و بس و برای خالوها سه یکست بخالو مثل خالو
میراث میرسد و اگرچه یکی باشد و برای عموها باقی میراث و اگرچه یکی باشد
بعمو دو برابر عمه میراث میرسد بخلاف خالوها وَیَمْنَعُ مَنْ تَقَرَّبَ مِنَ الْاَعْمَامِ
بِالْاَبَوَیْنِ مَنْ تَقَرَّبَ مِنْهُمْ بِالْاَبِ وَكَذَا بَیْنَ الْاَخْوَالِ و منع میکند کسی که
نزدیکتر باشد بمیت از عموها بسبب پدر و مادر کسی را که نزدیك باشد
از عموها بسبب پدر و هم چنین است میان خالوها یعنی پدر و مادر منع می
کند پدری تنها را وَیَرِثُ اَوْلَادُهُمْ مَعَ عَدَمِهِمْ اِلَّا ابْنَ عَمٍّ لِاَبٍ وَاُمٍّ
مَعَ عَمٍّ لِاَبٍ فَیَمْنَعُ الْعَمَّ وَیَرِثُ كُلٌّ نَصِیْبَ مَنْ یَتَقَرَّبُ بِهٖ و وارث می
شوند فرزندان عموها و خالوها وقت که ایشان نباشند نه وقت که ایشان
باشند مگر پسر عم پدری را او وارث میشوند هر که ام از فرزندان عموها
و خالوها حصه کسی که نزدیکی و خویشی داشته باشد بمیت بسبب آنکس

فصل این فصلیست در بیان میراث شوهر و زن یرث الزوجان مع جمیع المراتب
واذا انفرد الزوج فله المال کله وکذا الزوجة فی غیبة الامام ویرث
الزوجان فی الرجعیة لا البائن وترث المطلقة فی مرض الموت للاضرار
الا ان تمضی سنة او یبرء او یتزوج وارث میشوند زن و مرد باهم مراتب
میراث و وقتیکه تنها باشد شوهر پس برای اوست مال میت تمام و همچنین است
زن در زمان غایب بودن امام و وارث میشوند زن و شوهر در عدة طلاق رجعی
نه باین و وارث میشود زنی که طلاق داده باشد در بیماری شوهر که در آن بیماری
بمیرد برای ضرر رسانیدن زن مگر آنکه بگذرد از آنوقت مردن مطلق یکسال یا به شود
مرد از آن بیماری و بعد از آن بمیرد یا شوهر کند زن در اثنای حال فصل این فصلیست
در بیان احکام میراث آزاد کننده و غیر آن یرث المعتق مع فقد القرابة فان
لم یکن فضامن الجریرة ان لم یکن فالامام وارث میشود آزاد کننده آزاد
کرده خود را هرگاه خویشی نداشته باشد پس اگر نباشد آزاد کننده پس وارث آزاد
کرده میشود کسی که ضامن شود برای دیت جنایت او که از وی خطا کرده باشد
مانند عاقله و اگر آنهم نباشد پس امام وولد الملاعنة لایرثه الاب ولا
من تقرب به ولا یرثهما وولد الزنا لا یرثه الزانیان ولا یرثهما و فرزندی که
پدر نفی کرده باشد و با مادر او لعان کرده باشد وارث او نمیشود او پدر و نه
خویشان پدری و او هم وارث ایشان نمیشود و فرزندی که از زنا بهم رسیده وارث
او نمیشوند آنکه زنا کنند و او هم وارث ایشان نمیشود واذا اقر اثنان بنسب

مع

سال ١٣١٨ خورشیدی
بازرسی شد

مع الشرایط الا ان یکونا معروفین ثبت و وقتی که اقرار کنند دو کس بخویشی کسی با وجود شرایط
خویشی لازم میشود خویشی آنکس با یکدیگر و میراث می برد او از آن و آنهم از آن
بعد از او والخنثی یورث علی الفرج الذی یبول منه فان بال منهما فعلی
الذی یبدء منه فان اتفقا فالذی ینقطع اخیرا فان اتفقا فالذی ینبعث
ویحکم فیه ایضا بالاحتلام والحیض والثدی فان اشتبه فنصف
النصیبین و کسی که هر دو فرج داشته باشد میراث داده میشود بنا بر فرجی
که بول میکند از آن فرج پس اگر بول میکند از دو فرج پس میراث داده میشود
بنا بر فرج که اول بول کرده از آن فرج پس اگر یکوقت بول کند از هر دو فرج پس
میراث داده میشود بنا بر فرجی که بر طرف شد آمدن بول از آن فرج در آخر
پس اگر یکوقت شد پس بنا بر فرجی که بر زودتر باشد و حکم کرده میشود در باب
میراث خنثی بر محتلم شدن و حیض دیدن و نه پستان پس اگر مشخص نشود
مرد بودن یا زن بودن آن بهیچ یک ازین علامتها و مشتبه باشد میان مرد
و زن پس میراث او نصف میراث زن است والذی عدم الفرجین یحکم
فیه بالقرعة و کسی که هیچیک ازین دو فرج نداشته باشد حکم کرده میشود
در باب او بقرعه انداختن ومن له رأسان او بدنان یوقظ من نومه
فان انتبها فواحد والا فاثنان و کسی که دو سر داشته باشد یا دو بدن بیدار
کرده میشود او از خواب پس اگر بیدار شوند هر دو سر پس او یک کس است و اگر نه
این شخص دو کسند والحمل لا یرث الا اذا ولد حیا و حمل میراث نمیبرد

مکر وقت که زایشان شود زنند و الغرقی و المهدوم علیهم یرث کل منهم من الآخر
مع القرابة و الشرایط و جماعتی که غرق شده اند و جمعی که خانه یا دیواری بر ایشان
خراب شده است و معلوم نشده که بکدام یک اول مرده است میراث می برد
هر یک از ایشان از دیگری با وجود خویشی و شرطهای میراث و المجوس
یرثون بالصحیح و الفاسد و کبران میراث می برند بسبب صحیح و نسب
فاسد یعنی در اسلام و فاسد در اسلام کتاب القضا این کتاب حکم
کردنست بحکم خدا و شروط آن لا یجوز ان یقضی الا من اجتمع فیه
الایمان و العدالة و الذکورة و العلم بحکم ثابت عن المعصوم و یجب
الرجوع الی الامام فی جمیع الاحکام و فی تفسیر القرآن و لا یجوز العمل بالرای
و نحوهما و جایز نیست که حکم کند در امر دین مکر کسی که جمع شود
دران ایمان و عادل بودن و مرد بودن و عالم بودن بحکم که ثابت باشد از
معصوم و واجبست رجوع کردن بسوی امام در همه احکام و در تفسیر قرآن
و جایز نیست عمل کردن برای و بکمان و مانند اینها و یجب العمل باحادیث
الکتب المعتمدة التی یرویها الامامیة فان اختلف وجب الترجیح بالمرجحات
المنصوصة و واجبست عمل کردن بحدیثهای کتابهای معتمده
که روایت میکنند آن کتابها را جماعت که بامامت ائمه تمامی قایلند پس اکر
اختلاف باشد میان احادیث واجبست ترجیح دادن آن احادیث بمرجحات که حضرات ائمه

معصومین صلوات الله علیهم اجمعین فرموده اند ترجیح دادن بآنها و لا یجوز
تقلید غیر المعصوم الا فیما یرویه عنه مع ثقته و جایز نیست تقلید کردن کسی
که معصوم نباشد مکر در چیزی که روایت میکند آن چیز را از معصوم اکر ثقه باشد
و یجب الاحتیاط فی کل مسئلة لم یعلم حکمها مع احتمال التحریم و واجبست
احتیاط کردن در هر مسئله که دانسته نشده است حکم آن مسئله از قول معصوم با وجود
احتمال حرمت و یجب علی القاضی الانصاف و سماع کلام الخصمین و واجبست
بر قاضی بانصاف عمل کردن و شنیدن حرف دو خصم و یحرم علیه الرشوة
و المیل عن الحق و الحکم بخلافه و حرامست بر قاضی رشوه کرفتن و میل از حق
بسوی باطل و حکم کردن بخلاف حق خواه بداند و خواه نداند و یجب الحکم
بالبینة من المدعی و الیمین من المنکر او الاقرار او البدء او النکول مع
یمین المدعی من اللوث او البینة منه او من المنکر و واجبست حکم کردن
بکواهان که از جانب مدعی باشد و اکر مدعی کواهان نداشته باشد بقسم که
منکر بخورد یا باقرار که مدعی الیه بکند یا بتصرف مدعی الیه یا باباکردن و قسم نخوردن
مدعی علیه یا قسم خوردن مدعی یا بعلم حاکم و واجبست حکم کردن در باب
خوردن مدعی یا بعلم حاکم و واجبست حکم کردن در باب خون به پنجاه قسم
که مدعی بخورد با وجود متهم بودن مدعی علیه و آلودگی آن یا بکواهان که از
جانب مدعی باشد یا از جانب منکر و لا یحل مال الحرام فی الواقع لمن علم انه مبطل
و حلال نمیشود مالی که حرام باشد در واقع از برای کسی که داند که آن حق ندارد

کتابخانه آستان قدس

ودر ظاهر شرع برای او حکم کرده باشد ولا بدّ من البیّنة والیمین فی دعوی دین
علی میّت والاربعة فی الزّنا ولا بدّ من العدالة وناچار است از گواهان وقسم
خوردن در دعوی دین که بر میّت باشد وناچار است از عدالت ویجب
الحکم فی دعوی المالیة بشاهد ویمین وبشهادة النّساء ولا بدّ من اربع
او اثنتین او رجل او اثنتین ویمین ولا یجوز الحلف والاحلاف الّا بالله
وباسمائه الخاصّة به وواجبست حکم کردن در دعوای که مالی باشد بیک
شاهد وقسم مدّعی وگواه زنها وناچار است از چهار زن ودو زن ویک مرد
یا دو زن وقسم مدّعی وجایز نیست قسم خوردن وقسم دادن مگر بخدا وبنامها
خدا که مخصوص ایشانست وغیر آن را با نهانمی نامند

کتاب الشّهادات

این کتاب در بیان مسائل گواهی دادنست واحکام آن ویجب تحمّل الشّهادة
کفایة واداؤها عیناً ولو للعامّة وتصحیحها لیثبت الحقّ عند القاضی
ولو بتغییرها بحیث لا یزید الحقّ ولا ینقص وواجبست گواه شدن
بوجوب کفائی وواجبست ادای شهادت بر هر کس که گواه باشد واگرچه
گواهی برای تنها باشد وواجبست درست شهادت از برای اینکه ثابت شود
حق پیش قاضی واگرچه این درست کردن شهادت بتغییر دادن شهادت
هم باشد بنحوی که زیاده نشود حق وکم هم نشود باین تغییر دادن ویحرم
الرّجوع عن الشّهادة اذا کانت حقّاً وکتمانها ولا یجوز شهادة الزّور
وحرامست برگشتن از شهادت وقتی که شهادت حق باشد وپنهان کردن

بازبینی شد ۱۳۷۱ ش
کتابخانه آستان قدس
سال ۱۳۴۸ خورشیدی
بازبینی شد

شهادت

سال ۱۳۴۸ خورشیدی
بازبینی شد